شیعه

و پاسخ به چند پرسش

رضا استادی

بسم الله الرحمن الرحیم

شیعه و پاسخ به چند پرسش

نویسنده:

رضا استادی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

شیعه و پاسخ به چند پرسش

مشخصات کتاب

سرشناسه : استادی رضا، ۱۳۱۶- گردآورنده

عنوان و نام پدیدآور : شیعه و پاسخ به چند پرسش به‌کوشش رضا استادی مشخصات نشر : تهران : مشعر، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری : ۱۶۴ص.

شابک : ۹۰۰۰ ریال ۹۶۴-۵۴۰-۰۰۳-۱

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه ص [۱۶۱] - ۱۶۴.

موضوع : شیعه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها

موضوع : شیعه -- پرسشها و پاسخها

رده بندی کنگره : BP۲۱۱/۵/الف۴۸ش۹ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷۲

شماره کتابشناسی ملی : م۸۵-۲۴۲۳

ص: ۱

اشاره

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

ص: ۵

ص: ۶

ص: ۷

ص: ۸

پیشگفتار

ص: ۹

بیشتر زائران شیعه که از ایران برای انجام عمره مفرده و یا حج تمتع به مدینه و مکه مشرف می شوند در دو هفته یا چهار هفته ای که با اهل تسنن معاشرت و مصاحبت دارند سؤال هایی برایشان پیش می آید و یا گاهی سؤال هایی از ایشان می شود و نیز احیاناً اعتراض هایی را به مذهب شیعه می شنوند که در هر سه صورت مایلند درباره این مسائل دست کم آشنایی مختصری داشته باشند که هم خود گرفتار ابهام نشوند و هم بتوانند در حدّ اطلاع خود پاسخگوی سؤال کنندگان باشند و هم به بی اساس بودن آن اعتراضات آگاه شوند.

مهمترین این مسائل عبارت است از:

۱ ـ شیعه از چه زمانی پیدا شده است؟

۲ ـ دلیل شیعیان برای اعتقاد به امامت علی (علیه السلام) و یازده فرزند معصوم او چیست؟

ص: ۱۰

۳ـ از نظر شیعه امامان (علیهم السلام) چه ویژگی هایی دارند؟

۴ـ علت اختلاف شیعه و سنّی در بخشی از مسائل اعتقادی و احکام فقهی چیست؟

۵ـ چرا گاهی برخی از سنی های وهابی، شیعه را مشرک می خوانند؟ اشتباه آنان در چیست؟

۶ـ آیا اعتقاد شیعه به شفاعت دلیل قرآنی و روائی دارد؟

۷ـ به چه دلیل شیعه زیارت قبر پیامبر و امامان معصوم و مؤمنان را مستحب می داند؟

۸ـ آیا استحباب توسل به اولیاء خدا از نظر قرآن و روایات دلیلی دارد؟

۹ـ معنی بدعت چیست که گاهی برخی وهابی ها به اشتباه بخشی از عبادات شیعه را بدعت می نامند؟

۱۰ـ چرا شیعه در مواردی تقیه می کند و مقصود از تقیه چیست؟

۱۱ـ دوستی اهل بیت (علیهم السلام) چه لوازمی دارد؟

۱۲ـ چرا شیعیان مانند سنّی ها وضو نمی گیرند؟

۱۳ـ چرا در اذان جمله «حیّ علی خیر العمل» را می گویند؟

۱۴ـ چرا مانند بیشتر سنی ها دست بسته نماز نمی خوانند؟

۱۵ـ چرا مانند سنّی ها در نماز بعد از خواندن سوره حمد «آمین» نمی گویند؟

۱۶ـ چرا فقط بر مهر و امثال آن سجده می کنند؟

ص: ۱۱

۱۷ ـ چرا بر خلاف سنّی ها نماز ظهر و عصر، و مغرب و عشاء را با هم می خوانند؟

۱۸ ـ چرا هزار رکعت نماز مستحب ماه رمضان را مانند سنّی ها به جماعت نمی خوانند؟

۱۹ ـ مدرک شیعه در وجوب پرداخت خمس چیست؟

۲۰ ـ آیا ازدواج موقّت از نظر قرآن و روایات جائز است یا نه؟

کسانی که با مکتب شیعه و مسائل امامت و معارف مکتب اهل بیت (علیهم السلام) آشنا باشند می دانند که در طول تاریخ اسلام و بویژه در عصر حاضر کتاب های فراوانی به زبان عربی و فارسی و غیره تألیف و منتشر شده که درباره این مسائل و سایر مسائل مربوط به شیعه و مکتب اهل بیت (علیهم السلام) به گونه ای مستدل و مستند و منطقی، مباحث لازم را مطرح نموده اند و علاوه بر تحقیق و بیان مسائل، به همه شبهاتی که از طرف مخالفین ایراد شده نیز پاسخ داده اند.

و چون مقصود از تنظیم این کتاب اطلاع رسانی در سطح عموم مردم است بهتر دیدیم که با استفاده و اقتباس از سه کتاب از این کتابها که در سالهای اخیر منتشر شده:

۱ ـ منشور عقائد امامیه در صدو پنجاه اصل تألیف آیهٔ الله حاج شیخ جعفر سبحانی

۲ ـ درآمدی بر شیعه شناسی تألیف استاد گرانقدر علی ربانی گلپایگانی

ص: ۱۲

۳ـ شیعه شناسی و پاسخ به شبهات تألیف فاضل محترم علی اصغر رضوانی

درباره چند مسأله ای که یاد شد اطلاعات کوتاه و در عین حال قانع کننده و محکمی را در اختیار زائران گرامی بگذاریم امید است در حدّ خود سودمند باشد.

ص: ۱۳

تاریخ پیدایش شیعه

شیعه در لغت به معنی «پیرو» است و در اصطلاح عنوان «شیعه امامیه و یا شیعه دوازده امامی» به گروهی از مسلمانان گفته می شود که پس از درگذشت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) ، علی (علیه السلام) و یازده فرزند معصوم او را امام و جانشین او می دانند.

اصطلاح «شیعه» به معنی پیرو علی (علیه السلام) و به معنی کسانی که پیروی آن حضرت را برگزیده و به او اظهار محبت و ارادت نموده اند به عصر رسالت باز می گردد زیرا مطابق احادیثی که محدّثان سنّی و شیعی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل کرده اند پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) هواداران و پیروان علی (علیه السلام) را به این نام نامیده است.

جلال الدین سیوطی از جابربن عبدالله انصاری و عبدالله بن عباس روایت کرده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در تفسیر آیه ی

ص: ۱۴

(ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریّهٔ) (۱) به علی (علیه السلام) اشاره کرد و فرمود: او و شیعیانش در روز قیامت رستگار خواهند بود. (۲) .

ابن اثیر از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده است که خطاب به علی (علیه السلام) فرمود: «ستقدم علی الله انت و شیعتک راضین مرضیین...» (۳) تو و شیعیانت روز قیامت با رضایت و خشنودی بر خداوند وارد می شوید...

شبلنجی نیز نظیر این روایت را در کتاب نورالابصار نقل کرده است. (۴) .

سیوطی در حدیثی دیگر از علی (علیه السلام) روایت کرده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به علی (علیه السلام) فرمود: مقصود از آیه ی (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریّهٔ) تو و شیعیان تو است وعده گاه من و شما حوض کوثر است، آن گاه که امت ها را برای حساب می آورند، شما شادمان و سرافراز خواهید بود. (۵) .

ابن حجر در کتاب «صواعق» از امّ سلمه روایت کرده است که گفت: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نزد من بود، فاطمه زهرا (علیها السلام) و پس از او

۱- بیّنه: ۷.

۲- الدرّ المنثور: ۸: ۵۳۸.

۳- النهایهٔ: ۴: ۱۰۶.

۴- نورالابصار، ص ۱۵۹.

۵- الدر المنثور: ۸: ۵۳۸.

ص: ۱۵

علی (علیه السلام) بر پیامبر وارد شدند، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خطاب به علی (علیه السلام) فرمود:

یا علی انت و اصحابک فی الجنهٔ و شیعتک فی الجنهٔ (۱) . تو و اصحاب و شیعیانت در بهشت خواهید بود.

خطیب خوارزمی در کتاب «المناقب» از علی ابن ابیطالب (علیه السلام) روایت کرده که فرمود: آن گاه که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) (در معراج) وارد بهشت شد، درختی را دید که به زینت های مختلف آذین بندی شده بود. پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از جبرئیل پرسید: این درخت از چه کسی است؟ جبرئیل گفت: از پسر عمویت علی بن ابیطالب (علیه السلام) است، هرگاه خداوند بهشتیان را وارد بهشت کند، شیعیان علی را نزد این درخت می آورند و از زینت های آن بهره مند می شوند، آن گاه منادی اعلان می کند که این افراد شیعیان علی بن ابیطالب اند که در دنیا بر اذیت ها صبر کردند، و اینک این موهبت ها به آنان عطا شده است. (۲) .

وی، در جای دیگر از جابر روایت کرده که گفت: ما نزد پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بودیم در این هنگام علی بن ابیطالب (علیه السلام) وارد شد، پیامبر خطاب به ما فرمود: «أتاکم اخی» برادرم آمد سپس روی به کعبه نمود و فرمود: سوگند به خداوند «ان هذا و شیعته هم الفائزون یوم القیامهٔ». (۳) علی و شیعیان او در روز قیامت رستگارانند.

۱- الصواعق المحرقه ص ۱۶۱.

۲- المناقب، فصل۶، حدیث ۵۲.

۳- همان، فصل نهم، ص ۱۱۱، حدیث ۱۲۰.

ص: ۱۶

چند حدیث دیگر نیز در کتب اهل سنّت در این باره روایت شده است که به خاطر طولانی نشدن کلام از ذکر آن خودداری شد. (۱) و نقل موارد یاد شده برای اثبات مقصود ما کافی است. (۲) از این احادیث به دست می آید که نام شیعه نخستین بار توسط پیامبراکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بر هواداران و پیروان علی (علیه السلام) اطلاق شده است. و از آن جا که این اصطلاح شناخته شده بود، پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز به کار رفته است. چنان که مؤلف کتاب «اثبات الوصیهٔ» آن جا که حوادث مربوط به سقیفه را نقل کرده گفته است: پس از آن که ماجرای بیعت با ابوبکر در سقیفه پایان یافت، حضرت علی و عدّه ای از شیعیان وی در منزل او اجتماع نمودند. (۳) .

علامه کاشف الغطاء پس از اشاره به این احادیث گفته است:

«مدلول این احادیث این است که گروهی از صحابه پیامبر شیعه ی علی (علیه السلام) بوده اند و مقصود از شیعه علی (علیه السلام) کسانی که فقط او را دوست می داشتند یا به او عداوت نمیورزیدند نیست، زیرا محبت فردی نسبت به دیگری، یا عداوت نداشتن نسبت به وی، کافی در شیعه نامیدن آن فرد نیست، و واژه ی شیعه در فرهنگ

۱- علاقه مندان می توانند جهت اطلاع بیشتر به کتاب «شیعیان علی از نگاه پیامبر» مراجعه کنند.

۲- ر. ک: تاریخ الشیعهٔ، ص ۴ ـ ۸؛ بحوث فی الملل و النحل: ۶: ۱۰۲ ـ ۱۰۶. و جزوه «اربعین» که شامل چهل حدیث در این باره است. چاپ قم.

۳- اثبات الوصیهٔ، ص ۱۲۱.

ص: ۱۷

عربی به معنی فقط دوست داشتن نیست بلکه مفاد آن علاوه بر محبت ورزیدن، پیروی کردن است. (۱) .

علامه طباطبایی نیز در مورد تاریخ پیدایش شیعه گفته است:

«آغاز پیدایش شیعه را همان زمان حیات پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) باید دانست».

وی سپس به برخی از احادیثی که بر امامت علی (علیه السلام) و شخصیت ممتاز او در میان صحابه و ارتباط ویژه ی او با پیامبراکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دلالت می کند اشاره کرده و یاد آور شده است:

«بدیهی است این چنین امتیازات و فضایل اختصاصی دیگر که مورد اتفاق همگان بود و علاقه شدیدی که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به علی (علیه السلام) داشت طبعاً عده ای از یاران پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را که شیفتگان فضیلت و حقیقت بودند بر این وا می داشت که علی (علیه السلام) را دوست داشته به دورش گرد آیند و از او پیروی کنند، چنان که عده ای را بر حسد و کینه آن حضرت وا می داشت. گذشته از همه ی اینها نام «شیعه ی علی» و شیعه اهل بیت در سخنان

۱- اصل الشیعة و اصولها، ص ۱۱۱، ۱۱۳. چاپ قاهره، و ص ۱۲۱، ۱۲۲ چاپ دارالاضواء. علامه سید محسن امین در اعیان الشیعة: ۱: ۲۳؛ شیخ محمد حسین مظفر در تاریخ الشیعة، ص ۸ ـ ۹؛ شیخ محمد جواد مغنیه در الشیعة و التشیع، ص ۱۶؛ علامه طباطبایی در شیعه در اسلام، ص ۵ ـ ۷؛ آیة الله سبحانی در «بحوث فی الملل و النحل»: ۶: ۱۱۲ ـ ۱۰۶ ؛ و سید طالب خِرسان در نشأة التشیع، ص ۲۴ ـ ۲۹ همین نظریه را برگزیده اند.

ص: ۱۸

پیغمبراکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بسیار دیده می شود». (۱) .

با دقت در این نظریه روشن می شود که مقصود این نیست که در عصر رسالت گروهی امامت علی (علیه السلام) را پذیرفته و گروهی آن را نپذیرفته اند و بدین جهت گروه نخست شیعه نامیده شده اند، تا گفته شود در آن زمان اختلافی در این باره پدید نیامده بود، بلکه مقصود وجود گروهی از صحابه است که به احادیث نبوی در مورد علی (علیه السلام) و شأن و منزلت او نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) توجه نموده و به این دلیل به او ارادت میورزیدند، و پیروی از او را راه درست و پیروی از پیامبر می دانستند. برخی از این افراد، همان کسانی اند که پس از رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از هواداران و پیروان خاص امام علی (علیه السلام) به شمار می آمدند. این گروه را پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) شیعه ی علی نامیده است.

اما گروهی دیگر از دانشمندان، تاریخ پیدایش شیعه را پس از رحلت پیامبراکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و در ارتباط با اختلاف مسلمانان در مسأله ی خلافت و امامت، و به عبارت دیگر در ماجرای سقیفه بنی ساعده می دانند؛ زیرا در سقیفه در ارتباط با جانشین پیامبر و رهبر مسلمین نخست دو پیشنهاد شد. عده ای از انصار سعد بن عباده را برای خلافت و رهبری پیشنهاد کردند، و گروهی از مهاجران به خلافت ابوبکر رأی دادند. و پس از گفتگوهایی که میان دو گروه رخ داد، ماجرا به نفع گروه دوم پایان یافت، و از سوی دیگر،

۱- شیعه در اسلام، ص ۵ ـ ۷.

ص: ۱۹

عده ای از مسلمانان که بنی هاشم، و عده ای از مهاجران و انصار را تشکیل می دادند، به امامت علی (علیه السلام) معتقد بودند. این گروه همان شیعه ی علی (علیه السلام) بودند. از این جا شیعه به عنوان مذهبی خاص در جهان اسلام پدید آمد. (۱) .

و این دو دیدگاه در حقیقت، با یکدیگر ناسازگار نیستند، بلکه هر یک از آن دو از جهت ویژه ای به این مسأله نگریسته است که در حد خود درست و استوار است، و با شواهد و دلایل روایی و تاریخی هم آهنگ می باشد.

نظریه ی نخست این است که عقیده ی تشیع و گرایش های شیعی در عصر رسالت آغاز شده است. و نخستین فردی که شیعه را مطرح نموده است، رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده است، ولی در آن زمان مسلمانان به دو فرقه ی شیعه و غیر شیعه تقسیم نشده بودند.

نظریه ی دوم این است که اختلاف در مورد خلافت و امامت منشأ ظهور شیعه و سنّی شد، و گروهی به عنوان شیعه از خلافت و امامت علی (علیه السلام) طرفداری می کردند، در مقابل گروه دیگر ابوبکر را به عنوان خلیفه ی بلافصل پیامبر برگزیدند.

۱- ابن خلدون در کتاب تاریخ، ج ۳ ص ۳۶۴؛ دکتر حسن ابراهیم حسن در کتاب «تاریخ اسلام»، ج ۱ ص ۳۷۱؛ احمد امین مصری در کتاب «ضحی الاسلام»، ج ۳، ص ۲۰۹؛ و مؤلف کتاب «العقیدهٔ و الشریعهٔ فی الاسلام»، ص ۱۷۴، این نظریه را برگزیده اند، ر.ک: نشأهٔ التشیع، ص ۳۱ ـ ۳۲.

ص: ۲۰

بنابراین، ظهور مـذهب شـیعه نیز به این تاریـخ باز می گردد. روشن است که این دو دیـدگاه با یکـدیگر تنافی نداشـته، و هریک در جای خود صحیح است.

برخی از محققان نیز به این نکته توجه نموده و دو مطلب مزبور را به عنوان دو جنبه یا دو مرحله از یک نظریه دانسته اند. علامه سید محسن امین نخست به تبیین وجود تفکر و عقیده ی شیعی در عصـر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و نامیده شدن عده ای از مسـلمانان به نام شیعه پرداخته و آن گاه ظهور تشیع را در جریان بحث و گفت و گوی مسـلمانان در مورد مسأله ی خلافت یادآور شده و چنین گفته است:

در بحث قبـل دانستی که در زمـان پیـامبر گروهی از مسـلمانان شـیعه ی علی (علیه السـلام) به شـمار می آمدنـد، آن گـاه در جریان اختلاف در مسأله ی امامت با زیر پاگذاشـتن سفارشات پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ، انصار به مهاجران گفتند: از هر یک از ما و شـما رهبری برگزیـده شود، و مهاجران به دلیل این که از قوم و عشـیره ی پیامبرنـد، و امامت بایـد در قریش باشـد، جلو افتادنـد و ابوبکر را خلیفه پیامبر دانسـتند امّا گروهی از بنی هاشم و مهاجران و انصار طبق دستور رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) امامت علی (علیه السلام) را برگزیدند، آنان همان شیعیان بودند. (۱) .

۱- اعیان الشیعهٔ: ۱: ۲۳.

ص: ۲۱

چرا شیعه را رافضی نامیدند؟

از برخی احادیث و گزارش های تاریخی به دست می آید که در عصر بنی امیه، دشمنان اهل بیت و شیعیان، برای ابراز و اعمال عداوت و خصومت نسبت به آنان اصطلاح رافضی درباره شیعه را به کار می بردند، و رافضی بودن را جرمی نابخشودنی به شمار می آوردند. و هر کس را رافضی می نامیدند سزاوار شکنجه و قتل می دانستند. در حدیثی آمده است که ابوبصیر به امام باقر (علیه السلام) گفت: فدایت گردم، ما را به نامی لقب داده اند که زمامداران اموی به واسطه ی آن خون و مال و شکنجه کردن ما را مباح می شمارند. امام (علیه السلام) فرمودند: آن نام چیست؟ ابوبصیر گفت: آن نام رافضه است...

از این روایت نکات ذیل به دست می آید:

۱ ـ در آن زمان شیعیان را رافضیان می نامیدند.

۲ ـ رافضی نامیدن آنان بیشتر توسط حکّام اموی انجام

ص: ۲۲

می گرفت و هدف آنان این بود که شیعیان را مورد شکنجه و آزار قرار دهند.

۳ـ وجه رافضـی دانستن شیعیان این بود است که آنان نسبت به امام علی (علیه السلام) اظهار محبّت می کردند و فضایل او را بر می شمردنـد، و او را برتر از دیگران می دانسـتند. و این در حـالی بـود که حکّام امـوی اظهـار محبّت نسـبت به علی (علیه السـلام) و بر شمردن فضایل او را جرم می انگاشتند.

ص: ۲۳

ادله امامت حضرت علی

اشاره

شیعه معتقد است که چون رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از طرف خدای متعال علی (علیه السلام) را به عنوان جانشین و امام بعد از خود تعیین کرد و به بیان های مختلف آن را اظهار نمود، تنها راه حق همین بود که مسلمانان امامت آن حضرت را می پذیرفتند و شیعه این افتخار (یعنی پذیرفتن گفتار پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را درباره جانشین خود) را دارد و آنان که از راه انتخاب، خلافت و جانشینی شخص دیگر را پذیرفتند راهی غیر از راه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را در پیش گرفته اند.

دلیل های این مطلب:

حدیث یوم الدار

پس از گذشت سه سال از آغاز بعثت، خدای متعال پیامبر را مأمور ساخت که دعوت خود را آشکار سازد، و آیه (وَ أَنْذِرْ عَشیرَتَکَ الْأَقْرَبینَ) (شعراء: ۲۱۴) در این مورد نازل شد. پیامبر

ص: ۲۴

سران بنی هاشم را جمع کرد و فرمود: من خیر دنیا و آخرت را برای شما آورده ام. خداوند به من امر کرده است که شما را به آن دعوت کنم. کدام یک از شما مرا در نشر این آیین یاری می کند تا برادر و وصیّ و جانشین من باشد؟ حضرت سه مرتبه این سخن را تکرار نمود و در هر بار تنها علی (علیه السلام) آمادگی خود را اعلان کرد. در این موقع پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گفت: «انّ هذا أخی و وصییّ و خلیفتی فیکم». (۱) .

حدیث منزلت

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در موارد مختلف، منزلت و مقام امیر مؤمنان را نسبت به خود، همان منزلت و مقام هارون نسبت به موسی دانسته و فقط یک مقام از مقامات هارون را (که نبوت باشد) از علی (علیه السلام) سلب کرده و فرموده: «یا علی أنت منّی بمنزلهٔ هارون من موسی إلاّ أنّه لا نبیّ بعدی». (۲) .

به نص قرآن کریم، هارون مقام نبوت (۳) ، خلافت (۴) و

۱- مسند احمد، ۱: ۱۵۹؛ تاریخ طبری: ۲: ۴۰۶؛ تفسیر طبری جامع البیان ، ۱۹: ۷۴ ـ ۷۵، تفسیر سوره شعراء، آیه ۲۱۴.

۲- صحیح بخاری: ۶: ۳ در باب غزوه تبوک؛ صحیح مسلم، ۷: ۱۲۰، در باب فضایل علی علیه السلام ؛ سنن ابن ماجه، ۱: ۵۵، باب فضائل النبی؛ مسند امام احمد، ۱: ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷،۱۷۹،۱۸۲، ۱۸۵ و ۲۳۰؛ سیره نبویه، ابن هشام، ۴: ۱۶۳ غزوه تبوک.

۳- وَ وَهَبْنا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنا أَخاهُ هارُونَ نَبِیّاً مریم: ۵۳

۴- وَ إِذْ قالَ مُوسی لِأَخیهِ هارُونَ اخْلُفْنی فی قَوْمی... اعراف: ۱۴۲ .

ص: ۲۵

وزارت (۱) را در زمان موسی دارا بود، و حدیث منزلت نیز همه مقامات هارون را ـ به استثنای مقام نبوت ـ برای علی (علیه السلام) ثابت می کند. و اگر مقصود، اثبات همه مقامات جز نبوت برای وی (علیه السلام) نبود نیازی به استثنای نبوت وجود نداشت.

حدیث سفینه

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) ، اهل بیت خویش را به کشتی نوح تشبیه می کند که هرکس بر آن نشست نجات یافت و هرکس که از آن تخلّف جست غرق شد، می فرماید: «ألا ـ إنّ مَثَلَ أَهل بیتی فیکم مَثَلُ سَفینهٔ نوحِ فی قَومِهِ مَنْ رَکِبَها نَجی وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْها غَرق» (۲) . می دانیم که کشتی نوح، ملجأ و پناهگاه آنان برای نجات از غرق شدن بود. بنابراین طبق حدیث سفینه، اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) یگانه پناهگاه برای نجات از انحراف و گمراهی هستند.

حدیث امان امت

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) اهل بیت خود را سبب وحدت کلمه و دوری امت از اختلاف معرفی می کند و می فرماید: «النُّجومُ أمانٌ لأهلِ

۱- وَ اجْعَلْ لی وَزیراً مِنْ أَهْلی طه: ۲۹

۲- مستدرک حاکم، ۳: ۳۵۱؛ الصواعق المحرقهٔ، ص ۹۱؛ میزان الاعتدال، ۱: ۲۲۴؛ تاریخ الخلفاء، ص ۵۷۳؛ الخصائص الکبری، ۲: ۲۶۶؛ ینابیع المودّهٔ، ص ۲۸؛ فتح القدیر، ص ۱۱۳ و کتب دیگر.

ص: ۲۶

الأَرضِ مِنَ الغَرْق وَ أَهْلُ بَيْتى أَمانٌ لامتى من الاخْتِلاف...» (۱) : همان گونه که ستارگان وسیله نجات اهل زمین از غرق شدن در دریا هستند (زیرا، دریانوردان به حکم (وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُون) (نحل: ۱۶) ، به وسیله ستارگان راه را از میان امواج پیدا می کنند و به ساحل می رسند) اهل بیت من نیز مایه نجات امت از دو دستگی هستند...

حدیث ثقلین

حدیث ثقلین، از احادیث متواتر اسلامی است که علمای سنی و شیعه آن را در کتابهای حدیث خود نقل کرده اند. پیامبر در این حدیث خطاب به امت اسلام می فرماید: «در میان شما دو چیز گرانبها را باقی می گذارم و می روم»، و سپس تمسک به این دو را مایه هدایت امت، و روگردانی از هر دو یا یکی از آن دو را مایه ضلالت می داند، چنانکه می فرماید:

«إنّى تارِكٌ فِيكُمُ الثقلَيْن كتابَ الله وَ عِتْرَتى أَهلَ بَيتى ما إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِما لَنْ تَضِلُّوا أَبَداً وَ إِنَّهُما لَنْ يَفْتَرِقا حَتّى يَرِدا عَلَيَّ الحَوْضَ». (۲).

۱- مستدرک حاکم، ۳: ۱۴۹.

۲- صحیح مسلم: ۷: ۱۲۲؛ سنن ترمذی، ۲: ۳۰۷؛ سنن دارمی، ۲: ۴۳۲؛ مسند احمد، ۳: ۱۴، ۱۷، ۲۶ و ۵۹، ۴: ۳۶۶ و ۳۷۱، ۵: ۱۸۲ و ۱۸۹؛ خصائص علویه، نسائی ص ۲۰؛ مستدرک حاکم: ۳: ۱۰۹، ۱۴۸ و ۵۳۳، و کتب دیگر. در این باره ضمناً می توان به رساله حدیث الثقلین از نشریات دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیة قاهره، رجوع کرد.

ص: ۲۷

این حـدیث، مرجعیت علمی عترت و اهل بیت پیامبر رامانـند قرآن کریم، به روشـنی ثابت می کند، و بر مسـلمانان لازم می دارد که در امور دینی، به کتـاب خـدا و اهل بیت (هر دو) تمسک بجوینـد. ولی جای بسـی تأسف است که برخی از کسان همه درها را می زننـد، جز در خانه اهل بیت را! حدیث ثقلین، که شـیعه و سنّی در نقل آن اتفاق دارند، می تواند همه مسـلمانان جهان را به صورت امتی واحـد گرد آورد، زیرا اگر در موضوع تعیین خلیفه و زمامـدار سیاسـی امت پس از پیـامبر، شـیعه و سنّی بـا هم اختلاف داشـته منقسم به دو گروه باشـند، در مرجعیت علمی هیچ دلیلی برای تفرقه وجود نداشته و بایستی ـ بر طبق حدیث ثقلین ـ با هم یکدست و یک صدا باشند.

حدیث غدیر

در احـادیث گذشـته پیـامبر گرامی گـاه به صورت کلی و گـاه نیز به گونه مشـخص، جانشـین خویش را به نحو روشن معرّفی کرده است، به گونه ای که هر یـک از آنهـا حجت را بر افراد آگاه و حقیقت جو تمام می کنـد. در عین حال آن حضـرت برای آنکه پیام خود را به گوش همه مسـلمانان از دور و نزدیک برسانـد و راه را بر هر گونه تردیـد و شک در این زمینه کاملا ببنـدد، در سال آخر عمر خود به هنگـام مراجعت از حـج خـانه خـدا در سـرزمینی به نـام «غـدیر خم» توقف نمود و به همراهـان فرمود از جانب خـداوند مأموریت دارد که پیامی را به آنان برساند؛ پیام الهی که حاکی از انجام وظیفه بزرگی

ص: ۲۸

بوده و چنانچه انجام نگیرد، پیامبر رسالت خود را انجام نداده است. چنانکه می فرماید:

(یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ) (مائده: ۶۷) : «ای رسول خدا آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده ابلاغ کن، و اگر این مأموریت را انجام ندهی رسالت خود را انجام نداده ای، و خداوند ترا از (شر) مردم حفظ می کند». (۱) .

آنگاه منبری برای پیامبر ترتیب دادند و او بر فراز آن قرار گرفت و به مردم گفت: در آینده نزدیک دعوت حق را لبیک خواهم گفت (یعنی مرگ من فرا می رسد) شما درباره من چه می گویید؟ در پاسخ گفتند: گواهی می دهیم تو آئین خدا را به ما ابلاغ کردی و خیرخواهی نمودی و تلاش بسیار کردی، خدا به تو جزای خیر دهد.

آنگاه فرمود: آیا بر وحدانیت خدا و رسالت من، و حق بودن روز رستاخیز گواهی می دهید؟ همگی پاسخ مثبت دادند.

سپس فرمود: من قبل از شما بر حوض کوثر وارد می شوم، بنگرید با دو جانشین گرانبهای من چگونه رفتار می کنید؟ شخصی

۱- محدثان و مفسران اسلامی به نزول این ایه در پایان حجهٔ الوداع، روز غدیر، اشاره کرده اند. بنگرید به کتاب «درالمنثور» سیوطی، ۲: ۲۹۸، فتح القدیر شوکانی ۲: ۵۷، کشف الغمهٔ اربلی، ص ۹۴، ینابیع المودهٔ قندوزی، ص ۱۲۰، المنار، ۶: ۴۶۳ و غیره.

ص: ۲۹

پرسید: مقصود از دو جانشین گرانبها چیست؟

پیامبر پاسخ داد: یکی کتاب خدا و دیگری عترت (و اهل بیت) من است، و خدای لطیف و خبیر به من خبر داده است که این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا آنکه در روز قیامت در کنار حوض به من برسند. بر آن دو پیشی نگیرید که هلاک می شوید، و از آنان فاصله نگیرید که هلاک می شوید. آنگاه دست علی (علیه السلام) را گرفت و بالا برد تا آنجا که همه حاضران او را می دیدند، سپس چنین فرمود:

«أیّها النّاسُ مَنْ أولی النّاسِ بالمؤمنینَ مِنْ أنْفُسِهِم؟» چه کسی بر مؤمنان از خود آنان اولی (صاحب اختیارتر) است؟

در پاسخ گفتند: خدا و پیامبر او بهتر می دانند.

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «انّ الله مولایَ و أنا مولَی المؤمنین و أنا أولی بِهِم مِنْ أنفُسِهِم»: خداوند مولای من، و من نیز مولای مؤمنان می باشم، و من بر مؤمنان از خود آنان صاحب اختیارترم.

سپس سه بار فرمود: «فَمَنْ کُنْتُ مَولاهُ فَعَلیٌّ مَولاه»: آن کس که من مولای او هستم، علی مولای او است. آنگاه افزود: «اللهم والِ مَنْ والاهُ وَ عادِ مَنْ عاداهُ و أحبّ من أحبّه و ابغض من أبغضَهُ و انصر من نصره و اخذل من خذله، و أدر الحقَّ معه حیث دار، ألا فلیبلغ الشاهد الغائب»: پروردگارا، دوست بدار آن کس را که علی را دوست می دارد و دشمن بدار آن کس را که با علی دشمن است، و مهربان باش با هرکس که نسبت به علی مهربان است و خشم آور بر کسی که بر علی خشم آورد و یاری کن آن کس را که علی را

ص: ۳۰

یاری کنـد و خوار ساز آن کس را که علی را خوار سازد، و حق را با او و در مدار او قرار ده. حاضـران این مطلب را به غایبان ابلاغ کنند.

این حـدیث که به حدیث غدیر معروف است را ۱۱۰ نفر از صحابه، ۸۴ تن از تابعین و ۳۶۰ نفر از علما و محدثان اسلامی نقل کرده انـد، و از این رو در اصالت و اعتبار این حـدیث جای هیچ تردیدی وجود ندارد. همچنین گروهی از علما به طور مسـتقل درباره این حدیث کتاب نوشـته اند، که در آن میان، جامع ترین آنها کتاب شـریف الغدیر نگارش علامه حاج شـیخ عبدالحسین امینی (۱۳۲۰ ـ ۱۳۹۰ هـ ق) می باشد.

اکنون باید دید مقصود از مولی بودن پیامبر، و مولی بودن علی چیست؟ قرینه های بسیاری گواهی می دهند که مقصود از این تعبیر، امامت و رهبری است، که به برخی از این قرینه ها اشاره می کنیم:

الف ـ در ماجرای غـدیر، پیامبر گرامی (صـلی الله علیه وآله وسـلم) کاروان زائران خانه خدا را در سـرزمینی بی آب و علف، آن هم در نیم روزی بسیار گرم، متوقف ساخت.

گرمی هوا به حـدّی بود که حاضـران نیمی از عبـای خویش را بر سـر افکنـده و نیم دیگر را نیز زیر پای خود قرار داده بودنـد. با این تمهیـدات، طبعاً پیامبر بایـد سـخنی بگویـد که در هدایت امت، نقشـی کلیدی و سـرنوشت ساز داشـته باشد، و براستی چه کاری می تواند در سرنوشت مسلمانان از تعیین جانشین، که مایه وحدت کلمه مسلمین و حافظ دین است، سرنوشت سازتر باشد؟

ص: ۳۱

ب ـ پیامبر گرامی قبل از طرح ولایت علی (علیه السلام) از اصول سه گانه توحید و نبوت و معاد سخن گفت و از مردم نسبت به آنها اقرار گرفت، آنگاه پیام الهی را ابلاغ کرد. از تقارن اخذ اعتراف نسبت به اصول دین می توان به اهمیت پیام پی برد و دریافت که هدف پیامبر از آن همایش عظیم و فوق العاده، نمی توانسته امری عادی باشد!

ج ـ حضرت در آغاز خطبه از رحلت قریب الوقوع خود خبر داد، و این نشان می دهد که او نگران وضع امت پس از خویش بوده است و می خواسته چاره جویی شود تا این وی در طوفان حوادث آتیه دچار مخاطره نگردد.

د ـ قبل از بیان پیام الهی درباره علی (علیه السلام) ، از مولویت و اولویت خود سخن به میان آورد و فرمود: خدا مولای من، و من مولای مؤمنین می باشم، و نسبت به آنان از خود آنان اولی هستم. ذکر این مطالب، گواه آن است که «مولی بودن» علی (علیه السلام) : از سنخ همان مولویت و اولویت مربوط به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) بوده و ایشان به فرمان الهی اولویت مزبور را برای علی (علیه السلام) نیز ثابت کرده است.

و مقصود از «اولویت» نبیّ اکرم، همان است که در آیه مبارکه به آن تصریح شده (النَّبِیُّ أَولی بِالْمُؤْمِنینَ مِنْ أنْفُسِهِمْ) (احزاب: ۶) پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است، و مقصود از سزاوارتر بودن پیامبر به مؤمنان، از خودشان این است که به امر الهی حق تصرف در جان و اموال آنها دارد، یعنی اگر دستور جهاد و یا انفاق دهد باید مؤمنان بدون چون و چرا بپذیرند. و لازمه یک

ص: ۳۲

چنین مطاع بودن در مورد جان ها و مال ها، همان ولایت و سرپرستی جامعه است که از جانب خدا به او داده شده است و یک چنین مقام، پس از وی، به حضرت علی (علیه السلام) عطا شد، و او به مقام سرپرستی و امامت نائل آمد.

هـ- پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) پس از بیان پیام الهی، از حاضران خواست آن را به غایبان برسانند و پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) از منبر پایین آمد و به یاران خود دستور داد که به علی به عنوان «امیر مؤمنان» تهنیت و تبریک بگویند، لذا علی (علیه السلام) در خیمه ای قرار گرفت، و یاران پیامبر، گروه گروه وارد شده و به او تبریک گفتند، ابوبکر و عمر، وارد خیمه شده روبه او کردند و گفتند: هنیئاً لک یا علی بن أبی طالب أصحبتَ مولایَ و مولا کلَّ مؤمن و مؤمنهٔ: گوارا باد بر تو ای علی، امروز سزاوارترین فرد به هر مرد و زن مؤمن شدی. (۱) .

تاریخ اسلام نشان می دهد که دشمنان پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) برای خاموش ساختن دعوت الهی وی، از راههای گوناگونی وارد شدند؛ از متهم کردن پیامبر به سحر و جادو گرفته تا تصمیم به قتل آن حضرت در بستر خویش. ولی در تمام موارد، دست عنایت حق با پیامبر بود و وی را از نقشه های شوم مشرکان حفظ کرد. آخرین نقطه امید آنان (بویژه با توجه به باقی نماندن فرزند پسر برای پیامبر)

۱- برای آگاهی از اسناد تهنیت به کتاب «الغدیر»، ج ۱، ص ۲۷۹ ـ ۲۸۳ مراجعه شود.

ص: ۳۳

این بود که با مرگ پیامبر، این دعوت نیز خاموش خواهد شد:

(أَمْ یَقُولُونَ شاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَیْبَ الْمَنُونِ) (طور: ۳۰) یا می گوینـد شاعری است و ما در مورد وی به انتظار حوادث روزگار (مرگ) نشسته ایم. این انـدیشه در ذهن بسیاری از مشـرکان و منافقـان، وجود داشت. ولی پیـامبر بـا تعیین جانشـینی بـا کفایت که در طول زنـدگی ایمـان خالص و اسـتوار خود به اسـلام را نشان داده بود، امیـد مخالفان را به یأس مبـدل ساخت، و بـدین طریق بقای دین را تضـمین نموده و پـایه های آن را محکم ساخت و نعمت اسـلام با وجود تعیین چنین رهبری به کمال رسـید. از این رو پس از نصـب علی (علیه السلام) ، به عنوان جانشینی پیامبر، در روز غدیر آیه «اکمال دین» فرود آمد:

(الْیَوْمَ یَئِسَ الَّذینَ کَفَرُوا مِنْ دینِکُمْ فَلا تَخْشَوْهُمْ وَ اخْشَوْنِ الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دیناً) (مائده: ۳) (۱) امروز کافران از نابودی دین شما مأیوس شدند، پس از آنان نترسید و از من بترسید. امروز دین شما را کامل

۱- گروهی از صحابه و تابعین، آیه فوق را مربوط به واقعه غدیر خم دانسـته اند، مانند ابوسعید خدری، زید بن ارقم، جابربن عبدالله انصاری، ابوهریره و مجاهـد مکی. برای آشـنایی با روایات اشـخاص فوق درباره واقعه مزبور، بنگرید به: ابن کثیر در تفسـیر خود ۲: ۴۹۱، حافظ ابونعیم اصـفهانی در کتاب «ما نزل من القرآن فی علی»، خطیب بغـدادی در ج ۸ تاریخ خود، ص ۲۹۰، الدرالمنثور، ۲: ۲۹۵، خطیب خوارزمی در کتاب مناقب که عبارت آنان را کتاب الغدیر ۱: ۲۳ ـ ۲۳۶ آورده است.

ص: ۳۴

ساخته و نعمتم را بر شما تمام کردم، و راضی شدم که این اسلام (تکمیل یافته با معرفی جانشین پیامبر) دین شما باشد. (۱) .

گذشته از روایات یقینی فوق، که ثابت می کند مسأله جانشینی پیامبر یک مسأله الهی است و مردم در آن اختیاری ندارند، گزارشهای تاریخی نیز حاکی از آن است که پیامبر در همان روزهایی هم که در مکه به سر می برده و هنوز حکومتی در مدینه تشکیل نداده بود، مسأله جانشینی را یک مسأله الهی تلقی می کرد. فی المثل، زمانی که رئیس قبیله بنی عامر در موسم حج به حضور پیامبر رسید و گفت: چنانچه ما با تو بیعت کردیم و تو بر مخالفان خود پیروز شدی، آیا برای ما در امر رهبری نصیب و بهره ای هست؟ پیامبر در پاسخ فرمود: این کار مربوط به خداست، هرکس را می خواهد بدین کار می گمارد «الامر الی الله یضعه حیث یشاء» (۲) بدیهی است چنانچه مسأله رهبری موکول به انتخاب مردم بود، می بایست بفرماید: «الامر الی الامهٔ» کلام پیامبر در این مورد، همانند کلام خداوند در مورد پیامبری است، آنجا که می فرماید: (اللهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسالَتَهُ) (انعام: ۱۲۴) : خدا دانا است که رسالت و پیامبری خویش را در چه شخصی قرار دهد.

۱- فخر رازی در تفسیر خود می گوید: پس از نزول این آیه، پیامبر گرامی کمتر از سه ماه زنده بود. بنابراین با نزول این آیه در روز غدیر می سازد.

۲- سیره ابن هشام: ۲: ۴۲۲.

ص: ۳۵

امامان دوازده گانه

شناخت امام از دو راه امکان پذیر است:

الف ـ پیامبر گرامی به فرمان خدا بر امامت فردی معین تصریح کند.

ب ـ امام پیشین بر امامت امام بعدی تصریح کند.

امامت پیشوایان دوازده گانه شیعه از هر دو راه ثابت شـده است. هم پیامبر طبق روایات فراوان بر امامت آنان تصـریح کرده است، و هم هریک از ائمه، امام بعد از خویش را معرفی نموده است.

در این باره برای رعایت اختصار، تنها یک حدیث را یادآور می شویم: (۱) .

پیامبر گرامی (صـلی الله علیه وآله وسـلم) تنها به نصب علی (علیه السلام) اکتفا نکرد، بلکه یادآور شد که پس از علی (علیه السلام) یازده امام دیگر خواهند آمد که عزت دین و اسلام به واسطه این دوازده امام تحقق خواهد پذیرفت،

۱- برای آگاهی از سایر روایات، به کتب حدیث مانند اصول کافی، کفایهٔ الاثر؛ اثبات الهداهٔ، منتخب الاثر و غیره رجوع شود.

ص: ۳۶

چنانکه فرمود: «لا یزال الدین منیعاً الی اثنی عشر خلیفهْ» و به نقل دیگر فرمود: «لا یزال الاسلام عزیزاً الی اثنی عشر خلیفهْ»
گفتنی است که روایات دال بر وجود خلفای دوازده گانه، در معتبرترین صحاح اهل سنت نیز آمده است. (۱) .

مسلماً این دوازده خلیفه که عزت اسلام منوط به وجود آنان شمرده شده است، جز بر امامان دوازده گانه شیعه قابل انطباق نیست.
زیرا نه خلفای اموی مایه عزت دین بودند و نه خلفای عباسی، و نه این عدد بر آنان قابل تطبیق است.

امامان دوازده گانه شیعه عبارتند از:

۱ ـ امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (علیه السلام) (تولد: ده سال قبل از بعثت، شهادت: سال ۴۰هجری) مدفون در نجف اشرف.

۲ ـ امام حسن بن علی ملقب به مجتبی (علیه السلام) (۳ ـ ۵۰ هـ ق) مدفون در مدینه، قبرستان بقیع.

۳ ـ امام حسین بن علی سید الشهداء (علیه السلام) (۴ ـ ۶۱ هـ ق) مدفون در کربلا.

۴ ـ امام علی بن الحسین ملقب به زین العابدین (علیه السلام) (۳۸ ـ ۹۴ هـ ق) مدفون در بقیع.

۵ ـ امام محمد بن علی معروف به باقرالعلوم (علیه السلام) (۵۷ ـ ۱۱۴هـ ق) مدفون در بقیع.

۱- صحیح بخاری، ۹: ۸۱، باب الاستخلاف؛ صحیح مسلم، ۶: ۳ کتاب الامارهْ؛ مسند احمد، ۵: ۸۶ و ۱۰۸؛ مستدرک حاکم: ۳: ۱۸.

ص: ۳۷

۶ـ امام جعفر بن محمد معروف به صادق (علیه السلام) (۸۳ ـ ۱۴۸هـ ق) مدفون در بقیع.

۷ـ امام موسی بن جعفر ملقب به کاظم (علیه السلام) (۱۲۸ ـ ۱۸۳ هـ ق) مدفون در کاظمین.

۸ـ امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) (۱۴۸ ـ ۲۰۳ هـ ق) مدفون در مشهد.

۹ـ امام محمد بن علی معروف به جواد (علیه السلام) (۱۹۵ـ ۲۲۰ هـ ق) مدفون در کاظمین.

۱۰ـ امام علی بن محمد معروف به هادی (علیه السلام) (۲۱۲ ـ ۲۵۴هـ ق) مدفون در سامرا.

۱۱ـ امام حسن بن علی معروف به عسکری (علیه السلام) (۲۳۲ ـ ۲۶۰هـ ق) مدفون در سامرا

۱۲ـ حضرت مهدی متولد سال ۲۵۵

او امام دوازدهم شیعه بوده و هم اکنون نیز زنده و غایب است، تاروزی به فرمان خداوند ظهور کرده و طبق وعده صریح قرآن (در سوره نور: ۵۴، توبه: ۳۳، فتح: ۲۸ و صف: ۹) و احادیث متواتر اسلامی حاکمیت اسلام را در سراسر گیتی برقرار گرداند. (۱) .

۱- در تاریخ ولادت و وفات برخی از ائمه اختلاف است که ما یکی از اقوال را برگزیدیم. نیز می دانیم که درگذشت همه یا غالب آنها به صورت شهادت رخ داده که شرح آن در تواریخ مذکور است.

ص: ۳۸

امام دوازدهم

سخن گفتن درباره هر یک از امامان دوازده گانه از گنجایش این رساله بیرون است، فقط به نکاتی درباه امام دوازدهم اشاره می کنیم:

ظهور مردی از خاندان رسالت، به منظور برپایی حکومت عدل جهانی، در آینده تاریخ بشر (آنگاه که جهان پر از ظلم و جور می گردد) یکی از مسلّمات عقاید اسلامی است که جمهور مسلمانان بر آن اتفاق دارند و احادیثی که در این مورد نقل شده به حد تواتر می رسد. که از آن میان تنها به نقل یک حدیث از مسند احمد بن حنبل بسنده می کنیم.

پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: «لَوْ لَمْ یَبْقَ مِنَ الدُّنْیا إِلاّ یَومٌ واحِدٌ لَطَوَّلَ اللهُ ذلکَ الیَوْمَ حَتّی یَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدی فَیَمْلاها عَدْلا وَ

ص: ۳۹

قِسْطاً کَما مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوراً» (۱) اگر از عمر جهان جز یک روز باقی نمانـده باشد، خداوند آن روز را به قدری طولانی می کند تا مردی از فرزندان من قیام نماید و دنیا را از عدل و قسط پر سازد، همان گونه که با جور و ستم پر شده است.

بنابراین قیام و ظهور مردی از خاندان پیامبر در آخر الزمان مورد اتفاق عموم مسلمانان ـ از شیعه و سنّی ـ است.

خصوصـیات این مصـلح جهانی در روایات اسـلامی که شـیعه و سـنی نقل کرده اند و در کتاب هایی مانند منتخب الاثر نقل شده به شرح زیر بیان شده است:

۱ ـ از اهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است. در حدود ۳۹۰ روایت آمده است.

۲ ـ از فرزندان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است. در حدود ۲۱۰ روایت آمده است.

۳ ـ از فرزندان فاطمه زهرا (علیها السلام) است. در حدود ۱۹۰ روایت آمده است.

۴ ـ نهمین فرزند از اولاد امام حسین است. در حدود ۱۵۰ روایت آمده است.

۵ ـ از فرزندان امام زین العابدین است. در حدود ۱۸۰ روایت آمده است.

۱– مسند احمد بن حنبل، ۱: ۹۹ و ۳: ۱۷ و ۷۰.

ص: ۴۰

۶ـ از فرزندان امام حسن عسکری (علیه السلام) است. در حدود ۱۵۰ روایت آمده است

۷ـ دوازدهمین امام از ائمه اهل بیت (علیهم السلام) است. در حدود ۱۳۰ روایت آمده است.

۸ـ گزارش از ولادت او و اینکه او متولّد شده. در حدود ۲۱۰ روایت آمده است.

۹ـ عمر او طولانی خواهد بود. در حدود ۳۲۰ روایت آمده است.

۱۰ـ غیبت طولانی خواهد داشت. در حدود ۹۰ روایت آمده است.

۱۱ـ به هنگام ظهور او اسلام جهانگیر می شود. در حدود ۳۰ روایت آمده است.

۱۲ـ زمین را پر از عدل و داد می کند.و در حدود ۱۳۰ روایت آمده است

حضرت ولی عصر (عج) در سال ۲۵۵ هجری قمری دیده به جهان گشوده است و با این حساب، اکنون (سال ۱۴۲۶ ق) متجاوز از یازده قرن از عمر شریف آن حضرت می گذرد. قبول این عمر طولانی، با توجه به قدرت گسترده خداوند، امر مشکلی نیست و در حقیقت، آنان که طول عمر آن حضرت را مشکلی می شمارند، از قدرت نامتناهی الهی غفلت ورزیده اند: ان الله علی کل شییء قدیر.

ص: ۴۱

گذشته از این، قرآن دوران پیامبری نوح تا غرق شدن قوم او را نهصد و پنجاه سال می شمرد (عنکبوت: ۱۴) . همچنین در عصر ما دانش بشری می کوشد مشکل طول عمر را حل کند، و این می رساند که بشر شایستگی عمر طولانی را دارد، چیزی که هست موانعی از طولانی شدن آن جلوگیری می کند.

براستی خدایی که قادر است، به گفته ی قرآن، حضرت یونس را تا روز رستاخیز در شکم ماهی زنده بدارد (صافات ۱۴۳ ـ ۱۴۴) ، آیا نمی تواند حجت و امام را در روی زمین عمر طولانی بخشد؟! پیداست که جواب مثبت است.

و وقت ظهور آن حضرت بر کسی روشن نیست و این امر، از رازهایی است که، بسان برپایی رستاخیز، تنها بر خداوند مکشوف است. بنابراین، نباید ادعای کسانی را که مدّعی آشنایی با وقت ظهور آن حضرت می باشند یا برای ظهور وقت مشخصی را تعیین می کنند، پذیرفت (کذب الوقاتون) .

از تاریخ دقیق ظهور که بگذریم، باید گفت در روایات نشانه هایی کلی برای ظهور آن حضرت بیان شده است که خود به دو بخش علائم «حتمی» و «غیر حتمی» تقسیم می شود که تفصیل آن در کتب عقاید و حدیث آمده است.

ص: ۴۲

صفات امام

عصمت امام

امام بایـد معصوم باشـد، تا در بیان احکام الهی که مسؤولیت آن از جانب پیامبر اکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) به وی سپرده شده است، خطا نکند، زیرا در غیر این صورت، احکام الهی به بشر ابلاغ نشده، و غرض از تشریع دین حاصل نخواهد شد. و نقض غرض با حکمت الهی سازگاری ندارد.

مبنای این اسـتدلال این است که حفظ شـریعت از تحریف و تبدیل احکام آن یکی از وظایف امام است؛ یعنی اقوال و آرایی که در تفسیر کلام الهی و بیان احکام خداوند اظهار می شود با سخن امام سنجیده می شود، و بر این اساس، حق از باطل تشخیص داده می شود، و در شریعت تحریف و تبدیل راه نمی یابد. هرگاه امام، معصوم از خطا نباشد، این هدف برآورده نخواهد شد.

علامه ی حلّی در توضیح این دلیل چنین گفته است.

ص: ۴۳

«تنها با قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم شریعت حفظ نخواهد شد، زیرا تفاصیل احکام در آن دو بیان نشده است. اجماع مسلمانان نیز نمی تواند حافظ شرع باشد، زیرا ـ اگر فرد معصومی در بین آنان نباشد ـ اجتماع آنان بر خطا محال نیست، در این جا، فرض دیگری، غیر از این که امام حافظ شرع باشد وجود ندارد، حال اگر امام معصوم نباشد سخن او نمی تواند معیار درست از نادرست، و حکم خداوند از غیر آن باشد (۱) .

آیه ی کریمه ی (لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمینَ) (۲) نیز بر لزوم عصمت امام دلالت می کند، زیرا معصیت که عبارت است از؛ تعدّی از احکام الهی، از مصادیق روشن ظلم است، قرآن کریم می فرماید: (وَمَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اللهِ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ) (۳) چنان که شرک را ظلم بزرگ دانسته است؛ (إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظیمٌ) (۴) و آن کس که ظلم کند شایسته ی عهد و منصب امامت نخواهد بود.

توضیح اینکه جمله ی (لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمینَ) پاسخ خداوند به درخواست حضرت ابراهیم (علیه السلام) در مورد استمرار امامت در ذریه ی او است؛ زیرا هنگامی که خداوند مقام امامت را به ابراهیم (علیه السلام) اعطا کرد و فرمود: (إِنّی جاعِلُکَ لِلنّاسِ إِماماً)

۱- کشف المراد، مبحث امامت، مسأله ی دوم.

۲- بقره: ۱۲۴.

۳- بقره: ۲۲۹.

۴- لقمان: ۱۳.

ص: ۴۴

ابراهیم (علیه السلام) این مقام و منصب والا را برای ذریه ی خویش تقاضا کرد چنان که می فرماید (قالَ وَ مِنْ ذُرِّیَّتی) خداوند در پاسخ او فرمود: (لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمینَ) و ذریه ی حضرت ابراهیم را می توان به چهارگروه تقسیم کرد:

۱ ـ آنان که از آغاز تا پایان زندگی مرتکب هیچ گناهی نشدند، و عنوان ظالم بر آنها منطبق نمی گردد.

۲ ـ آنان که در بخش اول زندگی مرتکب گناه شده، سپس استغفار نموده و در بخش دوم از هرگونه معصیت و ظلمی پرهیز می کنند.

۳ ـ عکس فرض دوم

۴ ـ عکس فرض اول

بدیهی است، هرگز حضرت ابراهیم (علیه السلام) مقام امامت را برای دو گروه اخیر از ذریه ی خود درخواست نکرده است، زیرا در ناشایستگی آنان برای چنین مقام و منصب والایی جای هیچ گونه تردید نیست، و از مقام آن حضرت ـ که جز هدایت و سعادت بشر خواهان چیزی نبود ـ دور است که برای کسانی از خداوند تقاضای رهبری و امامت کند که در تمام دوران عمر آلوده گناه و گرفتار ضلالت اند، یا در پایان زندگی چنین روش و شیوه ای دارند؛ بنابراین، آن چه می تواند مورد درخواست ابراهیم (علیه السلام) باشد دو فرض اول است، از این دو فرض خداوند فرض دوم را استثنا کرده است، بنابراین، جز فرض اول باقی نخواهد ماند، و آن جز با

ص: ۴۵

عصمت تحقق نخواهد یافت، زیرا این فرض که فردی غیر معصوم

از آغاز زنـدگی تا پایان عمر خویش مرتکب هیـچ گونه خطا و لغزشـی، اعم از گناه کبیره و صـغیره، عمـدی و سـهوی نشود، عادتاً محال است. (۱) .

به بیـان دیگر، (الظـالمین) از دو نظر شـمول و اطلاـق دارد: یکی از جهت افراد و دیگری از جهت زمان، و مفاد آن این است که هر کس در هر زمان که مرتکب ظلم (معصـیت و نافرمانی خـدا) شود از منصب امامت محروم خواهد بود، خواه در تمام دوران زندگی چنین باشد، یا در آغاز، یا در پایان. (۲) .

آیه کریمه ی (أَطیعُوا اللّهَ وَأَطیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَـمْرِ مِنْکُمْ) (۳) نیز بر عصـمت «اولی الامر» دلالت می کند؛ زیرا اولا: لزوم اطاعت بی قیـد و شـرط از فرد یـا افرادی ـ بـا توجه به این که اطـاعت از غیر خـدا در معصـیت حرام است ـ بیـانگر این است که «اولی الامر» معصوم از خطـا و معصـیت می باشـند. ثانیـاً: عطف «اولی الاـمر» بر «رسول» بیانگر این مطلب است که ملاک اطاعت از «اولی الامر» همان ملاک اطاعت از رسول است. پس همان گونه که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) معصوم است، اولوالامر نیز معصومند.

۱- ر.ک: المیزان، ج۱، ص ۲۷۴.

۲- ر.ک: مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۰۲.

۳- نساء: ۵۹.

ص: ۴۶

دلالت این آیه بر لزوم عصمت «اولی الامر» چنان آشکار است که فخرالدین رازی با این که خود از عالمان اهل سنّت است دلالت آیه بر عصمت «اولی الامر» را پذیرفته و چنین گفته است:

۱ ـ خداوند به طور قطعی به اطاعت اولی الامر حکم کرده است.

۲ ـ خداوند هرکس را به صورت قطعی واجب الاطاعهٔ بداند، معصوم است.

۳ ـ پس اولی الامر معصوم می باشد.

البته او در تشخیص این که مصداق اولی الامر معصوم چه کسانی اند، گرفتار اشتباه شده است.

حاصل آن که در موضوع عصمت امام دو مطلب مطرح است:

الف) لزوم عصمت امام، یعنی آن کس که می خواهد پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) عهده دار منصب امامت و رهبری امت اسلامی گردد باید از ویژگی عصمت برخوردار باشد.

ب) ائمه اهل بیت (علیهم السلام) از مقام عصمت برخوردارند. بنابراین، آنان کسانی اند که شایستگی امامت و رهبری امت اسلامی را پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دارند و امامت شایسته ی آنان است.

و در حدیث امام رضا (علیه السلام) [(۱)] در مورد امامت به صورت مکرر

۱- اصول کافی، ج ۱، کتاب الحجهٔ، باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته، ص ۱۵۴.

ص: ۴۷

لزوم عصمت امام به صورت زیر بیان شده است:

۱ ـ با استناد به آیه ی (لا ـ یَنالُ عَهْدِی الظّالِمینَ) فرموده است: «این آیه، امامت هر ظالمی را تا روز قیامت باطل کرده و آن را به پاکان اختصاص داده است.»

فابطلت هذه الایهٔ امامهٔ کل ظالم الی یوم القیامهٔ...

۲ ـ پس از بیان این که امام، امین خداوند در میان خلق و حجت پروردگار بر بندگان و دعوت کننده ی به خدا و مدافع حرمت های (احکام) الهی است، فرموده است «الامام المطهر من الذنوب و المبرّأ من العیوب»

۳ ـ پس از بیان این که خداوند امام را از میان بندگان خود بر می گزیند و سرچشمه های حکمت را در قلب او می گشاید فرموده است: «فهو معصوم مؤیَّد موفَّق مسدَّد، قد أمن من الخطایا و الزلل و العثار، یخصّه الله بذلک لیکون حجّته علی عباده و شاهده علی خلقه»

افضلیت بر دیگران

از نظر عقل، تقدیم مفضول بر فاضل، یا فاضل بر افضل قبیح است، و خداوند از هر فعل ناروایی منزّه است، بنابراین، حکم شرع و عقل در این باره هم آهنگ است در نتیجه، امام باید در علم، سیاست، پارسایی و همه ی صفاتی که در رهبری جامعه و تحقق بخشیدن به آرمان های امامت نقش

ص: ۴۸

مؤثر دارد، افضل از دیگران باشد.

امام رضا (علیه السلام) فرموده است: «الامام واحد دهره، لایدانیه أحد، و لا یعادله عالم، و لا یوجد منه بدل، و لا له مثل و لا نظیر، مخصوص بالفضل کلّه، من غیر طلب منه و لا اکتساب»(۱) امام یگانه روزگار خود است و هیچ کس مثل و مانند او نیست. همه ی فضائل در او جمع است.

خواجه نصیرالدین طوسی در مورد این شرط و صفت امام چنین گفته است: «وقبح تقدیم المفضول معلوم»؛ یعنی در این باره که تقدیم مفضول بر فاضل از نظر عقل قبیح است، تردیدی نیست.

آری، امام باید از نظر فضلوکمال بردیگران برتری داشته باشد.

آنچه گفته شد مربوط به لزوم افضلیت در امام است و اما این که اهل بیت در عصر و زمان خود بر دیگران افضل بوده اند، از مسلّمات تاریخ است که آنان هرگز از کسی کسب علم و دانش نکردند، اما دیگران از علم و دانش آنان بهره گرفته اند، تا آنجا که ابوحنیفه که به عنوان «الامام الاعظم» لقب یافته است، گفته است: «لو لا السنتان لهلک نعمان» (۲) مقصود دو سالی است که وی در مدینه محضر امام صادق را درک نموده و از وی کسب علم و دانش کرده است در جای دیگر گفته است: «ما رأیت افقه من جعفر

۱- اصول کافی ۱: ۱۵۶.

۲- یعنی اگر آن دو سال نبود هلاک شده بودم. الامام الصادق و المذاهب الاربعهٔ، ج ۱، ص ۵۸.

ص: ۴۹

ابن محمد (علیه السلام) » (۱) .

از مطالعه ی تاریخ زندگی ائمه ی اهل بیت (علیهم السلام) و دانشمندان و شخصیت های معاصر آنان به روشنی این حقیقت به دست می اید که آنان در علم و عمل برترین شخصیت های روزگار خویش بودند، هرگز در پاسخ سؤالی که از آنان می شد، فرو نمی ماندند، نزد هیچ کس دانش و معرفت کسب نکردند. شیخ صدوق این مطلب را به عنوان یکی از روشن ترین دلایل امامت یاد کرده و گفته است:

هر یک از ائمه ی اهل بیت (علیهم السلام) در زمان خود بدون این که از کسی کسب علم و دانش کنند، در پاسخ هیچ سؤالی فرو نمی ماندند، و در همه ی علوم و فنون سرآمد روزگار خود بودند؛ پس چه دلیلی از این گویاتر بر امامت آنان وجود دارد؟ (۲) .

۱- همان، ص ۵۳.

۲- کمال الدین و تمام النعمهٔ، ص ۹۱.

ص: ۵۰

راه تعیین امام

از مطالب پیشین روشن شد که تعیین امام جز از طرف خدای متعال ممکن نیست؛ زیرا صفات و شرایط یاد شده را کسی جز خداوند نمی داند. از این رو، همان گونه که قرآن کریم در موضوع نبوت فرموده است: (اللهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ) (۱) ، در مورد امامت نیز این قاعده استوار و پابرجاست. همان گونه که نبوت رحمت خاص خداوند است و تعیین آن به دست خداوند است و دیگران چنین حقی ندارند (أَ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ) (۲) امامت نیز رحمت ویژه ی الهی است، و تقسیم و تعیین آن به دست پروردگار است.

ومسأله اصلی که باعث شده، مسلمانان به دو گروه شیعه و سنی

۱- انعام: ۱۲۴.

۲- زخرف: ۳۲.

ص: ۵۱

تقسیم شوند همین مسأله امامت است که به طور مختصر توضیح داده شد.

شیعه معتقد است که پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) حضرت علی (علیه السلام) و یازده فرزند معصوم او امام و جانشین رسول خدا هستند و اهل تسنن ابوبکر و عمر و عثمان و علی (علیه السلام) را به ترتیب جانشین رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می دانند.

و بر این اساس بحث دیگری پیش می آید و آن این است که مسلمانان معارف و احکام اسلام را از چه منابعی می توانند استفاده و استخراج کنند و به عبارت دیگر مستند معارف و احکام اسلام چیست؟

شیعه و سنّی قرآن و نیز روایاتی که با سند مطمئن از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده باشد را دو منبع از منابع معارف و احکام می دانند.

و شیعه به استناد دلیل های فراوان از جمله حدیث ثقلین که پیشتر یاد شد گفتار و کردارامامان دوازده گانه و به تعبیر دیگر «اهل بیت و عترت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) » را مانند قرآن و سنت رسول الله، حجت و مرجع و منبع معارف و احکام می داند و معارف و احکام را از آنان می گیرند و گفتار دیگران مانند اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را حجت نمی دانند و اختلافی که در بخشی از معارف و احکام بین شیعه و سنی است از همین مسأله نشأت گرفته است

این بحث را در آینده دنبال می کنیم.

ص: ۵۲

تهمت غلو و غالی بودن به شیعه

اشاره

یکی از پدیـده های انحرافی که در حوزه ی اعتقادات دینی در جهان اسـلام رخ داده است، پدیده ی غلو و ظهور غالیان است. آنان کسانی بوده اند که در حق پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) یا علی بن ابیطالب (علیه السلام) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) یا افراد دیگر به الوهیت، و حلول خداونـد در آنـان، و یـا اتحـاد خداونـد با آنان قایل شـده انـد. طبق گزارش های تاریخی، بیشترین غلو در جهان اسلام در مورد امام علی (علیه السلام) و در حق او صورت گرفته است.
شیـخ مفیـد در مورد غُلات گفته است: «عـدّه ای از متظاهران به دین اسـلامند که در حقّ امیرالمؤمنین و امامان از ذریه ی او قایل به الوهیت و نبوت شدنـد. آنـان گمراه و کافرنـد، امیرالمؤمنین به قتـل آنان دسـتور داده است، و ائمه اهل بیت (علیهم السـلام) آنان را کافر و خارج از دین دانسته اند. (۱) .

۱- تصحیح الاعتقاد، ص ۱۰۹.

ص: ۵۳

نشانه های غلو

غالیان در جهان اسلام عقایدی داشتند که برخی از آنها با عقاید مذاهب اسلامی همانند بود. ولی، عقایدی که از ویژگی های آنان بود و نشانه های غلو به شمار می روند عبارتند از:

۱ ـ اعتقاد به الوهیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) یا یکی از ائمه ی اهل بیت (علیهم السلام) ، یا فردی دیگری.

۲ ـ اعتقاد به این که تدبیر جهان به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) یا ائمه اهل بیت (علیهم السلام) یا افرادی دیگر واگذار شده باشد.

۳ ـ اعتقاد به نبوت امیرالمؤمنین (علیه السلام) یا ائمه ی دیگر، یا فردی از امت اسلامی.

شیخ مفید در مورد نشانه های غلو گفته است: «در علامت غلو همین کافی است که فردی نشانه های مخلوق بودن را در پیشوایان معصوم (علیهم السلام) نفی کند و به الوهیت آنان قایل شود».

نظر ائمه ی اهل بیت درباره غالیان

ائمه ی اهل بیت (علیهم السلام) ، با شدّت تمام با پدیده ی غلو و غالیان مخالفت نموده اند. در این باره، احادیث بسیاری از آنان روایت شده است. علامه ی مجلسی حدود یک صد حدیث را در بحارالانوار روایت کرده است، نمونه هایی از آنها را در این جا

ص: ۵۴

نقل می کنیم:

۱ ـ امام صادق (علیه السـلام) فرمود: «اِحْـذَروا علی شَـبابِکم الغُلاهَ لا یُفسِـدوهُم فَانَّ الغُلاهَ شـرُّ خلق الله، یصـغِّرون عظمهٔ الله و یدَّعون الربوبیهٔ لعبادالله...» (۱) بر جوانان خود از خطر غالیان بیمناک باشید، مبادا عقاید آنان را تباه سازند، زیرا غالیان بدترین خلق خدا می باشند، عظمت خدا را کوچک دانسته و برای بندگان خدا قایل به ربوبیت می باشند.

۲ ـ نزد امام صادق (علیه السلام) از غالیان سخن به میان آمد، حضرت فرمود از هرگونه مجالست با آنان بپرهیزید.

۳ ـ در جای دیگر فرمود: لعنت خدا بر کسی باد که ما را پیامبر بداند. (۲) .

۴ ـ امـام رضـا (علیه السـلام) فرمود: غالیـان، کـافر و قائلان به تفویض (۳) مشـرکند. هرکس بـا آنان مجالست کنـد، و با آنان پیمان زناشویی برقرار سازد، یا آنان را امین بداند و سخن آنها را تصدیق تأیید کند از ولایت خدا و ولایت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و ولایت اهل بیت (علیهم السلام) او بیرون می رود. (۴) .

۱- بحارالانوار: ۲۵: ۲۶۵ به نقل از امالی شیخ طوسی.

۲- همان، ص ۲۹۶.

۳- مقصود از تفویض این است که کسی بر این عقیده باشد که امر خلق و رزق بندگان به ائمه علیهم السلام واگذار شده است.

۴- بحارالانوار: ۲۵: ۲۷۳، به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام .

ص: ۵۵

این روایات و ده ها نمونه ی دیگر به خوبی بیانگر مخالفت شدید ائمه ی اهل بیت (علیهم السلام) با غالیان می باشد. همان گونه که دانشمندان و متکلمان امامیه نیز غالیان را کافر و مشرک دانسته و از آنان تبرّی جسته اند.

با وجود این تصریحات جای بسی تعجّب و تأسف است که گاهی از طرف افرادی مغرض یا ناآگاه، شیعه ی امامیه به غلو در مورد ائمه ی معصوم (علیهم السلام) متّهم می گردد، گاهی این اتهام از آنجا ناشی شده است که به حقیقت غلو توجه نشده و در نتیجه، برخی از اعتقادات شیعیان نسبت به پیشوایان معصوم (علیهم السلام) مانند اعتقاد به عصمت آنان، داشتن کرامت و اعجاز، و عالم بودن به امور غیبی با اذن و مشیت الهی، به عنوان غلو در حق آنان به شمار آمده است.

ص: ۵۶

علت اختلاف میان شیعه و سنی

اشاره

در برخی مسائل اصول دین و نیز در بخشی از مسائل فقهی و احکام شرعی
یکی از بحث های مهم، بحث در مورد منابع مذهب شیعه است. یعنی بحث در این باره که شیعه عقاید و آراء خود در مورد اصول و فروع دین را از کجا و چگونه به دست می آورد، و نقاط اشتراك و امتیاز آن در این باره با دیگر مذاهب اسلامی کدام است؟ پاسخ این است که شیعه امامیه، اصول و فروع دین اسلام را از چهار منبع به دست می آورد که عبارتند از: ۱ ـ قرآن کریم ۲ ـ سنت نبوی ۳ ـ احادیث ائمه ی اهل بیت (علیهم السلام) ۴ ـ عقل (۱) .

قرآن کریم

قرآن کریم مورد قبول همه ی مذاهب اسلامی است و از منابع مشترك آنان به شمار می رود، هرچند در چگونگی بهره گیری از

۱- حجّیت اجماع هم از نظر شیعه بستگی به کاشف بودن از قول معصوم دارد.

ص: ۵۷

قرآن و روش فهم مفاهیم و معارف قرآنی اختلاف نظراتی وجود دارد. از دیدگاه شیعه به پیروی از ائمه ی اهل بیت (علیهم السلام) قرآن کریم نخستین و مهم ترین منبع و سرچشمه ی عقاید، معارف و احکام دینی است.

اصالت قرآن کریم از دیدگاه ائمه ی اهل بیت (علیهم السلام) تا حدّی است که هم آهنگ بودن احادیث اسلامی با قرآن از شرایط مقبولیت احادیث است و هرگاه حدیثی فاقد چنین ویژگی بوده و با قرآن ناسازگار باشد، مردود خواهد بود. چنان که امام صادق فرموده است:

ما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه (۱) .

سنت پیامبر اکرم

سنّت در لغت به معنی طریقه و روش است، و در اصطلاح فقهاء قول، فعل و تقریر (۲) معصوم سنت نام دارد. بنابراین، مقصود از سنّت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) قول، فعل و تقریر آن حضرت است.

سنّت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دومین منبع مذهب تشیّع در عقاید، اخلاق و احکام الهی است. این مطلب مورد قبول همه ی مذاهب اسلامی

۱- اصول کافی: ۱: ۵۹ باب الاخذ بالسنهٔ و شواهد الکتاب.

۲- مقصود از تقریر این است که مثلا کسی نزد امام علیه السلام کاری را به عنوان یک عمل مستحب انجام دهد و امام علیه السلام سکوت کند و به او نگوید که این کار مستحب نیست.

ص: ۵۸

است، هرچند در شرایط راویان حدیث نبوی و راه دریافت سنّت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) اختلافاتی وجود دارد.

بنابراین، هرگاه از طریق معتبر حدیثی نقل شود که در برگیرنده ی قول یا فعل یا تقریر رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) باشد، حجّت است.

ممکن است گفته شود شیعه در بحث های کلامی، فقهی و اخلاقی غالباً به احادیث ائمه اهل بیت (علیهم السلام) استناد می جوید و جز در موارد اندک به احادیث نبوی توجه نمی کنند، بنابراین، شیعه عملا نسبت به سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) اهتمام لازم را به کار نمی بندد.

پاسخ این است که سنّت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) مورد اعتنا و اهتمام همه ی مذاهب اسلامی است، ولی با این حال در چگونگی دست یافتن به سنّت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) میان شیعه و سنی اختلاف نظر وجود دارد. و در مورد شرایطی که برای روایات قایل اند اتفاق نظر ندارند.

از دیدگاه شیعه امامیه مطمئن ترین طریق برای دست یافتن به سنّت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) ائمه اهل بیت (علیهم السلام) است. آنچه را (فی المثل) امام صادق (علیه السلام) بیان کرده است، در حقیقت همان است که در سنّت پیامبر وارد شده است. چنان که هشام بن سالم و حمادبن عیسی و دیگران روایت کرده اند که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«حدیثی حدیث أبی، و حدیث أبی حدیث جدّی، و حدیث

ص: ۵۹

جدّی حدیث الحسین و حدیث الحسین حدیث الحسن، و حدیث الحسن حدیث امیرالمؤمنین و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) و حدیث رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) قول الله عزّوجلّ». (۱) .

مرحوم کاشف الغطا پس از یادآوری این که شیعه و اهل سنّت در این که کتاب و سنّت از مصادر احکام شریعت است اختلافی ندارند، یاد آور شده است تفاوت شیعه با دیگران در مورد سنّت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) این است که شیعه تنها آن سنّتی را معتبر می دانند که از طریق اهل بیت (علیهم السلام) روایت شده باشد. مانند این که امام صادق (علیه السلام) از پدرش امام باقر (علیه السلام) ، و او از پدرش زین العابدین، او از امام حسین و او از امیرالمؤمنین و او از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کند. [و یا از طریق مورد اطمینان روایت شده باشد] اما روایت کسانی چون ابوهریرهٔ، سمرهٔ بن جندب، مروان بن حکم، و عمروبن عاص و نظایر آنان را معتبر نمی دانند. (۲) .

گفتار و رفتار و تقریر اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مقصود از اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دوازده امام معصوم (علیهم السلام) و حضرت زهرا (علیها السلام) است. برای حجت بودن گفتار و عمل تقریر اهل بیت (علیهم السلام) دلیل های متعددی هست مانند حدیث ثقلین و حدیث سفینه.

۱- وسائل الشیعهٔ: ۱۸: ۵۸.

۲- اصل الشیعهٔ و اصولها، ص ۱۶۴ ـ ۱۶۵.

ص: ۶۰

حدیث ثقلین

پیشتر گفتیم که حدیث ثقلین یکی از احادیث متواتر اسـلامی است. که شـیعه و اهل سنّت آن را از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت کرده انـد. متن حـدیث چنین است: «یـا ایها الناس انی تاریک فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی، اهل بیتی ما ان تمسـکتم بهما لن تضّلوا بعـدی ابـداً، و انّهمـا لن یفترقا حتی یردا علیَّ الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما» (۱) ؛ دو چیز گرانبهـا را در میان شـما باقی می گـذارم. هرگاه به آن دو تمسک جوییـد، پس از من هرگز گمراه نخواهیـد شد، آن دو، کتاب خدا و عترت و اهل بیت من می باشند. این دو از یکدیگر جدا نمی شوند تا در قیامت نزد من آیند، پس بنگرید که چگونه با آنها رفتار خواهید کرد.

حـدیث ثقلین از نظر سـند جای هیـچ گونه بحثی ندارد، زیرا از بیش از سـی صـحابی پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسـلم) روایت شده است. (۲) .

و بر مطالب ذیل دلالت می کند:

۱ ـ وجوب پیروی از عـترت پیـامبر (صـلی الله علیـه وآله وسـلم) و مرجعیت علمی آنـان در معـارف و احکـام دینی؛ زیرا مقصـود از تمسک به کتاب و

۱- حدیث ثقلین به عبارت های مختلف نقل شده است، آنچه در متن آمده نقل مشهور آن است.

۲- در مورد سند حدیث و راویان به کتاب «عبقات الانوار»، جلد اول و دوم و کتاب «المراجعات» مراجعه ی شماره ی ۸ رجوع شود.

ص: ۶۱

عترت چیزی جز عمل به آن ها نیست. این مطلبی است که علمای اهل سنّت نیز به آن اذعان نمودانـد. چنان که سعدالدین تفتازانی که از دانشمندان بزرگ اهل تسنن است گفته است:

ألا تری انه (علیه السلام) قرنهم بکتاب الله تعالی فی کون التمسک بهما منقذاً عن الضلالهٔ، و لا معنی للتمسک بالکتاب الاّ الأخذ بما فیه من العلم و الهدایهٔ، فکذا فی العترهٔ. (۱) .

۲ ـ عصمت اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) از خطا و گناه زیرا:

اوّلاـ اهـل بیت را عِـدل قرآن کریم قرار داده است. پس همـان گونه که قرآن از هرگونه انحراف و بطلاـنی مصون است، اهـل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز چنین اند.

و ثانیاً: تمسک به آنان را بدون هیچ گون قید و شرطی، همچون تمسک به قرآن مانع از گمراهی شناخته است. روشن است که اگر در اهل بیت احتمال اشتباه وجود داشته باشد، تمسک به آنان نمی تواند به صورت کلی و همه جانبه مانع از ضلالت و گمراهی شان باشد.

۳ ـ وجود پیشوای معصوم در همه ی زمان ها لازم است، زیرا فرموده است عترت هیـچ گاه از قرآن جـدا نمی شود و بالعکس، قرآن نیز هیچ گاه بدون عترت نخواهد بود.

پس در همه ی زمان ها فردی از عترت پیامبر که معصوم از گناه

۱- شرح المقاصد، ۵: ۳۰۳.

ص: ۶۲

و خطاست وجود دارد. بر این اساس حدیث ثقلین بر وجود امام عصر (علیه السلام) نیز دلالت می کند، زیرا از خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) جز او کسی از ویژگی عصمت برخوردار نیست. (۱) .

پس دلالت حدیث برعصمت عترتواهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و مرجعیت دینی آنان نیز روشن است، زیرا تمسک به عترت همچون تمسک به قرآن سبب نجات از گمراهی دانسته شده است. پس همان گونه که قرآن کریم مصون از خطا و انحراف است (لاـ یَأْتیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ) (۲) . قول و فعل و تقریر اهل بیت و عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز مصون از خطا و انحراف است. از سوی دیگر، عدم جدایی آن دو از یکدیگر بیانگر این مطلب است که تا روز قیامت پیوسته در کنار قرآن باید از رهنمودهای عترت نیز بهره گرفت، یعنی پیوسته یک نفر معصوم از عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) وجود دارد. این خصوصیت، جز بر امامان شیعه منطبق نیست، زیرا ویژگی عصمت در هیچ یک از خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) غیر از آنان (به علاوه حضرت زهرا (علیها السلام)) ادعا نشده است.

حدیث سفینه

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در مورد اهل بیت خود فرموده است: «انما مثل أهل بیتی فیکم کسفینهٔ نوح، من رکبها نجا و من تخلّف

۱- ر.ک: نفحات الازهار فی خلاصهٔ عبقات الانوار: ۲: ۲۴۷ ـ ۲۶۹.

۲- فصلت: ۴۲.

ص: ۶۳

عنها غرق» (۱) ؛ اهل بیت من در میان شما همانند کشتی نوح اند که هرکس بر آن نشست از غرق شدن نجات یافت و هرکس آن را رها کرد و از آن فاصله گرفت، غرق گردید.

وجه تشبیه اهل بیت (علیهم السلام) به کشتی نوح این است که مسلمانان باید در اصول و فروع دین از علم و دانش اهل بیت، طلب هدایت کنند و گفتار و رفتار آنان را سرمشق زندگی قرار دهند، در غیر این صورت در طوفان اختلافات مذاهب غرق خواهند شد، و نجات نخواهند یافت.

ابن حجر که یکی از علماء مشهور سنیان است در توضیح این حدیث گفته است:

«وجه تشبیه اهل بیت به کشتی نوح این است که هرکس به پاس شکرگزاری خداوند که اهل بیت را چنین شرافتی عطا کرده است، آنان را دوست داشته و گرامی بدارد، و به هدایت علمای اهل بیت تمسک جوید، از تاریکی مخالفت ها نجات خواهد یافت، و هرکس از آنان تخلف کنند، در دریای کفران نعمت الهی غرق شده، و در ورطه های طغیان هلاک خواهد شد». (۲) .

۱- المستدرک علی الصحیحین: ۳: ۱۵۱ و ج ۲، ص ۳۴۳، جهت آگاهی از دیگر مصادر حدیث سفینهٔ از طریق عامّه و خاصّه به کتاب «غایهٔ المرام» سید هاشم بحرانی: ۳: ۱۳ ـ ۲۴ رجوع شود.

۲- المراجعات، مراجعه ی شماره ی ۸؛ به نقل از الصواعق المحرقهٔ، ص ۹۱، باب ۱۱، تفسیر آیه ی هفتم.

ص: ۶۴

عقل

علمای شیعه، با الهام گیری از کتاب و سنّت، برای عقل در معارف دین جایگاه برجسته و شایسته ای قایل شده اند. از یک سو، اصل حسن و قبح عقلی را پذیرفته و عدل الهی را بر پایه ی آن اثبات و تبیین کرده اند و از سوی دیگر، فقهای امامیه عقل را در عرض کتاب و سنّت به عنوان یکی از منابع و مدارک احکام شرعی دانسته، قاعده ی ملازمه ی میان حکم عقل و شرع را پذیرفت اند و این، علاوه بر نقش ابزاری عقل در فهم کتاب و سنت است، که قراین و اعتبارات عقلی می تواند راهگشای مفسّران و مجتهدان در تفسیر قرآن کریم و استنباط احکام الهی از قرآن و سنّت باشد.

تذکر این نکته در این جا لازم است که آنچه به عنوان حجت الهی بر بشر در عرض وحی به شمار آمده است، مستقلات و یا ملازمات روشن عقلی است، و نه ظنون و احتمالات فکری که از نوع قیاس و استحسان است. بدین جهت، در مکتب اهل بیت (علیهم السلام) ، و به پیروی از آن در فقه امامیه، عقل به عنوان راه استواری برای استنباط و احکام الهی به رسمیت شناخته شده است، ولی از قیاس و استحسان و مانند آنها که پشتوانه ای جز ظن و گمان ندارد، به شدّت نهی گردیده است.

حاصل آن که عقل در موضوع دین شناسی و معرف دینی نقش های گوناگونی را ایفا می کند:

ص: ۶۵

۱ ـ پـایه هـای اولیه دین را اثبـات می کنـد، ماننـد اثبات وجود خـدا و برخی از صـفات الهی که مبنای اثبات شـریعت است، و اثبات ضرورت دین و شریعت و...

۲ ـ در عرض وحی می تواند پاره ای از احکام شـریعت را به دست آورد. و به عنوان یکی از منابع و مدارک احکام شـرعی به شمار آید. (مستقلات و ملازمات عقلیه) .

۳ ـ به عنوان ابزار فهم کتـاب و سـنّت نقش معرفتی مهمّی را ایفـا می کنـد. در این جـا عقـل در طول وحی (کتاب و سـنت) است نه درعرض آن، و چون نوری است که وسیله دیدن اشیاء است و خود چیزی به آنها نمی افزاید.

اکنون که با منابع معارف و احکام اسـلام از نظر شیعه آشنا شدیم پاسخ اصلی سؤال روشن است. زیرا شیعه و سنّی در منابع یاد شده (قران و سـنت نبوی و روایـات اهـل بیت و عقـل) در مواردی بـا هم اختلاف نظر دارنـد و این اختلاف نظرها موجب اختلاف برخی عقائد و فتاوی شده است مثلا:

۱ ـ در استفاده از قرآن مجید روایاتی که به سند مطمئن از اهل بیت (علیهم السلام) نقل شده باشد از نظر شیعه حجّت است در حالی که علماء اهل تسـنن به این روایات توجهی ندارند و نیز روایاتی که در کتابهای اهل تسـنن نقل شده و سند آن ها از نظر شیعه مورد اطمینان نیست به عقیده شیعه حجّت نیست با اینکه اهل تسنن به آنها عمل می کنند و فتوی می دهند.

ص: ۶۶

۲ـ شیعه فقط سنّت نبوی و اهل بیت (علیهم السلام) را حجت می داند و گفته ها و عمل اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را ـ چون معصوم نیستند ـ حجت نمی داند در صورتی که اهل تسنن به گفته اصحاب هم استناد می کنند.

۳ـ برخی از عالمان اهل تسنن مطالبی را در اعتقادات مطرح می کنند که با حکم عقل مخالف است و از این رو شیعه آن را نمی پذیرد مانند اینکه می گویند خداوند در دنیا و یا در آخرت با چشم دیده می شود و این مطلب را عقل نمی پذیرد زیرا با چشم دیده شدن مستلزم جسم بودن است و جسم بودن خدا به حکم عقل محال است.

ص: ۶۷

اعتقاد شیعه درباره قرآن

تورات حضرت موسی (علیه السلام) و انجیل حضرت عیسی (علیه السلام) مع الأسف پس از آنان بتدریج دستخوش تحریف گردیده است. این مطلب را، علاوه بر قرآن، شواهد تاریخی هم تأیید می کند.
چنانکه مطالعه خود این کتب و دقت در محتوای آنها نیز بر آن دلالت دارد، زیرا در آنها یک رشته مطالبی وارد شده است که هرگز نمی تواند وحی الهی باشد. علاوه از اینکه انجیل کنونی بیشتر صورت زندگی نامه حضرت مسیح را دارد که در آن ماجرای به دار آویخته شدن وی نیز توضیح داده شده است. اما به خواست خدای متعال قرآن کریم از هر نوع افزایش و کاهش مصون مانده است. پیامبر گرامی اسلام یکصد و چهارده سوره کامل قرآنی از خود به یادگار نهاده است و خوشبختانه، با وجود گذشت ۱۵ قرن از نزول قرآن، نه چیزی از آیات و سوره های قرآن کم شده و نه چیزی بر آنها افزوده شده است. اینک به برخی از دلایل عدم تحریف قرآن

ص: ۶۸

اشاره می کنیم:

۱ ـ چگونه امکـان دارد که تحریف به قرآن راه یابـد، در حالی که خداونـد حفظ و صـیانت آن را تضـمین کرده و فرموده است (إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّکْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ) (حجر: ۹) : ما خود قرآن را فرو فرستاه و خود نیز نگهبان آن هستیم.

۲ ـ خداونـد راه یـافتن هر نوع باطـل به ساحت قرآن را نفی کرده و می فرمایـد (لا یَأْتیهِ الْباطِلُ مِنْ بَیْنِ یَـدَیْهِ وَ لا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزیلٌ مِنْ حَکیم حَمید) (فصلت: ۴۲) : باطل از هیچ سو به قرآن راه ندارد، آن از جانب خداوند حکیم و ستوده نازل شده است.

باطـل که خداونـد راه یـافتن آن را به قرآن نفی کرده، هر باطلی را شامل می شود و روشن است که اگر عبارتی از قرآن نباشـد و به دروغ آن را جزو قرآن قرار دهنـد مصـداق باطـل است و باطل در قرآن راه نـدارد. لـذا قطعاً هیچگونه افزایشـی به ساحت این کتاب شریف راه نیافته است.

۳ ـ تاریخ گواهی می دهد که مسـلمانان به آموزش و حفظ قرآن عنایت ویژه ای داشـتند و در میان عربهای زمان پیامبر، حافظه های قوی و نیرومنـدی وجود داشت که گـاهی بـا یک بار شـنیدن، خطبه ای طولانی را حفظ می کردنـد، بنابراین چگونه می توان گفت چنین کتابی که این همه قاری و حافظ و علاقمند داشته، تحریف شده است؟!

۴ ـ شکی نیست که امیر مؤمنان (علیه السلام) در بعضی از مسائل با خلفا

ص: ۶۹

اختلاف نظر داشت و مخالفت خود را نیز به صورت منطقی در موارد گوناگون آشکار می کرد. در عین حال می بینیم که آن حضرت در سراسر زندگی خود، درباره تحریف شدن قرآن سخن نگفته است، حال اگر (العیاذ بالله) چنین کاری صورت گرفته بود، مسلّماً ایشان درباره آن سکوت نمیورزید.

با توجه به دلایل یاد شده و نظایر آن، علمای بزرگ شیعه امامیه از دیر زمان تاکنون بر مصونیت قرآن از تحریف تأکید نموده اند، که به عنوان نمونه می توان به افراد زیر اشاره نمود:

۱ ـ فضل بن شاذان (متوفای ۲۶۰ هـ ق، که در عصر ائمه (علیهم السلام) می زیسته است) در کتاب الایضاح: ۲۱۷.

۲ ـ شیخ صدوق (م ۳۸۱ هـ ق) در کتاب الاعتقادات: ۹۳.

۳ ـ شیخ مفید (م ۴۱۳ هـ ق) در کتاب اجوبة المسائل السرویة، مطبوع در مجموعة الرسائل: ص ۲۶۶.

۴ ـ سید مرتضی (م ۴۳۶ هـ ق) در کتاب جواب المسائل الطرابلسیات، که کلام وی را شیخ طبرسی در مقدمه مجمع البیان آورده است.

۵ ـ شیخ طوسی معروف به شیخ الطائفه (م ۴۶۰ هـ ق) در کتاب التبیان، ۱: ۳.

۶ ـ شیخ طبرسی (م ۵۴۸ هـ ق) در مقدمه کتاب خود، مجمع البیان، بر عدم تحریف قرآن تصریح و تأکید کرده است.

۷ ـ سید بن طاووس (م ۶۶۴ هـ ق) در کتاب «سعد السعود»

ص: ۷۰

(ص ۱۴۴) می گوید: عدم تحریف، رأی شیعه امامیه است.

۸ـ علامه حلی (م ۷۲۶ هـ ق) در کتاب اجوبهٔ المسائل المهناویه (ص ۱۲۱) می گوید: «حق این است که هیچگونه زیاده و نقیصه ای در قرآن راه نیافته است و من از قول به تحریف به خدا پناه می برم، زیرا این امر موجب شک در معجزه متواتر پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می گردد.»

آری این عقیده، پیوسته مورد نظر بزرگان علمای امامیه در اعصار گوناگون بوده است، چنانکه در عصر حاضر نیز همه مراجع تقلید شیعه، بدون استثناء دارای چنین عقیده ای می باشند.

اگر بگویید در کتب حدیث و تفسیر روایاتی وارد شده است که برخی آنها را دلیل بر تحریف قرآن قرار داده اند، پاسخش این است:

اوّلا: اکثر این روایات از طریق افراد و کتابهایی نقل شده که از وثاقت و اعتبار لازم برخوردار نیستند، مانند کتاب قراءات احمدبن محمد سیاری (م۲۸۶) که علمای رجال، روایات او را ضعیف خوانده، و مذهب او را فاسد دانسته اند (۱) یا کتاب علی بن احمد کوفی (م۳۵۲) که علمای رجال درباره او گفته اند: در پایان عمر راه غلوّ را در پیش گرفت. (۲) .

۱- رجال نجاشی: ۱: ۲۱۱.

۲- رجال نجاشی: ۱: ۹۶.

ص: ۷۱

ثانیاً: قسمتی از این روایات، که بر تحریف حمل شده است، جنبه تفسیری دارد. به عبارت دیگر، مفاد کلّی آیه در روایت تطبیق بر مصداق شده، و عده ای تصور کرده اند که تفسیر و تطبیق مزبور جزء قرآن بوده و از آن حذف گردیده است. مثلا «صراط مستقیم» در سوره حمد، در روایات به «صراط پیامبر و خاندان او» تفسیر شده، و پیداست که چنین تفسیری، تطبیق کلی بر فرد اعلای آن است. (۱) .

امام خمینی (رحمه الله) روایاتی را که از آنها تحریف برداشت شده بر سه دسته تقسیم کرده است:

الف ـ روایات ضعیف، که به آنها نمی توان استدلال کرد.

ب ـ روایات ساختگی، که شواهد جعلی بودن در آنها نمایان است.

ج ـ روایات صحیح، که اگر در مفاد آنها کاملاـ دقت گردد روشن می شود که مقصود از تحریف در آن روایات، تحریف معانی آیات قرآن است نه تغییر الفاظشان.(۲) .

ثالثاً، کسانی که می خواهند عقیده واقعی پیروان یک مذهب را به دست آورند باید به کتابهای عقیدتی و علمی آنها رجوع کنند، نه به کتابهای حدیثی که نظر مؤلف از تألیف آن، بیشتر گردآوری

۱- طبرسی، مجمع البیان: ۱: ۲۸.

۲- تهذیب الاصول: ۲: ۹۶.

ص: ۷۲

مطالب بوده و تحقیق آن را به دیگران واگـذار کرده است. همچنین مراجعه به آرای یـک یـا چنـد نفر از پیروان یـک مـذهب برای شناخت عقاید مسلّم آن مذهب کافی نبوده و اصولا استناد به قول یک یا چند نفر در مقابل اکثریت قاطع دانشمندان محقق آن فرقه، ملاک صحیحی برای قضاوت نیست.

در پایان این بحث دو نکته را یادآور می شویم:

۱ ـ متهم کردن مذاهب اسلامی یکدیگر را به تحریف قرآن، به ویژه در عصر کنونی، جز به نفع دشمنان اسلام نخواهد بود.

۲ ـ اگر برخی از علمای شیعه کتابی درباره تحریف قرآن نوشته اند، بایستی نظریه شخصی خود او تلقی شود، نه نظریه اکثریت قاطع علمای شـیعه. و از این رو است که می بینیم پس از انتشار کتاب مزبور، ردیه های متعـددی از سوی علمای شـیعه بر آن نوشـته شـده است؛ همان گونه که وقتی در سال ۱۳۴۵ هـ ق از طرف یکی از علمای مصر کتابی با استناد به پاره ای روایات درباره نسخ یا انساء (به فراموشـی انـداختن) تلاوت آیـاتی از قرآن، به عنوان اثبـات تحریف در قرآن نوشـته شـد، از طرف علمای دانشـگاه ازهر مردود شناخته شد و کتاب مزبور مصادره گردید.

ص: ۷۳

ایمان و کفر

معنی ایمان و کفر از بحثهای مهم علم کلام است. «ایمان»، در لغت، به معنای تصـدیق و «کفر»به معنای پوشانـدن است، لـذا به زارع نیز ـ که مثلا گنـدم را در دل زمین می نشاند ـ کافر گفته می شود. ولی مقصود از ایمان در اینجا اعتقاد به وحدانیت خداوند، و باور داشـتن روز قیـامت و رسـالت پیامبر خاتم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) است، و البته ایمان به رسالت پیامبر خاتم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) ، شامل اعتقاد به نبوت پیامبران و کتب آسمانی پیشین و آنچه که پیامبر اسلام از تعالیم و احکام الهی برای بشر آورده است، نیز می شود.

جـای واقعی ایمـان همـان قلب انسـان است، چنـانکه قرآن کریم می فرمایـد (اولئِـَکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ الإِیمانَ) (مجادله: ۲۲) : آنان کسانی هستند که خداوند ایمان را در دلهاشان ثبت کرده است. نیز درباره صحرا نشینانی که اسلام را در ظاهر پذیرفته ولی دلهاشان از نور ایمان خالی بود، می فرماید: (وَ لَمّا یَدْخُلِ ٱلإیمانُ فی

ص: ۷۴

قُلُوبِکُمْ) (حجرات: ۱۴) : هنوز ایمان در قلوب شما وارد نشده است. ولی البته حکم به ایمان هرکس، مشروط به این است که به وسیله زبان یا راه های دیگر، آن را اظهار کند.

با این بیان معنی کفر نیز روشن می گردد. هرگاه انسانی وحدانیت حق متعال، یا روز قیامت، و یا رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را انکار کند، محکوم به کفر خواهد بود، چنانکه انکار یکی از مسلّمات آیین پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) که به طور روشن مستلزم انکار رسالت باشد، آدمی را محکوم به کفر می سازد.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آنگاه که علی (علیه السلام) را برای فتح قلعه های خیبر روانه می کرد، پرچمی به دست او داد و یادآور شد که صاحب این پرچم خیبر را فتح کرده و باز می گردد. در این هنگام علی (علیه السلام) رو به پیامبر کرد و گفت: حد نبرد با آنان چیست؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «قاتِلْهُمْ حَتّی یَشْهدوا أنْ لا اله إلاّ الله وَ انّ محمّداً (صلی الله علیه وآله وسلم) رسول الله، فإذا فعلوا ذلک فَقَد مَنَعُوا مِنْک دِماءهُمْ وَ أَموالَهُم الاّ بحَقّها و حسابهم علی الله» (۱) : با آنان نبرد کن تا آنکه به یگانگی خدا و رسالت محمد گواهی دهند. هرگاه گواهی دادند، خونها و مالهای آنان محترم خواهد بود...

نیز شخصی از امام صادق (علیه السلام) پرسید: کمترین چیزی که مایه

۱- صحیح بخاری، کتاب ایمان، ص ۱۰؛ صحیح مسلم، ج ۷، باب فضایل علی، ص ۱۷.

ص: ۷۵

ایمان بنده به خدا می شود چیست؟ امام پاسخ داد: یشهد أن لا إله إلاّ الله و انّ محمّداً (صلی الله علیه وآله وسلم) عبدُه و رسولُه، و یُقِّرُ بالطاعهِ و یَعرِفُ إمامَ زمانه فإذا فعل ذلک فهو مؤمن» (۱) : کمترین مرتبه ایمان این است که به وحدانیت خدا و بندگی و رسالت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) گواهی دهد و اطاعت از حق را بپذیرد و امام زمان خود را بشناسد. هرگاه چنین کرد او مؤمن است.

گرچه حقیقت ایمان همان اعتقاد قلبی است، ولی نباید پنداشت که این مقدار از ایمان برای رستگاری انسان کافی است، بلکه شخص باید به آثار و لوازم عملی آن نیز ملتزم باشد. لذا در بسیاری از آیات و روایات، مؤمن واقعی کسی شناخته شده است که ملتزم به آثار ایمان و انجام دهنده فرایض الهی باشد. چنانکه قرآن در سوره عصر همه انسانها را زیانکار شمرده و تنها گروه زیر را استثنا کرده است: (إِلاَّ الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ وَ تَواصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَواصَوْا بِالصَّبْرِ) : مگر کسانی که ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند و همدیگر را به حق و پایداری در راه آن سفارش کنند.

امام باقر (علیه السلام) از حضرت علی (علیه السلام) نقل می کند که مردی به او گفت: آیا هرکس به وحدانیت خدا و رسالت پیامبر گواهی دهد،

۱- بحارالانوار، ۶۶: ۱۶، کتاب ایمان و کفر، به نقل از معانی الاخبار شیخ صدوق.

ص: ۷۶

مؤمن است؟ حضرت فرمود: «فَأَین فرائض الله»: پس واجبات الهی کجا رفت؟!

نیز امیر مؤمنان فرمود: لو کان الایمانُ کلاماً لم یَنزِل فیه صوم ولا صلاة و لا حلال و لا حرام: اگر ایمان، به صِرفِ گفتن شهادتین بود، دیگر روزه و نماز، و حلال و حرامی تشریع نمی گشت. (۱) .

از گفتار فوق نتیجه می گیریم که، ایمان دارای مراتب مخلتف بوده و هر مرتبه ای نیز برای خود اثری ویژه دارد. اعتقاد قلبی به ضمیمه اظهار آن کمترین مرتبه ایمان است که برخی آثار دینی و دنیوی بر آن مترتب می گردد، در حالی که مرتبه دیگر ایمان، که مایه رستگاری انسان در دنیا و آخرت است، در گرو التزام به آثار عملی آن می باشد.

نکته در خور ذکر این است که در برخی از روایات عمل به فرایض دینی نیز جزو ارکان ایمان به شمار آمده است. امام هشتم (علیه السلام) از پدران خود و آنان از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کنند که آن حضرت فرمود: «الإیمانُ معرفةٌ بالقَلْب و اقرارٌ باللسان و عملٌ بالأَرکان» (۲) : ایمان معرفت قلبی، اقرار زبانی، و عمل به وسیله اعضا و جوارح است. در برخی از روایات در کنار شهادتین، اموری همچون برپاداشتن نماز، پرداخت زکات، انجام دادن فریضه حج و

۱- کافی: ۲: ۳۳، حدیث ۲.

۲- عیون أخبار الرضا: ۱: ۲۲۶.

ص: ۷۷

روزه ماه رمضان نیز قید شده است. (۱) این گونه روایات، یا ناظر به این است که به وسیله این اعمال می توان افراد مسلمان را از غیر مسلمان باز شناخت، و یا اینکه ذکر شهادتین در صورتی نجات بخش است که اعمال صالحه نیز به آن ضمیمه شود؛ اعمالی که نماز، زکات، حج، و روزه از مهمترین آنهاست.

با توجه به مطلب یاد شده نباید هیچ فرقه ای از مسلمین، فرقه دیگر را به عنوان اینکه در برخی از فروع دینی با یکدیگر مخالفند، تکفیر کند. چه ملاک کفر این است که شخص، منکر یکی از اصول سه گانه دین یا منکر چیزی باشد که انکار آن ملازم با انکار یکی از آن سه چیز است، و این ملازمه در صورتی تحقق می پذیرد که حکم آن چیز از نظر شریعت اسلام آنچنان بدیهی و روشن باشد که هرگز نتوان میان انکار آن و اعتراف به اصول دین، جمع کرد.

از این روی سزاست که مسلمانان در تمام مراحل، اخوت اسلامی خویش را حفظ کنند و اختلاف در اموری را که مربوط به اصول دین نیست، مایه نزاع و احیاناً تفسیق و تکفیر یکدیگر قرار ندهند و در اختلافات فکری و عقیدتی نیز، به گفت و شنود علمی و تحقیقی با یکدیگر اکتفا کنند و از اِعمالِ تعصبات خشک غیر منطقی و تهمت و تحریف بپرهیزند.

۱- صحیح بخاری: ۱: ۱۶، کتاب الإیمان: «شهادة أن لا إله إلّا الله و انّ محمّداً رسول الله و إقامة الصلاة و إیتاء الزکاة و الحج و صوم رمضان».

ص: ۷۸

توحید و شرک

توحید یکی از مهم ترین عقاید اسلامی است. دعوت به توحید و نفی شرک یکی از اهداف بعثت پیامبران الهی بوده است. (وَ لَقَدْ بَعَثْنا فی کُلِّ أُمَّهٔ رَسُولا أَنِ اعْبُدُوا اللهَ وَ اجْتَنِبُوا الطّاغُوتَ) . (۱) اعتقاد به توحید و نفی شرک مورد اتفاق همه ی مذاهب اسلامی است. با این حال، در تفسیر و تبیین آن، اقوال و آرای مختلفی مطرح شده است، ما در اینجا بدون آن که به بحث در مورد اقوال و آرای دیگران بپردازیم، عقیده ی شیعه ی امامیه را در مورد اقسام و مراتب توحید و شرک بیان خواهیم کرد.

توحید را معمولاً به ذاتی، صفاتی، افعالی و عبادی، تقسیم کرده اند، ولی گاهی به جای توحید افعالی، توحید در خالقیت و توحید در ربوبیت را ذکر می کنند، اصطلاح اخیر با نصوص کتاب و

۱- نحل: ۳۶.

ص: ۷۹

سنّت هم آهنگی بیشتری دارد. ما نیز همین روش را مبنای بحث خود قرار می دهیم.

۱ ـ توحیـد ذاتی: مقصود از توحیـد ذاتی این است که ذات خداونـد مثل وماننـدی نـدارد. یعنی موجودی که واجب الوجود بالذات است و در هستی و کمالات خود به چیزی نیاز نـدارد، جز خداونـد نیست. بنابراین همه ی موجودات ـ جز خداونـد ـ ممکن الوجود بالـذات و نیازمندنـد. زیرا هر موجـود ممکن الوجـودی مرکب است. (خـواه مرکب از اجزای عقلی و ذهنی و خواه مرکب از اجزای خـارجی و عینی) و لازمه ی یگـانه بـودن واجب الوجود بالـذات این است که ذات او بسیط باشـد و هیـچ گونه ترکیـبی در آن راه نداشـته باشـد، این دو معنـا در کلمـات ائمه ی اهـل بیت (علیهم السـلام) به صورت مکرر و مؤکـد بیـان شـده است. در اینجا به نقل کلامی از علی (علیه السلام) در این باره بسنده می کنیم:

شخصـی از امام علی (علیه السـلام) در مورد یگانگی خداوند پرسـید. امام (علیه السـلام) فرمود: یگانگی معانی مختلفی دارد، گاهی مقصود از آن یگـانگی عـددی و مفهومی است (مثل این که ایران یکی از کشورهای جهان است. و انسان یک نوع از حیوان است) این معنا در خداوند درست نیست، زیرا با کثرت و تعدد منافاتی ندارد، و گاهی مقصود از آن نداشـتن مثل و مانند، و نداشتن اجزای عقلی و

ص: ۸۰

وهمی و خارجی است. مراد از یگانگی خداوند همین معناست. (۱) .

۲ ـ توحید صفاتی: مقصود از توحید صفاتی این است که صفات ذاتی خداوند چون علم، قدرت و حیات، اگرچه از نظر مفهوم مختلف اند، ولی از نظر مصداق هیچ گونه اختلاف و کثرتی در بین نیست. و مصداق همگی، ذات بسیط خداوند است. زیرا اگر جز این باشد، در ذات الهی کثرت راه خواهد یافت که با توحید ذاتی منافات دارد. بنابراین توحید صفاتی، لازمه ی توحید ذاتی است. هر گاه صفات ذاتی خداوند عین ذات او نباشند، علاوه بر لزوم کثرت در ذات الهی، تعدد واجب الوجود نیز لازم خواهد آمد، زیرا نمی توان صفات الهی را ممکن الوجود دانست، زیرا امکان با نیازمندی ملازمه دارد، و اگر صفات خداوند ممکن الوجود باشند، امکان و نیازمندی در ذات الهی راه خواهد یافت! امام علی (علیه السلام) نفی صفات زاید بر ذات را نشانه ی کمال توحید دانسته و فرموده است.

«کمال توحیده الإخلاص له، و کمال الإخلاص له، نفی الصفات عنه... فمن وصف الله سبحانه فقد قرنه، و من قرنه فقد ثنّاه، و من ثنّاه فقد جزّاه و من جزّاه فقد جهله» (۲) : کمال توحید، اخلاص برای خداوند است، و کمال اخلاص، نفی صفات

۱- توحید شیخ صدوق، باب ۳، حدیث ۳.

۲- نهج البلاغه، خطبه ی اول.

ص: ۸۱

(زاید بر ذات) (۱) از اوست... پس کسی که خداوند را به صفات زاید بر ذات توصیف کند، برای او قرین و مثل ثابت کرده است، و کسی که برای خداوند قرین و مثل ثابت کند، به دو بودن او قایل شده است، و کسی که به دو بودن قایل شده، برای خداوند جزء اثبات کرده است، و کسی که برای خدا جزء اثبات کند، او را نشناخته است.

۳ ـ توحید در خالقیت و ربوبیت: مقصود از توحید در خالقیت و ربوبیت این است که خداوند در آفرینش و تدبیر جهان شریک و انبازی ندارد. و اگر چه نظام جهان آفرینش، براساس علل و اسباب استوار است، ولی علل و اسباب (اعم از طبیعی و ماوراء طبیعی) هیچ گونه استقلالی ندارند، و به مشیت و حول و قوه ی الهی تأثیر می گذارند.

این مطلب مفاد دو دسته از آیات قرآن کریم است. یک دسته، آیاتی که خالقیت و ربوبیت را مخصوص خداوند می داند. و دسته ی دیگر آیاتی که آثار و افعال ویژه ای را به موجودات طبیعی و ماوراء طبیعی و از جمله به انسان، نسبت داده است، و هم به موجودات دیگر. مانند گرفتن جانها هنگام مرگ که هم به خداوند

۱- روشن است که مقصود امام علیه السلام نفی واقعیت صفات از ذات الهی نیست، زیرا این سخن اولا: مستلزم نقص در ذات الهی است و ثانیاً: با دیگر سخنان امام علیه السلام که خداوند را به صفات ثبوتیه ذاتیه مانند علم و قدرت توصیف نموده است منافات دارد.

ص: ۸۲

نسبت داده است (اللهُ یَتَوَفَّی الاَنْفُسَ حینَ مَوْتِها) (۱) و هم به ملک الموت (قُلْ یَتَوَفّاکُمْ مَلَکُ الْمَوْتِ الَّذی وُکِّلَ بِکُمْ) (۲) و هم به فرشتگان الهی (تَوَفَّتْهُ رُسُلُنا) (۳).

۴ ـ توحید در عبادت: کسی جز خداوند شایسته ی عبادت نیست. عبادت عبارت است از خضوع در برابر موجودی با این اعتقاد که آن موجود دارای مقام الوهیت است. یعنی در ذات یا صفات و افعال خود از استقلال وجودی برخوردار است. از آنجا که مقام الوهیت مخصوص خداوند است، عبادت نیز به او اختصاص دارد. و عبادت هر موجودی جز او شرک خواهد بود. بدیهی است خضوع در برابر غیر خداوند به انگیزه احترام به او بدون اعتقاد به الوهیت او، شرک نخواهد بود. هر چند بصورت برترین خضوع یعنی سجده باشد چنان که قرآن کریم از سجده ی فرشتگان در برابر آدم (۴) و سجده ی یعقوب و همسر و فرزندان (۵) او در برابر یوسف سخن گفته است. سجده ی فرشتگان به امر الهی بود، و یعقوب پیامبر نیز از گناه ـ بویژه شرک ـ معصوم بوده است، چنان که نقل سجده ی

۱- زمر: ۴۲.

۲- سجده: ۱۱.

۳- انعام: ۶۱.

۴- وَ إِذْ قُلْنا لِلْمَلائِکَهِٔ اسْجُدُوا لآدَمَ فَسَجَدُوا إِلاّ إِبْلیسَ بقره: ۳۴.

۵- وَ رَفَعَ أَبَوَیْهِ عَلَی الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّداً وَ قالَ یا أَبَتِ هذا تَأْویلُ رُءْیایَ مِنْ قَبْلُ یوسف: ۱۰۰.

ص: ۸۳

برادران یوسف نیز بـا نکوهش همراه نیست، تا بر ناروا بودن آن دلالت کنـد. از طرفی شـرک ظلم عظیم است. (۱) و ظلم قبح ذاتی دارد، و خداوند هرگز به فعل قبیح امر نمی کند. (۲) .

بنابراین، از آیات مربوط به سـجده ی فرشـتگان بر آدم و سـجده یعقوب و فرزنـدانش بر یوسف به دست می آیـد که سـجده اگر به قصد پرستش نباشد، بلکه به قصد تکریم و تحیت باشد، شرک نیست. ولی بعید نیست که گفته شود مستفاد از ظواهر دینی این است که در شریعت اسلام سجده برای غیر خداوند ـ هر چند به قصد پرستش نباشد ـ ممنوع گردیده است. (۳) .

از این جـا می توان به نـادرستی عقیـده ی وهّابیان که اعتقاد به شـفاعت و توسل جسـتن به پیامبران و اولیاء الهی، و تبرک جسـتن به قبور و یا آثار بر جای مانده از آنان را شرک می دانند، پی برد. زیرا مسلمانانی که این اعمال را انجام می دهند، هرگز قصد پرستش ندارنـد، و برای پیـامبران و اولیاء الهی مقام الوهیت قایل نیسـتند. بلکه قصـد آنان تکریم پیامبران و اولیاء الهی و تقرب به خداونـد از طریق

۱- إِنَّ الشِّرْکَ لَظُلْمٌ عَظیم لقمان: ۱۳.

۲- قُلْ إِنَّ اللهَ لا یَأْمُرُ بِالْفَحْشاءِ أ تَقُولُونَ عَلَی اللهِ ما لا تَعْلَمُونَ اعراف: ۲۸.

۳- لکن الـذوق الـدینی المتخـذ من الاستینـاس بظواهره یقضـی باختصـاص هـذا الفعل به تعالی، و المنع عن اسـتعماله فی غیر مورده تعالی، و ان لم یقصد به الا التحیهٔ والتکرمهٔ فقط، المیزان، ج۱، ص ۱۲۳؛ نیز ر.ک: محاضرات فی الالهیات، ص ۷۱.

ص: ۸۴

آنان است.

وهّابیان می گویند: مشرکان عصر رسالت نیز بت ها را به انگیزه تقرب به خداوند پرستش می کردند: (ما نَعْبُدُهُمْ إِلاّ لِیُقَرِّبُونا إِلَی اللهِ زُلْفی) (۱) و نیز آنان را شفیعان درگاه الهی دانسته و از آنان طلب شفاعت می کردند. (وَ یَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللهِ) (۲) بنابراین، عبادت غیر خدا یا طلب شفاعت از غیر خدا شرک است، هرچند به انگیزه ی تکریم یا تقرب به خداوند باشد.

ولی این استدلال نادرست است. زیرا مشرکان عصر رسالت ـ همان گونه که در آیه تصریح شده است ـ بت ها را پرستش می کردند، و به ربوبیت آنها، هرچند در پاره ای از امور، قایل بودند، چنان که در قیامت به این خطای خود پی برده می گویند: (تَاللهِ إِنْ کُنّا لَفی ضَلال مُبین) (إِذْ نُسَوِّیکُمْ بِرَبِّ الْعالَمینَ) (۳) : به خدا سوگند ما در گمراهی آشکار بودیم که شما را با پروردگار عالمیان برابر می پنداشتیم.

آنان برای معبودان خود مقام شفاعت را به صورت مستقل و بدون نیاز به اذن و مشیت خداوند قایل بودند. بدین جهت قرآن کریم آن را مردود دانسته می فرماید: (مَنْ ذَاالَّذی

۱- زمر: ۳.

۲- یونس: ۱۸.

۳- شعراء: ۹۸.

ص: ۸۵

یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلّا بِإِذْنِهِ) (۱) و بدون شک چنین اعتقادی شرک در ربوبیت و تدبیر است، و هیچ مسلمانی چه شیعه و چه سنّی چنین اعتقادی ندارد.

۱- بقره: ۲۵۵.

ص: ۸۶

تنزیه و تشبیه

بحث تنزیه و تشبیه مربوط به صفات خداوند است. صفات خداوند را به صفات ثبوتیه و سلبیّه تقسیم کرده اند. صفات ثبوتیه صفاتی است که بر کمال وجودی دلالت می کند، و خداوند آنها را دارد. و صفات سلبیّه صفاتی است که بر نقص وجودی دلالت می کند، و خداوند از آنها پیراسته است. از زاویه ی دیگر، صفات خداوند به صفات ذاتیه و صفات فعلیه تقسیم شده است. صفات ذاتیه صفاتی است که ذات خداوند بدون در نظر گرفتن این که خداوند چیزی را آفریده است، به آنها توصیف می شود. مانند حیات، علم و قدرت، و صفات فعلیه صفاتی است که توصیف ذات خداوند به آنها مربوط به مقام فعل و ایجاد است. مانند خالق بودن، رازق بودن، غافر بودن، ممیت بودن و مانند آن.

از آنجا که در خداوند هیچ گونه نقص و فقدانی راه ندارد، صفات سلبیه در مورد او سلب نقص است نه سلب کمال. بدین

ص: ۸۷

ترتیب صفات سلبیه به تنزیه و تقدیس ذات خداوند از صفات نقص باز می گردد، خواه صفات ذاتیه باشد و خواه صفات فعلیه. و در مقابل «تنزیه»، «تشبیه» قرار دارد، یعنی اثبات صفاتی برای خداوند که به موجودات امکانی و مخلوقات اختصاص دارد. در تاریخ ادیان و مذاهب کسانی بوده اند که در مورد صفات الهی از مسیر حق منحرف گردیده و به تشبیه گراییده اند.

تشبیه گرایی در جهان اسلام نیز پدید آمده است، چنان که در کتب ملل و نحل از مجسّمه و مشبّهه به عنوان فرقه هایی یاد شده است. تشبیه گرایی اگر چه در همه ی صفات خداوند یافت می شود، ولی در مورد آن دسته از صفات که در آیات متشابه مطرح شده است، بیشتر رواج یافته است. عده ای از مسلمانان با استناد به ظواهر آیاتی چون: (یَدُ اللهِ فَوْقَ أَیْدیهِمْ) ، (الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی) ، (جاءَرَبُّکَ) و (کُلُّ شَیْء هالِکٌ إِلاّ وَجْهَهُ) ، به جسم بودن خداوند قایل شده و برای او اعضایی چون دست، پا و صورت و صفاتی چون قدم زدن و نشستن اثبات کرده اند.

شیعه ـ به پیروی از اهل بیت (علیهم السلام) ـ معتقد به تنزیه و ابطال تجسیم و تشبیه است. به اعتقاد شیعه ی امامیه با دقت در آیات یاد شده و نظایر آنها می توان به مفاد حقیقی آنها پی برد. کلمه «ید» کنایه از قدرت خداوند است و مقصود این است که قدرت الهی برترین قدرتها است. مقصود از «وجه» ذات الهی است، یعنی همه ی چیز در معرض فنا و زوال است، جز ذات خداوند متعال. استواء بر

ص: ۸۸

عرش کنایه از احاطه ی علم و قدرت خداوند در تدبیر جهان است.

نه تنها در صفات یاد شده ـ که آنها را صفات خبریّه می گویند ـ باید به اصل تنزیه معتقد بود، بلکه این اصل در همه ی صفات الهی جاری است، مثلاـ علم خداوند را نمی توان علم حصولی و زاید بر ذات او و محدود دانست، بلکه علم خداوند عین ذات خداوند، و حضوری و نامحدود است. همین گونه است قدرت و حیات خداوند.

کوتاه سخن آن که در باب صفات الهی، باید کمال آنها را برای خداوند اثبات کرد و نقص و کاستی آنها را از خداوند نفی نمود، و این است طریق مستقیم در باب توحید که شیعه به آن اعتقاد دارد.

چنان که امام رضا (علیه السلام) فرموده است: «للناس فی التوحید ثلاثهٔ مذاهب: نفی، و تشبیه، و اثبات بغیر تشبیه، فمذهب النفی لا یجوز، و مذهب التشبیه لا یجوز، و السبیل فی الطریقهٔ الثالثهٔ، اثبات بلا تشبیه». (۱) .

۱- شیخ صدوق، کتاب توحید، باب ۷، حدیث ۸.

ص: ۸۹

خداوند به چشم دیده نمی شود

یکی از لوازم نفی جسم بودن از خداوند، نفی رؤیت بصری است، زیرا دیدن چیزی با چشم مستلزم این است که آن چیز در مکان و در جهت مقابل باشدو در فاصله ی معینی قرار داشته باشدو در فضایی روشن باشد. در غیر این صورت رؤیت بصری ممکن نخواهد بود. بدیهی است شرایط یاد شده مستلزم جسمانیّت است و جسم بودن خداوند محال است. آری رؤیت قلبی نسبت به خداوند ممکن است، زیرا حقیقت آن به علم و ایمان کامل به خداوند باز می گردد. بدین جهت ائمه ی اطهار (علیهم السلام) که رؤیت بصری خداوند را با شدت انکار کرده اند، بر رؤیت قلبی او تأکید نموده اند. شخصی از امام علی (علیه السلام) پرسید: آیا پروردگارت را دیده ای؟ امام علی (علیه السلام) فرمود: من پروردگاری را که ندیده باشم عبادت نمی کنم، پرسید: چگونه او را دیده ای؟

امام (علیه السلام) فرمود: «لا تدرکه العیون بمشاهدهٔ العیان. ولکن

ص: ۹۰

تدرکه القلوب بحقائق الایمان». (۱) .

با توجه به این که رؤیت بصری خداوند عقلا محال است، نمی توان در اثبات آن به ظواهر قرآن یا روایات استناد کرد؛ زیرا همان گونه که نمی توان ظاهر آیه ی (الرَّحْمنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوی) را دلیل بر جلوس و استقرار خداوند بر تخت و صندلی و مانند آن دانست، ظاهر آیه ی (وُجُوهٌ یَوْمَئِذ ناضِرَةٌ، إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ) (۲) را نیز نمی توان دلیل این دانست که در قیامت مؤمنان با دیدگان خود به خداوند می نگرند.

همین گونه است حدیثی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) روایت شده است که مؤمنان در قیامت خداوند را می بینند همان گونه که ماه را در شب بدر می بینند. زیرا هرگاه ظاهر قرآن یا حدیث با حکم قطعی عقل منافات داشته باشد، و مستلزم تجسیم و تشبیه گردد، نمی توان مفاد آن را برگزید. یا باید آن را تأویل کرد، و یا توقف نمود.

۱- نهج البلاغه، خطبه ی ۱۷۹.

۲- قیامت: ۲۱ ـ ۲۲.

ص: ۹۱

شفاعت

اشاره

یکی از عقاید اسلامی، شفاعت شافعان در روز قیامت است که به اذن الهی انجام می یابد. شفاعت در مورد افرادی صورت می گیرد که پیوند خود را به کلی با دین و خدای متعال قطع نکرده و قابلیت آن را دارند که، با وجود آلودگی به برخی گناهان، به برکت شفاعت شافعان مشمول رحمت حق شوند. عقیده به شفاعت از قرآن و سنت گرفته شده که ذیلا به آنها اشاره می کنیم:

شفاعت در قرآن

آیات قرآن حاکی از وجود اصل شفاعت در روز رستاخیز بوده و این کتاب شریف به اصل شفاعت، و منوط بودن آن به اذن و رضای خداوند، تصریح دارد: (وَ لا یَشْفَعُونَ إِلّا لِمَنِ ارْتَضی) (انبیاء: ۲۸) : شافعان جز در حق کسانی که خدا می پسندد، شفاعت نمی کنند. در آیه دیگر می فرماید: (ما مِنْ شَفیع إِلاّ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ) (یونس: ۳) . بنابراین اصل شفاعت (البته با اذن و رضای خداوند) از

ص: ۹۲

نظر قرآن، امری قطعی و مسلّم است.

از برخی آیات استفاده می شود که فرشتگان از شافعانند، چنانکه می فرماید: (وَ کَمْ مِنْ مَلَک فِی السَّماواتِ لا تُغْنی شَفاعَتُهُمْ شَیْئاً إِلاّ مِنْ بَعْدِ أَنْ یَأْذَنَ اللهُ لِمَنْ یَشاءُ وَ یَرْضی) (نجم: ۲۶) : چه بسیار فرشتگانی در آسمانها هستند که شفاعت آنان جز پس از اذن خداوند، در مورد آن کس که مشیت و رضایت الهی به (رستگاری وی) تعلق گیرد، سود نمی بخشد.

مفسران در تفسیر آیه (عَسی أَنْ یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقاماً مَحْمُوداً) (اسراء: ۷۹) : امید است که پروردگارت تو را به مقام پسندیده ای برانگیزد، می گویند مقصود از مقام محمود، همان مقام شفاعت برای پیامبر اسلام است. (۱) .

شفاعت در روایات

گذشته از قرآن، در کتب حدیث نیز روایات بسیاری درباره شفاعت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱ ـ پیامبر می فرماید: «إنّما شفاعتی لأهل الکبائر من أُمّتی» (۲) : شفاعت من مخصوص مرتکبان گناهان کبیره از امتم می باشد. ظاهراً علت اینکه شفاعت را مخصوص مرتکبان کبایر دانسته این است که

۱- المیزان: ۱۳: ۱۹۱ ـ ۱۹۲؛ مجمع البیان: ۱۰: ۵۴۹.

۲- من لا یحضره الفقیه، ۳: ۳۷۶.

ص: ۹۳

خداوند در قرآن وعده داده که هرگاه انسانها از گناهان کبیره اجتناب ورزند، آنها را خواهد بخشید (نساء: ۳۱) و دیگر نیازی به شفاعت نیست.

۲ ـ نیز می فرماید: «أُعطیتُ خمساً... و اُعطیتُ الشّفاعهٔ، فادّخَرْتها لأُمّتی فهی لمن لا یُشرِك باللّه» (۱) : از جانب خداوند پنج موهبت به من اعطا شده، و (از آن جمله) به من شفاعت داده شده، که آن را برای امتم ذخیره کرده ام. شفاعت من در حقّ کسانی خواهد بود که به خداوند شرک نمیورزند.

برای آگاهی از شافعان روز محشر غیر از پیامبر (مانند ائمه معصومین (علیهم السلام) و دانشمندان و شهداء) و نیز شفاعت شوندگان آنها به کتابهای عقاید و کلام و حدیث رجوع کنید.

ضمناً، باید توجه داشت که اعتقاد به شفاعت ـ همچون اعتقاد به قبولی توبه ـ نباید مایه تجرّی افراد بر گناه شود، بلکه باید آن را روزنه امیدی شمرده به امید بخشودگی، به راه صحیح باز گردند، و بسان نومیدان نباشند که به اصطلاح، آب را از سر گذشته می پندارند و در نتیجه هیچگاه به فکر بازگشت به طریق صحیح نمی افتند.

همان طور که یادآور شدیم اعتقاد به «اصل شفاعت در آخرت در چارچوب اذن الهی» از عقاید مسلّم اسلامی بوده و کسی

۱- خصال شیخ صدوق، ابواب پنجگانه، صحیح بخاری، ۱: ۴۲؛ مسند احمد، ۱: ۳۰۱.

ص: ۹۴

نمی تواند در آن خدشه کند. حال باید دید که آیا می توان در این دنیا نیز، از شافعانی چون پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) طلب شفاعت نمود، و به تعبیر دیگر، آیا درست است که انسان بگوید: ای رسول گرامی، نزد خدا در حق من شفاعت کن (یا وجیهاً عندالله إشفع لنا عندالله) ؟

در پاسخ باید گفت: مشروعیت این امر، تا قرن هشتم مورد اتفاق همه مسلمانان قرار داشته است و تنها از نیمه قرن هشتم به بعد برخی از اهل تسنن با آن به مخالفت برخاستند و آن را جایز ندانستند، در حالی که آیات قرآنی و احادیث معتبر نبوی و سیره مستمره مسلمین بر جواز آن گواهی می دهد. زیرا شفاعت شافعان، در معنی، همان دعای آنان در حقّ افراد است، و درخواست دعا از فرد مؤمن ـ چه رسد به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ـ بدون شک امری جایز و مستحسن است.

از حدیث زیر که ابن عباس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند به روشنی استفاده می شود که شفاعت مؤمن، دعای او در حق دیگران است: «هرگاه مسلمانی بمیرد و چهل مؤمن موحّد بر جنازه او نماز بگزارند خدا شفاعت آنان را در حق او می پذیرد» (۱) . چه، مسلّم است که شفاعت چهل مؤمن به هنگام اقامه نماز بر میّت، جز دعای آنان در حق او چیزی نیست.

۱- ما من رجل مسلم یموت فیقوم علی جنازته أربعون رجلا لا یشرکون بالله شیئاً، إلاّ شفّعهم الله فیه صحیح مسلم، ۳: ۵۴ .

ص: ۹۵

با مروری به اوراق تاریخ، می بینیم که صحابه پیامبر از آن حضرت در زمان حیات ایشان درخواست شفاعت می کردند. ترمذی از انس بن مالک نقل می کند که می گوید: از پیامبر درخواست کردم در روز قیامت شفاعتم کند. پیامبر فرمود: چنین خواهم کرد. به او گفتم: کجا شما را پیدا کنم؟ فرمود: در کنار صراط. (۱) .

با توجه به اینکه واقعیت استشفاع، چیزی جز درخواست دعا از شفیع نیست، وقوع نمونه هایی از این امر در عصر انبیا را می توان از خود قرآن به دست آورد:

۱ ـ فرزندان یعقوب، پس از فاش شدن گناهشان، از پدر خواستند از خداوند برای آنان طلب آمرزش کند. حضرت یعقوب نیز درخواست آنان را پذیرفت و به وعده خود در موعد مقرّر عمل کرد. (۲) .

۲ ـ قرآن کریم می فرماید: هرگاه افرادی از امت اسلامی که در حق خود ستم کرده اند، نزد پیامبر آمده و از او بخواهند برای آنان از خدا طلب آمرزش کند، آن گاه خود آنان استغفار کرده و پیامبر نیز برای آنان از درگاه الهی آمرزش خواهد، خداوند توبه شان را

۱- سألتُ النّبی أن یشفع لی یوم القیامهٔ فقال أنا فاعل، قلت فأین أطلبك؟ فقال علی الصراط سنن ترمذی، ۴: ۴۲، باب ما جاء فی شأن الصراط.

۲- یوسف: ۹۷: قالُوا یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا کُنّا خاطِئینَ قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَکُمْ رَبّی .

ص: ۹۶

می پذیرد و رحمت خود را شامل آنان می کند. (۱) .

۳ـ همچنین درباره منافقین می فرماید: هرگاه به آنان گفته می شود بیایید و از پیامبر بخواهید تا در حق شما استغفار کند، سرپیچی می کنند و استکبار میورزند. (۲) بدیهی است چنانچه روگردانی از طلب استغفار از پیامبر، که ماهیّتاً با طلب شفاعت یکسان است، نشانه نفاق و استکبار باشد، طبعاً انجام دادن آن نیز نشانه ایمان و خضوع در پیشگاه الهی خواهد بود.

ضمناً از آنجا که مقصود ما در بحث حاضر، اثبات جواز و مشروعیت درخواست شفاعت است، زنده بودن شخص شفیع در این آیات، ضرری به مقصد نمی زند. زیرا اگر درخواست شفاعت از زندگان شرک نباشد، طبعاً درخواست آن از میّت نیز شرک نخواهد بود، چون حیات و موت شفیع، ملاک توحید و شرک نبوده و تنها چیزی که هنگام درخواست شفاعت از ارواح مقدسه ضروری است شنوایی آنها می باشد، که در مبحث توسل، وجود ارتباط مزبور و سودمندی آن ثابت شده است.

در اینجا باید توجه نمود که شفاعت خواستن مؤمنان و موحدان از پیامبران و اولیای الهی، با شفاعت خواستن بت پرستان

۱– نساء: ۶۴: وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً رَحيماً .

۲– منافقین: ۵: وَ إِذا قيلَ لَهُمْ تَعالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ .

ص: ۹۷

از بتهای خویش، تفاوت بنیادین دارد. زیرا موحّدان، با اذعان به دو مطلب اساسی، از اولیای الهی درخواست شفاعت می کنند:

۱ ـ مقام شفاعت، مقامی است مخصوص خدا و در اختیار او، چنانکه می فرماید: (قُلْ لِلّهِ الشَّفاعَةُ جَمیعاً) (زمر: ۴۴) : بگو شفاعت، تماماً از آنِ خداست، و: (مَنْ ذَا الَّذی یَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاّ بِإِذْنِهِ (بقره: ۲۵۵) : کیست که بدون اذن وی حقّ شفاعت داشته و شفاعتش مقبول و مؤثر باشد؟

۲ ـ شفیعانی که موحّدان دست التجا به سوی آنان دراز می کنند، بندگان مخلص خدا هستند که به پاس تقرب در درگاه الهی، دعایشان به هدف اجابت می رسد.

با توجه به این دو شرط، تفاوت اساسی موحّدان با مشرکان عصر بعثت در امر شفاعت روشن می گردد:

اولا: مشرکان برای شفاعت آنها هیچ نوع قید و شرطی قائل نبودند؛ تو گویی خدا حق خود را به بتهای کور و کر تفویض کرده است! در حالی که موحّدان، به رهنمود قرآن، مقام شفاعت را یکسره از آنِ خدا دانسته و پذیرش شفاعت شافعین را، منوط به اذن و رضای الهی می دانند.

ثانیاً: مشرکان عصر پیامبر بت ها را عبادت می کردند و می گفتند «لا نعبدهم الا لیقربونا الی الله» و اعتقاد داشتند این موجودات بی جان، سهمی از ربوبیت و الوهیت هستی را بر عهده دارند! حال آنکه موحدان، پیامبران و امامان را بندگان وارسته خدا شمرده و

ص: ۹۸

پیوسته به این کلام مترنّمند که: «... عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ» و «... عِبادِ اللهِ الصّالِحین» و هیچ گاه شفیعان خود را معبود خود نمی دانند. ببین تفاوت ره از کجا است تا کجا؟!

بنابراین، استدلال به آیاتی که شفاعت خواهی مشرکان از بتها را نفی می کند بر نفی طلب شفاعت از اولیاء الهی، کلامی کاملا بی پایه و قیاسی نابجا خواهد بود.

ص: ۹۹

زیارت قبور

زیارت قبور مؤمنان، خصوصاً زیارت بستگان و آشنایان، یکی از مستحبات است که آثار سازنده ای دارد، زیرا مشاهده وادی آرام قبرستان که چراغ زندگی انسانها در آنجا به خاموشی گراییده، دل و جان را تکان می دهد، و برای انسانهای عبرت آموز درس عبرت می شود و با خود می گویند: این زندگی موقت که پایان آن پنهان شدن در زیر خروارها خاک است ارزش تلاشهای ناروا را ندارد. و سرانجام این افراد در برنامه زندگی خود تجدید نظر می کنند و تحولی در روح و روان آنها پدید می آید، پیامبرگرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در حدیثی به این نکته اشاره کرده و می فرماید: «زُورُوا الْقُبورَ فانّها تذكّركُم الآخِرَة» (۱) : قبرها را زیارت کنید، زیرا یادآور سرای دیگر می باشد.

۱- سنن ابن ماجه، ج۱، باب ما جاء فی زیارة القبور، ص ۱۱۳.

ص: ۱۰۰

گذشته از این، زیارت بزرگان دین، نوعی ترویج از دین و مقامات معنوی است، و توجه مردم به مدفن بزرگان، این فکر را تقویت می کند که معنویت آنان مایه این گرایش ها است، وگرنه صاحبان قدرت و مکنت که فاقد معنویت بوده اند، زیر خاک خفته و کسی به آنها توجهی ندارد.

رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) در آخرین روزهای عمر خود به قبرستان بقیع رفت و درباره اصحاب قبور، طلب آمرزش کرد و فرمود: پروردگارم دستور داده است که به قبرستان بقیع بیایم و برای آنان طلب مغفرت کنم، آنگاه فرمود: هرگاه به زیارت آنان شتافتید بگویید: «السلامُ على أَهْلِ الدِّيارِ مِنَ الْمُؤْمِنينَ وَالمُسْلِمين يَرْحَمُ الله المُسْتَقْدِمِينَ مِنّا وَ الْمُسْتأخِرينَ وَ إِنّا إنْ شاءالله بِكُمْ لا حِقُون» (۱) : درود بر ساکنان این وادی از مؤمنان و مسلمانان، رحمت خدا بر گذشتگان از ما، و بازماندگان و ما به خواست خدا به شما می پیوندیم.

در کتابهای حدیثی، زیارت قبور اولیاء الهی و پیشوایان دین به صورت یک مستحب مؤکّد آمده و پیوسته ائمه اهل بیت (علیهم السلام) به زیارت رسول خدا، و دیگر امامان (علیهم السلام) می رفتند، و پیروان خود را بر انجام آن دعوت می نمودند.

۱- صحیح مسلم: ج ۳، باب ما یقال عند دخول القبور، ص ۶۴.

ص: ۱۰۱

توسل به پیامبر و امامان

توسل به اسباب طبیعی و غیر طبیعی (به شرط اینکه، رنگ استقلال در تأثیر به خود نگیرند) عین توحید است. شکی نیست که انجام واجبات و مستحبات، همچون نماز و روزه و زکات و جهاد و غیره در راه خدا، همگی وسایل معنوی یی هستند که انسان را به سر منزل مقصود، که همان تقرب به خداوند است می رسانند. انسان در پرتو این اعمال، حقیقت بندگی را می یابد و در نتیجه به خدا نزدیک می شود. ولی باید توجه نمود که وسایل غیر طبیعی، منحصر به انجام امور عبادی نیست، بلکه در کتاب و سنت یک رشته وسایل معرفی شده که توسل به آنها استجابت دعا را به دنبال دارد که ذیلا برخی از آنها را یادآور می شویم:

۱ ـ توسل به اسماء و صفات حسنای الهی که در کتاب و سنت وارد شده است، چنانکه می فرماید: (وَ لِلّهِ الْأَسْماءُ الْحُسْنی فَادْعُوهُ بِها) (اعراف: ۱۸۰) : اسماء حسنی مخصوص خداوند است، پس

ص: ۱۰۲

خداوند را به وسیله آنها بخوانید. در ادعیه اسلامی، توسل به اسماء و صفات الهی فراوان وارد شده است.

۲ ـ توسل به دعای صالحان که برترین نوع آن توسل به ساحت پیامبران و اولیای خاص خداوند است تا برای انسان از درگاه الهی دعا کنند.

قرآن مجید به کسانی که بر خویشتن ستم کرده اند (گنهکاران) فرمان می دهد سراغ پیامبر روند و در آنجا هم خود طلب مغفرت کنند، و هم پیامبر برای آنان طلب آمرزش کند. و نوید می بخشد که: در این موقع خدا را توبه پذیر و رحیم خواهند یافت، می فرماید: (وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّاباً رَحیماً) (نساء: ۶۴) در آیه دیگر، منافقان را نکوهش می کند که چرا هرگاه به آنان گفته شود سراغ پیامبر بروند تا درباره آنان از خداوند طلب آمرزش کند، سرپیچی می کنند؟! می فرماید: (وَإِذا قِیلَ لَهُمْ تَعالَوا یَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللهِ لَوَّوْا رُؤُسَهُمْ وَ رَأَیْتَهُمْ یَصُدُّونَ وَ هُمْ مُسْتَكْبِرُونَ) (منافقون: ۵) .

از برخی از آیات بر می آید که در امتهای پیشین نیز چنین سیره ای جریان داشته است. فی المثل، به گفته قرآن، فرزندان یعقوب (علیه السلام) از پدر خواستند بابت گناهانشان از خدا برای آنان طلب آمرزش کند و یعقوب نیز درخواست آنان را پذیرفت و وعده استغفار داد: (یا أَبانَا اسْتَغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنا إِنّا كُنّا خاطِئینَ قالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبّی إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحیمُ) (یوسف: ۹۷ ـ ۹۸) .

ص: ۱۰۳

ممکن است گفته شود: توسل به دعای صالحان، در صورتی بی اشکال است که کسی که به او توسل می جوییم در قید حیات باشد، ولی اکنون که انبیا و اولیا از جهان رخت بربسته اند، چگونه توسل به آنان می تواند مفید و عین توحید باشد؟

در پاسخ به این سؤال یا ایراد، یادآور می شویم مؤثر و مفید بودن توسل دو شرط بیشتر ندارد:

۱ ـ فردی که به وی توسل می جویند، دارای علم و شعور و قدرت باشد.

۲ ـ میان توسل جویندگان و او ارتباط برقرار باشد

و در توسل به انبیا و اولیایی که از جهان درگذشته اند، هر دو شرط فوق (درک و شعور، و وجود ارتباط میان ما و آنان) به دلایل روشن عقلی و نقلی، تحقق دارد.

وجود حیات برزخی یکی از مسایل مسلّم قرآنی و حدیثی است در جایی که، به گفته قرآن، شهدای راه حق حیات و زندگی دارند، مسلّماً پیامبران و اولیای خاص الهی ـ که بسیاری از ایشان خود نیز شهید شده اند ـ از حیات برتر و بالاتری برخوردارند.

بر وجود ارتباط میان ما و اولیای الهی دلایل بسیاری در دست است که برخی را ذیلا یادآور می شویم:

۱ ـ همه مسلمانان در پایان نماز شخص پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) را خطاب قرار داده و می گویند: السّلام علیک أیّها النبی و رحمهٔ الله و برکاته؛ آیا آنان براستی کار «لغوی» انجام

ص: ۱۰۴

می دهند و پیامبر این همه سلام را نمی شنود و پاسخی نمی دهد؟!

۲ـ پیامبر گرامی در جنگ بدر دستور داد اجساد مشرکان را در چاهی ریختند. سپس خود با همه آنان سخن گفت. یکی از یاران رسول خدا عرض کرد: آیا با مردگان سخن می گویید؟ پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: شماها از آنان شنواتر نیستید. (۱) .

۳ـ رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) کراراً به قبرستان بقیع می رفت و به ارواح خفتگان در قبرستان چنین خطاب می کرد: السّلام علی أهل الدّیار من المؤمنین و المؤمنات. و براساس روایتی دیگر می فرمود: السّلام علیکم دار قوم مؤمنین». (۲) .

۴ـ امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آنگاه که پیامبر را غسل می داد به او چنین گفت: «بأبی أنت و أُمّی یا رسولَ الله لقد إنقطعَ بموتِك ما لَمْ يَنْقَطِعْ بموتِ غيرِك مِن النُبوّةِ و الأنباء و أخبارِ السماء... بأبی أنتَ و أُمّی اذكرنا عند ربِّك و اجْعلنا من بالك» (۳) پدر و مادرم فدای تو باد ای رسول خدا، با مرگ تو چیزی (وحی) منقطع گردید، که با مرگ دیگران منقطع نگردیده بود. ما را نزد پروردگارت یاد کن...

۱- صحیح بخاری، ج ۵، باب قتل ابی جهل، سیره ابن هشام: ۲: ۲۸۲ و غیره.

۲- صحیح مسلم، ج ۲، باب ما یقال عند دخول القبر.

۳- نهج البلاغه، بخش خطبه ها، شماره ۲۳۵.

ص: ۱۰۵

بدعت چیست؟

«بـدعت» در لغت به معنی کـار نـو و بی سـابقه ای است که بیـانگر نوعی حسن وکمـال درفاعـل می باشـد، چنـانکه یکی از صـفات خداونـد «بـدیع» است: (بَدِیعُ السَّمواتِ وَ الأَرض) (بقره: ۱۱۷) . مفهـوم اصـطلاحی بـدعت نیز آن است که انسـان چیزی را که جزو شریعت نیست، به آن نسـبت دهد، و کوتاهترین عبارت برای تعریف اصـطلاح بدعت آن است که بگوییم: إدْخالُ ما لَیْسَ مِنَ الدِّینِ فی الدینِ.

بـدعت گـذاری در دین از گناهان کبیره بوده و در حرمت آن هیـچ تردیـدی نیست. پیامبر اکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) فرمود: «کُلُ بِدْعَةٍ ضَلالَةٌ، وَکُلُّ ضَلالَةٍ فِی النّار» (۱) .نکته مهم در مسأله بدعت، تنها این است که مفهوم بدعت به صورتی روشن تبیین شود تا بدعت از غیر آن تمیز داده شود در این زمینه، برای درک حقیقت بدعت، بایستی به دو

۱- بحارالانوار: ۲: ۲۶۳؛ مسند احمد: ۴: ۱۲۶ ـ ۱۲۷.

ص: ۱۰۶

مطلب توجه نمود:

۱ ـ بدعت، نوعی تصرف در دین، از طریق افزودن یا کاستن شریعت است. بنابراین، نوآوری هایی که ربطی به دین و شریعت نداشته، بلکه به عنوان یک مسأله عرفی و عادی انجام گیرد، بدعت نخواهد بود (هرچند مشروع بودن آن مشروط به این است که ابداع و ابتکار مزبور در شرع محرّم و ممنوع نباشد) . فی المثل، بشر از نظر مسکن و پوشاک و دیگر وسایل زندگی همواره دست به نوآوریهایی می زند و بویژه در عصر ما بسیاری از روشها و ابزارهای معمول زندگی دگرگون شده و برای نمونه لباس ها و خوراک های جدید پدید آمده است. بدیهی است همه اینها یک نوع بدعت (به معنی نورآوری) بوده، ولی ارتباط به بدعت در شرع ندارد. تنها، چنانکه گفتیم، حلال بودن آنها و استفاده از آنها مشروط به این است که مخالف با احکام و موازین شرع نباشد.

مثلاً، اختلاط زن و مرد بدون حجاب در مجالس و محافل، که از ارمغانهای فاسد غرب می باشد، حرام است ولی بدعت نیست؛ زیرا کسانی که در این محافل شرکت می کنند، این کار را به عنوان یک عمل مشروع که اسلام بر آن صحه نهاده انجام نمی دهند، بلکه احیاناً با اعتقاد به اینکه امری مخالف شرع است، روی عدم مبالات تن به این کار می دهند. لذا گاه تنّبه یافته و تصمیم جدّی می گیرند که دیگر در آن مجالس شرکت نورزند.

و یا چنانچه ملتی روز یا روزهایی را برای موسم شادی و

ص: ۱۰۷

گردهمایی معین کنند، امّا نه به این قصد که شرع چنین دستوری داده است، چنین کاری بدعت نیست، هرچند بایستی حلّیت و حرمت آن از جهات دیگر مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

از اینجا روشن می شود که بسیاری از نوآوریهای بشری در زمینه هنر، ورزش، صنعت و غیره از قلمرو بدعت اصطلاحی بیرون بوده، و آنچه درباره آنها مطرح است مسأله حلال و حرام بودن آن ها از جهات دیگر است که خود ملاک و مقیاس خاص خویش را دارد.

۲ ـ اساس بدعت در شرع به این نکته باز می گردد که چیزی را به عنوان یک امر شرعی به کار برند، در حالی که برای مشروعیت آن، اصل یا ضابطه ای در شرع وجود نداشته باشد؛ ولی هر گاه کاری را که انسان به عنوان یک عمل دینی انجام می دهد، دلیل شرعی یی (به صورت خاص، یا کلّی و عام) بر مشروعیت آن وجود داشته باشد، آن عمل بدعت نخواهد بود. از این روست که علامه مجلسی، عالم بزرگ شیعی، می گوید: «البِدْعَةُ فی الشَّرعِ ما حَدَثَ بَعْدَ الرَّسُولِ [بما انّه من الدین] وَ لَمْ یَکُنْ فِیهِ نَصٌّ عَلی الخصوصِ وَ لا ـ یَکُونُ داخلا ـ فی بَعْضِ العُمُوماتِ» (۱) : بدعت در شرع چیزی است که پس از رسول گرامی حادث شده و دلیل شرعی خاص یا عامّی نیز بر جواز آن در کار نباشد.

۱- بحارالانوار، ۷۴: ۲۰۲.

ص: ۱۰۸

ابن حجر عسقلانی، دانشمند مشهور اهل سنت، نیز می گوید: «البدعةُ ما أُحدثَ و لیس له أصل فِی الشرع، و ما کانَ له أصل یدلّ علیه الشّرع فلیس ببدعة» (۱) : بدعت چیزی است که (پس از پیامبر) پدید آمده باشد و دلیلی حاکی از جواز آن در شریعت یافت نشود؛ و آن چیزی که دلیل و ریشه ای در دین دارد، بدعت نخواهد بود.

بنابراین، هرگاه عملی را که به شرع نسبت می دهیم مستند به دلیلی خاص یا ضابطه ای کلی در شرع باشد، مسلّماً بدعت نخواهد بود. صورت نخست (وجود دلیل خاص) نیاز به بیان ندارد. مهم توضیح قسمت دوم است، زیرا چه بسا ممکن است یک عمل ظاهراً حالت نوآوری داشته و در تاریخ اسلام بی سابقه باشد ولی معناً تحت ضابطه ای قرار گیرد که شرع اسلام آن را به صورت کلی پذیرفته است. به عنوان نمونه، می توان از سربازگیری عمومی یاد کرد که امروزه در نوع کشورها اجرا می شود. دعوت جوانان به خدمت زیر پرچم به عنوان وظیفه دینی، هرچند حالت نوآوری دارد، ولی چون یک اصل و قاعده دینی پشتیبان آن است بدعت نخواهد بود. زیرا قرآن می فرماید: (وَأَعِدُّوالَهُمْ مَّااسْتَطَعْتُمْ مِّنْ قُوَّة) (انفال: ۶۰) . بدیهی است بر اثر تحوّلات جهانی، آموزش عمومی رزمی برای جوانان موجب آمادگی بیشتر در مقابل دشمن مترصد و گوش بزنگ است و عمل به روح آیه شریفه، در عصر ما،

۱- فتح الباری: ۵: ۱۵۶، ۱۷: ۹.

ص: ۱۰۹

مقتضی همین امر است.

از بیان فوق، بسیاری از شبهات واهی حل می شود. برای نمونه، انبوه مسلمانان جهان روز میلاد پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را جشن می گیرند و گروهی این امر را بدعت می نامند! در حالیکه، طبق آنچه گفتیم، هرگز ملاک بدعت بر آن صادق نیست. زیرا استحباب اظهار محبت به پیامبر گرامی اسلام و خاندان او ـ سلام الله علیهم اجمعین ـ یکی از اصول مسلّم اسلام است که این گونه جشنهای مذهبی جلوه و مظهری از آن اصل کلّی است. پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «لا یُؤْمِنُ أَحدُکُمْ حَتّی أَکونَ أحبَّ إِلیهِ مِنْ مالِهِ وَ أَهلِهِ وَ النّاس أجْمَعین» (۱) : هیچکدام از شما مؤمن نخواهد بود، مگر آنکه من نزد او از خانواده وی و تمامی مردم، محبوبتر باشم.

همانگونه که یادآور شدیم، بدعت بودن عمل در صورتی است که برای آن مدرک صحیحی در شرع (به صورت خاص یا عام) وجود نداشته باشد، و باید توجه نمود که روایات ائمه اهل بیت (علیهم السلام) ، به حکم حدیث متواتر «ثقلین»، از مصادر شریعت و دلایل احکام دینی به شمار می رود. و هرگاه حضرات معصومین سلام الله علیهم اجمعین بر جواز یا منع چیزی تصریح کنند، پیروی از گفتار آنان پیروی از دین بوده و مشمول عنوان بدعت گذاری در دین نخواهد بود.

۱- جامع الأُصول ۱: ۲۳۸.

ص: ۱۱۰

تقیه به حکم عقل واجب است

یکی از تعالیم قرآن این است که، در مواردی که جان و عِرض و مال یک فرد مسلمان در اثر اظهار عقیده به خطر خواهد افتاد می تواند عقیده خود را کتمان کند. در اصطلاح شرعی به این امر «تقیه» گفته می شود. جواز تقیه، نه تنها مدرک شرعی دارد، بلکه عقل و خرد نیز بر درستی و لزوم آن در شرایط خاص گواهی می دهد. چه، از یک طرف حفظ جان و مال و آبرو لازم است، و از طرف دیگر عمل بر وفق عقیده یک وظیفه دینی است. امّا در مواردی که اظهار عقیده جان و مال و آبروی شخص را به خطر می افکند و این دو وظیفه عملاـ با هم تزاحم و اصطکاک می یابند، طبعاً حکم خرد آن است که انسان وظیفه و تکلیف مهمتر را بر دیگری مقدم بدارد. در حقیقت، تقیه سلاح ضعفا در مقابل اشخاص قدرتمند و بی رحم است، و پیداست که اگر تهدیدی در کار نباشد، انسان نه عقیده خویش را کتمان می کند و نه برخلاف

ص: ۱۱۱

اعتقاد خود عمل می نماید.

قرآن در مورد عمار یاسر (و کسانی که اصولاـ در چنگ کافران گرفتار شده و به رغم ایمان استوار قلبی خویش، صورتاً برای تخلص آنان لفظ کفر را بر زبان جاری می کنند) چنین می فرماید: (مَنْ کَفَرَ بِاللهِ مِنْ بَعْدِ إیمانِهِ إلّا مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإیمانِ) (نحل: ۱۰۶) : کسی که پس از ایمان به خدا کفر ورزد (به سزای عمل خود می رسد) مگر کسی که از روی ناچاری و اجبار اظهار کفر کند، ولی قلبش به ایمان، قرص و محکم باشد.

در آیه دیگر می فرماید: (لاـ یَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْکافِرینَ أَوْلِیاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنینَ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذلِکَ فَلَیْسَ مِنَ اللهِ فی شَیْء إلّا أنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقاةً وَ یُحَذِّرُکُمُ اللهُ نَفْسَهُ وَ إلَی اللهِ الْمَصیرُ) (آل عمران: ۲۸) : روا نیست مؤمنان کافران را به جای مؤمنان ولیّ خود گیرند، و هرکس چنین کند پیوند خویش را با خداوند گسسته است؛ مگر اینکه خود را (برای ایمنی از شر آنها) در حصن و حفاظِ تظاهر به قبول ولایتشان قرار دهید. خداوند شما را از مخالفت با خویش بر حذر می دارد و بازگشت همگان به سوی خدا است.

مفسران قرآن در شرح این دو آیه، همگی اصل تقیه را اصلی مشروع دانسته اند. (۱) .

۱- تفسیر طبری: ۳: ۱۵۳؛ تفسیر رازی: ۸: ۱۱۳؛ تفسیر نسفی، در حاشیه تفسیر خازن: ۱: ۲۷۱؛ روح المعانی: ۳: ۱۲۱؛ مجمع البیان: ۳:... و ۱: ۴۳۰.

ص: ۱۱۲

اصولا هرکس مطالعه مختصری در تفسیر قرآن و فقه اسلامی داشته باشد می داند که اصل تقیه از اصول اسلامی است و نمی توان آیات یاد شده در فوق و نیز عمل مؤمن آل فرعون و کتمان ایمان خویش و اظهار خلاف آن را (غافر: ۲۸) نادیده گرفت. و تقیه را به طور کلی منکر شد.

ضمناً در خور ذکر است که هرچند آیات تقیه در مورد تقیه از کافران وارد شده، ولی ملاک آن، که همان حفظ جان و عرض و مال مسلمین در شرایط خاص و ناگوار است، اختصاص به کافران ندارد، و اگر اظهار عقیده و یا عمل شخص بر وفق آن، نزدیک فرد مسلمان نیز موجب خوف شخص بر جان و مال و عرض خویش باشد، تقیه در این مورد حکم تقیه از کافر را خواهد داشت. این سخنی است که دیگران نیز به آن تصریح کرده اند. رازی می گوید: مذهب شافعی این است که هرگاه وضع مسلمانان در میان خود همان حالتی را به خود گرفت که مسلمانان در میان کفّار (حربی) دارند، تقیه برای حفظ جان جایز است. همچنین تقیه منحصر به ضرر جانی نبوده و حتی ضرر مالی نیز مجوّز تقیه است؛ زیرا احترام مال مسلمان هم مانند احترام خون مسلمان است، و اگر کسی در راه آن کشته شود، شهید می باشد. (۱) .

به عقیده شیعه، تقیه در شرایطی واجب، ولی در برخی شرایط

۱- تفسیر رازی: ۸: ۱۳.

ص: ۱۱۳

نیز حرام است، و انسان در آن شرایط نباید به بهانه اینکه جان و مال وی به خطر می افتد تقیه کند. گروهی تصور می کنند که شیعه مطلقاً تقیه را واجب می دانـد، در حالی که این تصور غلط بوده و روش پیشوایان شـیعه هرگز چنین نبوده است. زیرا آنان با در نظر گرفتن شرایط و رعایت مصالح و مفاسد، در هر زمانی راهی خاص و مناسب را انتخاب می کردند و لذا می بینیم که گاه تقیه نکرده و جان و مال خود را در راه اظهار عقیده فدا می کردند.

اصولاـ پیشوایـان معصوم شـیعه غالبـاً به وسـیله شمشـیر یـا زهر جفای دشـمنان به شـهادت رسـیده انـد، در حالی که یقیناً اگر آنان به حاکمان عصـر خویش چهره خوش نشان می دادنـد، قدرتمنـدان حاکم چه بسا بزرگترین و عالی ترین مقامات را نیز در اختیار آنان می نهادند؛ ولی آنها خوب می دانستند که تقیه فی المثل در برابر یزید مایه نابودی دین و محو مذهب است.

در شـرایط کنـونی نیز برای رهـبران دینی مسـلمین دو نوع تکلیف وجود دارد: در شـرایطی راه تقیه را در پیش گیرنـد؛ و در شـرایط دیگر، که اساس دین در خطر است، جان به کف گرفته به استقبال مرگ روند.

در پایـان یـادآور می شویم که در تعلیم و تبیین معارف و احکام دینی، تقیه موردی نخواهـد داشت، که مثلا دانشـمندی کتابی را بر اساس تقیه بنویسد و عقاید انحرافی و خلاف را، به عنوان عقاید شیعه، در جامعه منتشر سازد! به همین جهت است که می بینیم در

ص: ۱۱۴

طول تاریخ شیعه، هیچ گاه کتابی در زمینه عقاید و احکام بر اساس تقیه نوشته نشده است، بلکه علمای شیعه در سخت ترین شرایط نیز عقیده خویش را اظهار داشته اند. البته ممکن است در میان آنان پیرامون اصل یا مسأله ای خاص اختلاف نظر وجود داشته باشد، ولی هرگز در طول تاریخ یک بار هم اتفاق نیفتاده که دانشمندان شیعه رساله یا کتابی را ـ به بهانه تقیه ـ بر خلاف آرا و عقاید مسلّم این مذهب بنویسند.

در اینجا، به کسانی که فهم و هضم تقیه برای آنان سنگین بوده و تحت تأثیر تبلیغات سوء دشمنان شیعه قرار دارند، اکیداً توصیه می کنیم که یک دوره تاریخ شیعه را در عهد امویان و عباسیان، و حتی عثمانیها در ترکیه و شامات، مطالعه کنند تا بدانند که این گروه برای دفاع از عقیده و پیروی از اهل بیت (علیهم السلام) چه بهای گزافی را پرداخته اند، چه قربانیهایی داده، و چه مصایب تلخی را تحمل کرده اند، تا آنجا که حتی از خانه و کاشانه خود به کوهها پناه برده اند.

شیعیان، با وجود رعایت تقیه، چنین وضعی داشتند، حال اگر این اصل را رعایت نمی کردند چه وضعی پیش می آمد؟! و براستی آیا در آن صورت اثری از تشیع در جهان باقی می ماند؟!

اصولا باید توجه داشت که، اگر نکوهشی در تقیّه هست در اصل متوجه مسبّبان آن است. کسانی مستوجب نکوهشند که به جای اجرای عدل و رأفت اسلامی، سخت ترین و کشنده ترین اختناقهای سیاسی و مذهبی را بر پیروان عترت نبوی (علیهم السلام) تحمیل می کردند و

ص: ۱۱۵

در حال حاضر هم می کننـد نه کسانی که از روی ناچاری برای حفظ جان و مال و ناموس خویش به تقیه پناه می بردند! و شـگفت اینجـاست که برخی کسـان، به جـای نکوهش مسـبّبان تقیه یعنی ظالمـان، تقیه کننـدگان، یعنی مظلومان را نکوهش کرده و متهم به نفـاق می کننـد! حال آنکه فاصـله «نفاق» با «تقیه» از زمین تا آسـمان است: منافق، کفر را در دل خویش پنهان کرده و در ظاهر ابراز ایمان می کند، در حالی که مسلمان در حال تقیه، قلبی لبریز از ایمان دارد و صرفاً به علت ترس از آزار طاقت فرسای ظالمان، اظهار خلاف می نماید.

ص: ۱۱۶

محبت به اهل بیت و تکریم آنان

مهرورزیدن و دوست داشتن پیامبر و خاندانش یکی از اصول اسلام است که قرآن و سنت بر آن تأکید دارند. قرآن کریم در این باره می فرماید: (قُلْ إِنْ كانَ آباؤُكُمْ وَ أَبْناؤُكُمْ وَ إِخْوانُكُمْ وَ أَزْواجُكُمْ وَ عَشيرَتُكُمْ وَ أَمْوالٌ اقْتَرَفْتُمُوها وَ تِجارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسادَها وَ مَساكِنُ تَرْضَوْنَها أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللهِ وَ رَسُولِهِ وَ جِهاد فى سَبيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتّى يَأْتِيَ اللهُ بِأَمْرِهِ وَ اللهُ لا يَهْدِى الْقَوْمَ الْفاسِقينَ) (توبه: ۲۴) : بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و بستگان شما و اموالی که بدست آورده اید و تجارتی که از کساد آن بیم دارید و مسکن های مورد پسند شما، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوب تر است، در انتظار این باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند، و خداوند جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی کند.

و در آیه دیگر می فرماید: (الَّذينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ

ص: ۱۱۷

نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذی أُنْزِلَ مَعَهُ أُولئِکَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (اعراف: ۱۵۷) : کسانی که به او ایمان آورده اند و او را تکریم کرده و کمک نموده اند و از نوری که بر وی فرود آمده پیروی کرده اند، رستگارانند.

خدا در این آیه برای رستگاران چهار ویژگی می شمارد:

۱ ـ ایمان به پیامبر: (آمَنُوابه) .

۲ ـ تعزیز و تکریم او: (عَزَّروهُ) .

۳ ـ یاری کردن او: (نَصَرُوهُ) .

۴ ـ پیروی از نوری (قرآن) که نازل شده است (وَاتَّبَعُوا النُّورَ الّذی أُنْزِلَ مَعَهُ)

با توجه به اینکه یاری کردن پیامبر در ویژگی سوم آمده است، قطعاً مراد از (عَزَّروهُ) در ویژگی دوم همان تکریم و تعظیم پیامبر است، و مسلماً، تکریم پیامبر مخصوص دوران حیات او نیست، همچنانکه ایمان به وی که در آیه وارد شده، چنین محدودیتی ندارد.

درباره محبت به خاندان رسالت کافی است که قرآن آن را به صورت پاداش رسالت ذکر کرده و می فرماید: (قُلْ لا أَسْئَلُکُمْ عَلَیْهِ أَجْراً إِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبی) (شوری: ۲۳) : بگو من برای ادای رسالت خداا از شما پاداشی نمی طلبم، جز محبت ورزیدن به بستگان و نزدیکانم.

محبت و تکریم نسبت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نه تنها در قرآن

ص: ۱۱۸

آمده، بلکه در احادیث اسلامی نیز بر آن تأکید شده است، که دو نمونه آن را یادآور می شویم:

۱ـ رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «لا یُؤمِنُ أَحدُکُمْ حَتّی أَکُونَ عنده أَحبَّ مِنْ وُلْدِهِ وَالنّاسِ أَجْمَعین». (۱) : هرگز یک نفر از شما مؤمن واقعی نخواهد بود، مگر اینکه من برای او از فرزندانش و همه مردم محبوبتر باشم.

۲ـ در حدیث دیگر می فرماید: ثَلاث من کُنّ فیه ذاقَ طعمَ الایمان: من کان لاـ شیء أحبُّ إلیه من اللهِ وَ رَسُولِهِ، وَ مَنْ کان لَئِنْ یُحرق بالنّار أحبَّ الیه مِنْ أنْ یرتدّ عن دینه، و مَنْ کانَ یُحبُّ للهِ وَ یبغضُ لله» (۲) : سه چیز است که هرکس دارای آن باشد، مزه ایمان را چشیده است:

۱ـ آن کس که چیزی برای او از خدا و رسولش محبوب تر نباشد.

۲ـ آن کس که سوخته شدن در آتش برای او محبوبتر از خروج از دین باشد.

۳ـ آن کس که دوستی و دشمنی او برای خدا باشد.

محبت خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز در احادیث اسلامی مورد تأکید واقع شده است که برخی را یادآور می شویم:

۱- کنزالعمال: ج ۱، ص ۷۰ و ۷۲ و جامع الاصول: ج۱، ص ۲۳۸.

۲- کنزالعمال: ج ۱، ص ۷۰ و ۷۲ و جامع الاصول: ج۱، ص ۲۳۸.

ص: ۱۱۹

۱ ـ پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: «لایؤمن عبد حتّی أکون أحبَّ إلیه مُنْ نفسِه و تکونَ عترتی أحبَّ إلیه من عترته، و یکون أهلی أحبَّ إلیه من أهله» (۱) : مؤمن به شمار نمی آید بنده ای مگر اینکه مرا بیش از خود دوست بدارد، و فرزندان مرا بیش از فرزندانش، و خاندان مرا فزون از خاندان خود، دوست بدارد.

۲ ـ در حدیث دیگر درباره عترت خود می فرماید: «مَنْ أحبّهم أحبّه الله و من أبغضهم أبغضه الله» (۲) : هرکس آنها را دوست بدارد، خدا را دوست داشته و هرکس آنها را دشمن بدارد، خدا را دشمن داشته است.

تا این جا با دلایل وجوب مهر ورزیدن به پیامبر و عترتش و تکریم آنان آشنا شدیم، اکنون سؤال می شود:

۱ ـ سودی که امت از مهر ورزیدن به پیامبر و عترت او می برد چیست؟

۲ ـ شیوه مهر ورزی و تکریم نسبت به پیامبر و خاندان او چیست؟

درباره مطلب نخست یادآور می شویم: محبت به انسان با کمال و با فضیلت، خود نردبان صعود به سوی کمال است، هرگاه انسانی

۱- مناقب الامام امیرالمؤمنین تألیف حافظ محمد بن سلیمان کوفی ج ۲ ح ۶۱۹ و ۷۰۰ و بحار الانوار ج ۱۷ ص ۱۳، علل الشرایع باب ۱۱۷ ح ۳.

۲- کنزالعمال: ج ۱، ص ۷۰ و ۷۲ و جامع الاصول: ج۱، ص ۲۳۸.

ص: ۱۲۰

فردی را از صمیم دل دوست بدارد، کوشش می کند خود را با او همگون سازد و آنچه که مایه خرسندی او است انجام داده، و آنچه او را آزار می دهد ترک نماید.

ناگفته پیداست وجود چنین روحیه ای در انسان مایه تحول بوده و سبب می شود که پیوسته راه اطاعت را در پیش گیرد و از گناه بپرهیزد. کسانی که در زبان اظهار علاقه کرده ولی عملا با محبوب خود مخالفت میورزند، فاقد محبت واقعی می باشند، امام صادق (علیه السلام) بر این موضوع با دو بیت استدلال کرد و فرمود:

تعصی الإلهَ وَ أنتَ تُظْهِرُ حبَّه

هذا لَعمْری فی الفعال بدیعٌ

لو کان حبُّکَ صادقاً لأطعتَه

إنّ المُحبَّ لِمَن یُحبُّ مطیعٌ (۱) .

«خدا را نافرمانی می کنی و اظهار دوستی می نمایی، به جانم سوگند، این کار شگفتی است. اگر در ادعای خود راستگو بودی او را اطاعت می کردی، زیرا که محبّ مطیع محبوب خود می باشد».

اکنون که برخی از ثمرات مهر ورزی به پیامبر و خاندان او روشن شد، باید به شیوه ابراز آن بپردازیم: مسلماً مقصود حب درونی بدون هیچ گونه بازتاب عملی نیست، بلکه مقصود مهری است که در گفتار و رفتار انسان بازتاب مناسبی داشته باشد.

شکی نیست که یکی از بازتابهای محبت به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و

۱- سفینة البحار: ۱: ۱۹۹.

ص: ۱۲۱

خانـدان او پیروی عملی از آنـان است، چنان که اشاره شـد، ولی سـخن در دیگر بازتابهای این حالت درونی است، و اجمال آن این است که هر گفتـار یـا رفتـاری که در نظر مردم نشـانه محبت و وسـیله گرامی داشت افراد به شـمار می رود، مشـمول این قاعـده می باشد، مشروط بر اینکه، با عمل مشروع او را تکریم کنند، نه با عمل حرام.

بنابراین، گرامی داشت پیامبر اکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) و خاندان او در هر زمان ـ خصوصاً در سالروز ولادت یا وفات ـ یکی از شیوه های ابراز محبت و گرامی داشت مقام و منزل آنان است و آزین بندی در روزهای ولادت و روشن کردن چراغ و برافراشتن پرچم و تشـکیل مجلس برای ذکر فضایل و مناقب پیامبر اکرم (صـلی الله علیه وآله وسلم) یا خاندان او، نشانه محبت به آنان و وسیله ابراز آن به شمار می رود و به این خاطر تجلیل پیامبر در ایام ولادت یک سنت مستمر، در میان مسلمانان بوده است.

دیار بکری در کتاب «تاریخ الخمیس» می نویسد: مسـلمانان پیوسـته ماه ولادت پیامبر را گرامی داشته و جشن می گیرند و اطعام می کننـد و به فقرا صـدقه می دهند اظهار شادمانی می نمایند و سر گذشت ولادت او را بیان می کنند، چه بسا کراماتی برای آنان ظاهر می شود. عین این سخن را عالم دیگری به نام ابن حجر عسقلانی در کتاب خود آورده است. (۱) .

۱– المواهب اللدنیهٔ، ج ۲۱، ص ۲۷، تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۲۳.

ص: ۱۲۲

از بیـان گذشـته فلسـفه سوگواری برای پیشوایان دینی نیز روشن می گردد، زیرا هر نوع ترتیب مجلس برای ذکر مصائب آنان نوعی اظهـار محبت و مهر ورزیـدن است، اگر یعقـوب سالیـان درازی بر فقـدان عزیزش یوسـف گریه کرد و اشـک ریخت (۱) ریشه آن، علاقه باطنی او به فرزنـدش بود، پس هرگاه علاقمنـدان به خاندان رسالت در پرتو مهری که به آنان دارند، در روزهای درگذشت و شهادت آنان، اشک بریزند چه اشکالی دارد.

اصولا تشـکیل مجلس برای فقدان عزیزان کاری است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آن را در جنگ اُحد پی ریزی کرد آنگاه که از گریه زنان انصار بر شهدای اُحد آگاه گشت، و به یاد عموی بزرگوار خود افتاد و فرمود: «وَلکِنَّ حَمزَةَ لا بَواکیَ له» (۲) : ولی کسـی بر حمزه گریه نمی کنـد». وقتی یاران پیامبر علاقه رسول خدا (صـلی الله علیه وآله وسـلم) را به برپایی مجلس عزا برای عمویش احساس کردند، از زنان خود خواسـتند تا مجلسی برپا کرده و بر عموی پیامبر سوگواری کنند. مجلس تشکیل شد، و رسول اکرم (صـلی الله علیه وآله وسـلم) از ابراز عواطف آنان تقـدیر، و در حقّ آنان دعا کرد، و فرمود «رحمَ اللهُ الأَنصارَ»، سپس از سـران انصار خواست از زنان بخواهند تا به خانه های خود باز گردند. (۳) .

۱- یوسف: ۸۴.

۲- سیره ابن هشام: ۱: ۹۹.

۳- مدرک قبل، و مقریزی در امتاع الأسماع: ۱۱: ۱۶۴.

ص: ۱۲۳

گذشته از این، سوگواری برای پیامبر و امامان و شهیدان راه حق، فلسفه دیگری نیز دارد و آن اینکه بزرگداشت یاد آنان مایه حفظ مکتب آنهاست، مکتبی که اساس آن را فداکاری در راه دین و تن ندادن به ذلّت و خواری تشکیل می دهد. و منطق آنان این است که «مرگ سرخ به از زندگی ننگین است» و از این رو است که در هر عاشورای حسینی این منطق احیاء می گردد و ملت ها از نهضت او، درس آموخته و می آموزند.

مطلب دیگر اینکه خردمندان جهان در نگهداری آثار نیاکان خود کوشا بوده و آن را تحت عنوان «میراث فرهنگی» از گزند روزگار حفظ می کنند، و با صرف هزینه هایی، به عنوان آثار ملی و یا مفاخر گذشتگان از آن حراست می نمایند، زیرا آثار گذشتگان حلقه اتصال بین قدیم و جدید بوده و حرکت ملتها را در سیر ترقی و تعالی به روشنی بیان می کند.

مسلمانان براساس همین رسم در طول تاریخ، آثار به جا مانده از رسول گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) و فرزندان او را از گزند روزگار حفظ کرده اند، و می گویند: شخصیتی الهی فزون از چهارده قرن قبل به مقام نبوت برگزیده شد، و با برنامه بسیار مترقی به اصلاح جامعه پرداخت و تحولی عمیق که هم اکنون مردم جهان از آن بهره مندند پدید آورد پس حفاظت زادگاه او، محل عبادت و نیایش او، نقطه ای که در آنجا به پیامبری برانگیخته شده و نقاطی که در آنجا به سخنرانی پرداخت، و مناطقی که در آنجا به دفاع شرافتمندانه دست

ص: ۱۲۴

زده و صدها علائم و آثار او وظیفه تمام مسلمانان جهان است و باید در حفظ این آثار بکوشند، و لوحه هایی بر آنها نصب کنند. امّا متأسفانه وهّابیان به این اصل عقلائی و خداپسند عمل نمی کننـد و به جای اینکه در راه بقاء این آثار بکوشـند آنها را محو می نمایند؟!!!

ص: ۱۲۵

وضوء

همگی می دانیم که وضو یکی از مقـدمات نمـاز است. در سوره مبـارکه مائـده می خوانیم: (یا أَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا إِذا قُمْتُمْ إِلَی الصَّلاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْنِ) (مائده: ۶) : ای افراد بـا ایمان هرگاه برای نماز بپا خاستید صورت و دستهای خود را تا آرنج بشویید و سر و پاها را تا کعبین مسح کنید.

در جمله نخست (وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ) لفظ «أیـدی» به کار رفته که جمع «یـد» است و از آنجا که اولا کلمه ید در زبان عربی اسـتعمالات مختلفی داشـته و گاه به انگشـتان دست، گاه به انگشتان تا مچ، گاه به انگشتان تا آرنج، و گاه به کلّ دست از سر انگشـتان تا کتف اطلاق می شود، و ثانیاً مقـدار واجب شسـتن دست در وضو فاصـله میان مرفق تا سـر انگشـتان است، لذا قرآن لفظ (إِلَی الْمَرافِقِ) را به کار برده تا مقدار واجب را بیان نماید بنابراین کلمه

ص: ۱۲۶

«الی» در «الی المرافق» بیانگر مقدار «مغسول به» است، نه «کیفیت» غَسل و شستشوی دست (که مثلا از بالا به پایین صورت گیرد یا از پایین به بالاـ) ، بلکه کیفیت شستشو مربوط به عرف و عادت مردم است که معمولاـ هنگام نظافت از بالا به پایین می شویند و امامان معصوم که تفسیر قرآن را از آنان باید آموخت با نقل وضوی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مسأله وجوب از بالا به پایین شستن را یادآور شده اند.

از این رو شیعه امامیه معتقد است که در هنگام وضو صورت و دستها را بایستی از بالا به پایین شست و خلاف آن را صحیح نمی داند.

مطلب دیگر، مسئله مسح پاها در وضو است. شیعه می گوید باید پاها را، مسح کرد، نه غَسل؛ و دلیل وی نیز به صورت خلاصه این است که ظاهر آیه ششم سوره مائده حاکی از آن است که انسان نمازگزار به هنگام وضو دو وظیفه دارد: یکی شستن (در مورد صورت و دست) و دیگری مسح (در مورد سر و پاها) . این مطلب از تقارن و مقایسه دو جمله زیر روشن می شود:

۱ ـ (فَاغْسِلُوا وُجُوهَکُمْ وَ أَیْدِیَکُمْ إِلَی الْمَرافِقِ)

۲ ـ (وَ امْسَحُوا بِرُؤُسِکُمْ وَ أَرْجُلَکُمْ إِلَی الْکَعْبَیْنِ)

چنانچه ما این دو جمله را به فرد عرب زبانی که ذهن او مسبوق به فتوای فقهی خاصی نباشد ارائه کنیم، بی تردید خواهد گفت که طبق این آیه وظیفه ما نسبت به صورت و دست، شستن؛ و نسبت به

ص: ۱۲۷

سرو پاها، مسح است.

از نظر قواعـد ادبی، لفـظ (أرجلکم) بایـد عطف بر کلمه (رؤوسـکم) باشـد که نتیجه آن همـان مسـح پاهاست، و نمی توان آن را بر جمله پیشین (و أیـدیکم) عطف کرد که نتیجه آن شسـتن پاها می باشد. زیرا لازمه این امر آن است که میان معطوف (وَأرجلکم) و معطوفٌ علیـه (وأیـدیکم) جمله معـترضه (فامسـحوا برؤوسـکم) قرار گیرد، که از نظر قواعـد عربی منـاسب نیست و مـایه اشـتباه در مقصود می باشد.

و روایات متواتر از ائمه اهل بیت حاکی است که وضو از دو چیز تشـکیل یافته است: غَسْلَتان و مَسْحَتان؛ یعنی دو شستن و دو مسح کردن و امام باقر (علیه السلام) در حدیثی ضمن توضیح وضوی رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند که آن حضرت پاهای خود را مسح کرد.

در خور ذکر است که نه تنها ائمه اهل بیت در هنگام وضو پاها را مسـح می کردند، بلکه گروهی از صـحابه و تابعین نیز بر این رأی بودند، ولی بعدها به عللی نزد عدّه ای از مسلمانان مسح تبدیل به غسل گردید که مشروح آن در کتب فقهی آمده است.

ص: ۱۲۸

حی علی خیرالعمل

علمای شیعه امامیه به پیروی از حدیث هایی که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و امامان معصوم (علیهم السلام) به آنها رسیده اتفاق نظر دارند که «حیّ علی خیرالعمل» جزء اذان و اقامه است و بدون آن اذان و اقامه ناقص است.

و اهل تسنن هم قبول دارند که «حیّ علی خیرالعمل» در زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در اذان گفته می شده است اما به استناد برخی روایات که به نظر شیعه بی اعتبار است می گویند این جمله از اذان نسخ شده است و از این رو آن را در اذان واقامه نمی گویند.

و همچنین شیعه با استناد به روایات اهل بیت (علیهم السلام) می گوید جمله «الصلوة خیر من النوم» که اهل تسنن در اذان نماز صبح می گویند، جزء اذان نبوده و افزودن آن به اذان به عنوان اینکه جزء اذان می باشد بدعت و حرام است.

و اینکه شیعیان در اذان و اقامه جمله «اشهد ان علیاً ولی الله» و

ص: ۱۲۹

امثال آن را می گویند نه به خاطر آن است که این جمله را جزء اذان و اقامه می دانند بلکه همانطور که فقهای شیعه فرموده اند این جمله جزء اذان و اقامه نیست و شیعیان با قصد جزئیت نمی گویند. بلکه به عنوان اظهار تشیّع و شعار شیعه گفته می شود و اشکالی هم ندارد.

ص: ۱۳۰

دست بسته نماز خواندن

از مسائلی که میان شیعه و بخشی از اهل تسنن (نه همه آنها) اختلاف است مسأله قرار دادن دست راست را روی دست چپ و قرار دادن آن بالای ناف یا پایین ناف در حال ایستادن در نماز است

در فقه شیعه این کار حرام و بدعت بشمار آمده اما بخشی از اهل تسنن این کار را جائز یا مستحب می دانند.

دلیل شیعه گفتار امامان معصوم (علیهم السلام) است که به حکم حدیث ثقلین که پیشتر یاد شد برای همگان حجّت است.

زراره از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: بر تو باد به اقبال در نماز، و از قرار دادن دست راست روی دست چپ اجتناب کن. زیرا این عمل از کارهای مجوس است. (۱) .

محمد بن مسلم از امام صادق (علیه السلام) یا امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که

۱- وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۲۶۴ چاپ بیست جلدی.

ص: ۱۳۱

به آن حضرت عرض کردم شخصی دست راستش را در حال نماز روی دست چپ خود می گذارد حضرت فرمود نباید این کار انجام شود. (۱) .

و ابن رشد قرطبی که از علمای بزرگ اهل تسنن است گوید: روایات صحیحه ای از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) وارد شده که در آنها خصوصیات نماز پیامبر ذکر شده اما از دست روی دست گذاشتن سخنی به میان نیامده است... (۲) .

۱- وسائل الشیعه ۴: ۱۲۶۴.

۲- بدایهٔ المجتهد ۱۳۷: ۱.

ص: ۱۳۲

آمین بعد از سوره حمد

از کارهایی که اهل تسنن در نماز انجام می دهند گفتن «آمین» بعد از خواندن سوره حمد در نماز است. اما شیعه نه فقط گفتن آن را جایز نمی داند بلکه گفتن آن را باطل کننده نماز و بدعت می داند و استدلال شیعه این است:

۱ ـ نماز از عبادات شرعی است که حدّ و حدود آن را خود پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بیان کرده است و هیچ کس حق ندارد به دلخواه خود چیزی به آن بیافزاید یا از آن بکاهد.

و با مراجعه به روایاتی که در آنها کیفیت نماز پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بیان شده معلوم می شود که از آمین گفتن یاد نشده است از جمله روایت ابوحمید ساعدی است که در سنن بیهقی ۲: ۱۰۵ و سنن ترمذی حدیث ۳۰۴ یاد شده و در آن همه جزئیات نماز رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) ذکر شده و آمین گفتن بعد از سوره حمد در آن نیست.

ص: ۱۳۳

۲ ـ اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که گفتار آنها برای همه حجت است به خاطر حفظ سنّت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) از تحریف و بدعت، شیعیان را از گفتن آمین باز داشته اند.

مرحوم شیخ کلینی به سند خود از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که فرمود: هرگاه پشت سر امام جماعت نماز می خواندی هنگامی که امام جماعت از خواندن سوره حمد فارغ شد بگو الحمدلله رب العالمین و آمین مگو (۱) .

۱- وسائل الشیعهٔ ۷۵۲: ۴.

سجده بر زمین

شیعه به پیروی از احادیث اهل بیت (علیهم السلام) سجده بر زمین و آنچه از زمین می روید را صحیح می داند و سجده مثلا بر فرش را صحیح نمی داند و اینکه شیعیان یک قطعه خاک به نام «مهر نماز» همراه دارند و یا در مساجد برای نماز گزاران آماده شده است برای این است که همه جا سنگ یا خاک یا چیزی که سجده بر آن جایز باشد یافت نمی شود و نیز در روایات امامان معصوم (علیهم السلام) بیان شده که سجده بر خاک قبر امام حسین (علیه السلام) ثواب فراوان دارد و شیعه برای عمل به این روایات و انجام این مستحب به تربت سیدالشهدا (علیه السلام) سجده می کند.

یکی از دانشمندان گوید:

از مهمترین اسرار استحباب سجده بر تربت حضرت امام حسین (علیه السلام) این است که نمازگزار هر روز در اوقات پنج گانه نماز هنگامی که چشمش به تربت حسینی می افتد به یاد فداکاری های آن

ص: ۱۳۵

حضرت و اصحاب و اهل بیت او می افتد و معلوم است که یادآوری

این چنین الگوهایی اگر مورد توجه خاص قرار گیرد اثر تربیتی معنوی عجیبی در انسان خواهد داشت.

یادآوری:

برخی از شیعیان در مدینه و مکّه سجاده حصیری به همراه خود دارند و روی آن نماز می خوانند و بر آن سجده می کنند؛ این کار پیروی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است. به این دو حدیث که در دو کتاب از کتابهای حدیثی معتبر اهل تسنّن نقل شده است توجّه کنید:

۱ـ ابن عباس می گوید: «کان رسول الله (صلی الله علیه وآله) یصلی علی الخمرة» (۱) پیامبر (صلی الله علیه وآله) بر «خمره» نماز می خواند.

ترمذی پس از نقل حدیث فوق می نویسد: الخمرة: هو حصیر صغیر (خمره عبارت است از حصیر کوچک) .

۲ـ ابوسعید خدری می گوید: «دخلت علی النبی (صلی الله علیه وآله) فرأیته یصلّی علی حصیر یسجد علیه» (۲) بر رسول خدا وارد شدم، دیدم بر حصیری نماز می خواند، و بر همان سجده می کند.

بنابر این ممانعت برخی از مأموران و روحانیان سنّی از این کار، و اینکه به شیعیان به خاطر این کار اعتراض می کنند دلیل بی اطلاعی آنان از کتابهای خودشان است.

۱- سنن ترمذی ۱: ۲۰۷ چاپ سلفیه.

۲- صحیح مسلم ۱: ۴۵۸، دارالفکر بیروت ۱۳۹۸ هـ

ص: ۱۳۶

جمع بین نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء

بر هر مسلمانی لازم است در شبانه روز پنج بار نماز بگزارد که اوقات شرعی آنها در قرآن و سنت بیان شده است: از ظهر تا غروب وقت نماز ظهر و عصر است؛ از مغرب تا نیمه شب وقت نماز مغرب و عشاء؛ و از طلوع فجر تا طلوع آفتاب نیز وقت نماز صبح.

شیعه آن طور که در کتب فقهی توضیح داده شده معتقد است از ظهر تا غروب و از مغرب تا نیمه شب وقت مشترک دو نماز است، جز اینکه به مقدار چهار رکعت از اول وقت، مخصوص نماز ظهر و به مقدار سه رکعت از اول وقت مخصوص نماز مغرب و به مقدار چهار رکعت از آخر وقت، مخصوص نماز عصر و عشاء می باشد. بنابراین، غیر از دو وقت اختصاصی مذکور، انسان می تواند هر دو نماز را در فاصله مزبور هر وقت خواست انجام دهد هرچند

ص: ۱۳۷

بهتر آن است که آن ها را از هم جدا کند و هر یک را در وقت

فضیلت خود انجام دهد.

امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «إذا زالت الشمسُ دَخَلَ الوقتان الظهرُ وَالعصرُ وإذا غابت الشمسُ دخل الوقتان المغربُ و العشاءُ الآخرۀ» (۱) : آنگاه که خورشید به وسط آسمان رسید وقت انجام دادن نماز ظهر و عصر فرا می رسد و آنگاه که خورشید غروب کرد هنگام انجام نماز مغرب و عشاء فرا می رسد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «إذا زالت الشمسُ فقد دَخَلَ وقتُ الظهر وَ العصر جمیعاً إلا ان هذه قبل هذه، ثمّ أنت فی وقت منهما جمیعاً حتی تغیب الشمس» (۲) : هنگامی که خورشید به حدّ زوال رسید وقت نماز ظهر و عصر فرا می رسد؛ جز آنکه نماز ظهر قبل از نماز عصر انجام می گیرد. آنگاه تو وقت داری که آن دو را در هر وقتی خواستی بخوانی تا زمانی که خورشید غروب کند.

امام باقر (علیه السلام) از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) حکایت می کند که آن حضرت نماز ظهر و عصر را بدون هیچ عذر و علتی با هم به جای آورد. (۳) .

اصولا جواز جمع میان دو نماز در برخی از موارد، مورد اتفاق همه فقهای اسلام قرار دارد. در عرفه و مزدلفه همه فقها جمع میان

۱- وسائل الشیعۀ: ج ۳، أبواب مواقیت، باب ۴، روایت ۱.

۲- وسائل الشعه: ج ۳، أبواب مواقعیت، باب ۴، روایت ۴ و ۶.

۳- وسائل الشعه: ج ۳، أبواب مواقعیت، باب ۴، روایت ۴ و ۶.

ص: ۱۳۸

نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء را جایز می دانند، همچنانکه گروه زیادی از فقهای اهل سنت جمع بین دو نماز را در سفر مجاز می شمرند. تمایز شیعه از دیگران آن است که با استناد به ادلّه فوق (در عین قبول افضلیت انجام نمازها در وقت فضیلت خویش) جمع میان دو نماز را مطلقاً جایز می داند. حکمت این امر نیز، همان گونه که در احادیث بیان شده است، تسهیل امر بر مسلمانان است، و خود پیامبر گرامی در موارد زیادی بدون عذر (مانند سفر، بیماری و غیره) بین دو نماز جمع می کرده تا کار را برای امت آسان سازد که هرکس بخواهد بین نمازها جمع کند و هرکس بخواهد آنها را جدا از یکدیگر انجام دهد.

مسلم در کتاب صحیح خود نقل می کند که «صلّی رسولُ الله الظهرَ و العصرَ جمیعاً والمغربَ والعشاءَ جمیعاً فی غیر خوف ولا سفر» (۱) : رسول خدا نماز ظهر و عصر و نیز نماز مغرب و عشاء را با هم به جای آوردند، بدون اینکه خوفی از دشمن باشد و یا در سفر باشند.

در برخی از روایات به حکمت این عمل اشاره شده است، چنانچه در یک روایت می خوانیم «جَمَعَ النّبی (صلی الله علیه وآله وسلم) بین الظهر والعصر وبین المغرب والعشاء فقیل له فی ذلک فقال صنعتُ هذا

۱- صحیح مسلم: ۲: ۱۵۱، کتاب صلاهٔ المسافرین وقصرها، باب ۶، ج ۱، ص ۴۸۸ دارالفکر.

ص: ۱۳۹

لئلّا تحرج أمتی» (۱) پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نماز ظهر و عصر و نیز مغرب و عشاء را با هم به جای آورد. علت این امر از ایشان سؤال شد، فرمود: چنین کردم تا امّتم به رنج و سختی نیفتند.

روایاتی که درباره اقدام رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به جمع بین دو نماز، در صحاح و مسانید وارد شده، متجاوز از بیست روایت است که بخشی از آنها مربوط به سفر، و بخش دیگر در غیر سفر و مرض و وقت بارانی است. در برخی از آنها به حکمت جمع میان نمازها، که همان آسان شدن امر بر مسلمانان می باشد، اشاره شده است و فقهای شیعه از همین تسهیل استفاده کرده جمع بین دو نماز را مطلقاً جایز شمرده اند، و در عین حال خواندن نمازها را در پنج وقت (جدا جدا) افضل می دانند.

۱- شرح زرقانی بر موطأ مالک، ج ۱، باب الجمع بین الصلاتین فی الحضر و السفر، ص ۲۹۴.

ص: ۱۴۰

نماز تراویح

در فقه شیعه به پیروی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و اهل بیت (علیهم السلام) آمده: مستحب است انسان در مجموع شبهای ماه رمضان هزار رکعت نماز بگزارد. ولی برگزاری این نمازها به جماعت، بدعت است و باید به صورت فُرادی برگزار شود. امام باقر (علیه السلام) می فرماید: نمازهای مستحبی را نمی توان با جماعت خواند، و هر نوع بدعت در دین مایه گمراهی بوده و عاقبت آن آتش است. (۱) .

امام رضا (علیه السلام) نیز در رساله خود که پیرامون عقاید و واجبات و مستحبات و غیره نگاشته، یادآور شده است که نماز مستحب را نمی توان به جماعت خواند، و این کار بدعت است. (۲) .

۱- خصال: صدوق، ۲: ۱۵۲.

۲- عیون اخبار الرضا، صدوق، ج۲، ص ۱۲۴.

ص: ۱۴۱

از بررسی تاریخچه برگزاری نماز تراویح (مستحب در شب های ماه رمضان) به صورت جماعت، که در میان اهل سنت متداول است، روشن می شود که اجتهاد به رأی، به این عمل مشروعیت بخشیده، نه اینکه آیه یا روایتی دلیل این عمل باشد. در این مورد طالبین می توانند به مدارک یاد شده در پاورقی مراجعه نمایند. (۱) .

یادآوری:

یکی از اشتباهات اهل تسنن این است که از خواندن نماز مستحبی بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب و نیز از خواندن نماز مستحبی بعد از نماز عصر تا غروب آفتاب منع می کنند و می گویند حرام است. در صورتی که در فقه اهل بیت (علیهم السلام) ، حرام نیست بلکه به قولی مکروه است و مکروه در این قبیل موارد به معنی این است که ثوابش کمتر است.

۱- ارشاد الساری: ۳: ۲۲۶: عُمدهٔ القاری ۱۱۰: ۱۲۶؛ الاعتصام: ۲: ۲۹۱.

ص: ۱۴۲

خمس

همه فقهاء اسلام معتقدند که غنایم جنگی میان جهادگران تقسیم می شود، مگر یک پنجم آن که باید در موارد خاصی صرف شود که در آیه کریمه قرآن وارد شده است: (وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْء فَأَنَّ لِلّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکینِ وَ ابْنِ السَّبیلِ...) (انفال: ۴۱) : بدانیـد آنچه را که به غنیمت می گیریـد، یک پنجم آن، از آن خـدا و رسول او، و خویشاونـدان وی، و یتیمان و تهیدستان و در راه ماندگان است...

تفـاوتی که فقیهان شـیعه با دیگر فقهاء دارنـد این است که سنّی ها خمس را منحصـر به غنیمت جنگی دانسـته و در غیر آن قایل به چنین فریضه ای نیستند. و دلیل آنان این است که این آیه در مورد غنیمت جنگی وارد شده است.

ولی این مطلب از دو نظر صحیح نیست.

اولا: در لغت عرب علاوه بر غنیمت جنگی، به هر چیزی که

ص: ۱۴۳

انسان به آن دست یابد، غنیمت گفته می شود، و اختصاص به غنیمت جنگی ندارد، چنانکه ابن منظور می گوید: «الغنم الفوز بالشيء من غير مشقّة» (۱) : غنیمت، دست یافتن به چیزی است بدون مشقّت.

و اصولاً ـ «غنیمت» در برابر «غرامت» است، هرگاه انسانی بدون بهره گیری از چیزی محکوم به پرداخت مبلغی شود، نام آن غرامت، و آنگاه که نفعی به دست آورد، غنیمت نام دارد.

بنابراین، تخصیص آیه به غنایم جنگی دلیلی ندارد و نزول آیه در غنایم جنگی «بدر» دلیل بر اختصاص نیست.

و ثانیاً: در برخی از روایات وارد شده است که پیامبر گرامی (صلی الله علیه وآله وسلم) پرداخت خمس را از هر نوع درآمد واجب کرده است. آنگاه که گروهی از قبیله عبدالقیس حضور او رسیدند و گفتند: میان ما و شما، مشرکان حایل و مانع اند، و ما فقط در ماههای حرام (که امنیت برقرار است) می توانیم نزد شما بیاییم، دستوراتی را که در سایه عمل به آن وارد بهشت گردیم و دیگران را نیز به آن دعوت کنیم، بیان فرمایید، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: شما را به ایمان فرمان می دهم، آنگاه در تفسیر ایمان فرمود: «شهادة أن لا إله إلا الله، و اقام الصلاة و إيتاء الزكاة، و ان تعطوا الخمس من المغنم» (۲) : شهادت بر

۱- لسان العرب، کلمه غَنَم. قریب به این معناست کلام ابن اثیر در النهایة، و کلام فیروز آبادی در قاموس اللغة.

۲- صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۵۰.

ص: ۱۴۴

یگانگی خدا، و بر پاداشتن نماز، و پرداختن زکات و اینکه یک پنجم درآمدها را بپردازند.

مسلماً غنیمت در این حدیث درآمدهای غیر جنگی است، زیرا می گویند: ما در نقطه ای هستیم که دسترسی به پیامبر نداریم، یعنی از ترس مشرکان نمی توانیم به مدینه بیاییم، این گونه افراد که در محاصره مشرکان بودند توانایی جهاد با مشرکان را نداشتند تا خمس غنیمت جنگ با آنان را بپردازند.

علاوه دلیل اصلی وجوب خمس از نظر شیعه روایات ائمه اهل بیت (علیهم السلام) است که برای همه حجّت است بر لزوم پرداخت خمس از هر گونه درآمد تصریح کرده و نقطه ابهامی باقی نگذاشته است. (۱) .

۱- وسایل الشیعه، ج۶، کتاب خمس، باب اول.

ص: ۱۴۵

ازدواج موقت

شریعت اسلام، شریعت جهانی و ابدی است. و همه ی ابعاد و نیازهای زندگی فردی و اجتماعی انسان را مورد توجّه قرار داده است. آئین اسلام برای آن که بتواند به رسالت جهانی و جاویدان و همه ی جانبه ی خود جامه ی عمل بپوشاند برای شرایط غیر عادی، احکام و قوانین ویژه ی آنها را مقرّر داشته است.

یکی از نیازهای طبیعی انسان، نیاز به ازدواج است، این نیاز از نحوه ی آفرینش مرد و زن سرچشمه می گیرد. قرآن کریم، آن را از نشانه های حکمت و قدرت الهی دانسته می فرماید: (وَ مِنْ آیاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً لِتَسْکُنُوا إِلَیْها وَ جَعَلَ بَیْنَکُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً إِنَّ فی ذلِکَ لَآیات لِقَوْم یَتَفَکَّرُونَ) (۱) ؛ در این آیه ی کریمه به برخی از آثار سازنده و اهداف حکیمانه ی ازدواج اشاره شده

۱- روم: ۲۱.

ص: ۱۴۶

است. ازدواج کانونی گرم و سرشار از محبت و مودّت را بنیان می نهد و در سایه ی آن انسان به آرامش روحی دست می یابد ازدواج سبب ادامه یافتن نسل بشر و تشکیل جوامع بشری می شود که منشا تمدن و تکامل مادی و معنوی انسان می گردد: (وَاللهُ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ أَزْواجاً وَ جَعَلَ لَکُمْ مِنْ أَزْواجِکُمْ بَنینَ وَ حَفَدَةً وَ رَزَقَکُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ) (۱) ؛ در کنار این اهداف و اغراض عقلانی، و معنوی، غریزه ی جنسی انسان نیز به طریق مشروع ارضاء می گردد.

و این، خود نتایج معنوی بزرگی را به دنبال دارد. بدین جهت است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) ازدواج را موجب حفظ نیمی از تدیّن انسان دانسته و فرموده است: من تزوّج فقد احرز نصف دینه. و نیز بدین جهت است که آن حضرت ازدواج را از محبوب ترین امور دانسته و فرموده؛ «ما بنی فی الاسلام بناء أحبّ الیّ من التّزویج».

و ما اگر واقع بینانه به زندگی بشر و شرایط گوناگون آن بنگریم این حقیقت را می یابیم که نیازهای بشر در مسأله ی ازدواج به گونه ای است که دو گونه ازدواج را طلب می کند:

یکی ازدواج دایمی و دیگری ازدواج موقت؛ ازدواج دایمی برای شرایط عادی و معمولی زندگی، و ازدواج موقت برای شرایط غیر عادی، از قبیل سفر در مدتی طولانی و مواردی که در اثر جنگ

۱- نحل: ۷۲.

ص: ۱۴۷

و حوادث دیگر، زنانی، همسران خود را از دست می دهند، و از طرفی هزینه ی ازدواج دایمی و مشکلات دیگر مانع از چند همسری می باشد.

شریعت مقدس اسلام، درست با توجه به واقعیت مزبور دو گونه از ازدواج دایمی و موقت را تشریع کرده است. در مورد ازدواج دایمی فرموده است: (وَ إِنْ خِفْتُمْ أَلاّـ تُقْسِـطُوا فِی الْیَتامی فَانْکِحُوا ما طابَ لَکُمْ مِنَ النِّساءِ مَثْنی وَ ثُلاثَ وَ رُباعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلاّ تَعْـدِلُوا فَواحِدَهً) (۱) اگر از ازدواج با یتیمان از این جهت که مبادا با آنان به عدل رفتار نکنید بیمناکید، با زنان غیر یتیم که مورد پسند شماست ازدواج کنید، دو همسر یا سه همسر یا چهار همسر می توانید برگزینید، ولی اگر از اجراء عدالت میان آنها بیمناکید، به یک همسر بسنده کنید.

و در مورد ازدواج موقت فرموده است: (فَمَا اسْـتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِیضَهً) (۲)، از هر زنی که به طور مشروع کام برگرفتید، آنچه را که در مقابل این کام جویی به عنوان مهر مقرر داشته اید به او بپردازید.

دلایل این که این آیه مربوط به ازدواج موقت می باشد متعدد است یکی از آنها روایات اهل بیت (علیهم السلام) است که آیه را به ازدواج

۱- نساء: ۳.

۲- نساء: ۲۴.

ص: ۱۴۸

موقّت (متعه) تفسیر کرده اند. (۱) در احادیث اهل سنّت نیز این تفسیر از عدّه ای از صحابه و تابعان روایت شده است. ابن عباس و اُبیّ بن کعب و سعیدبن جبیر و سدّی آیه را چنین قرائت می کردند: (فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ [الی أجل مسمی] فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً) (۲) و مجاهد نیز گفته است: این آیه در مورد ازدواج موقت نازل شده است. (۳) .

فخرالدین رازی، پس از ذکر قرائت اُبیّ بن کعب و ابن عباس گفته است: «مسلمانان این گونه قرائت را بر آن دو انکار نکردند. از اینجا به دست می آید که درستی این قرائت مورد قبول همه ی مسلمانان بوده است، در نتیجه مشروعیت ازدواج موقّت مورد اجماع مسلمانان بوده است. (۴) .

احکام و خصوصیات

ازدواج موقّت در چند حکم با ازدواج دایمی یکسان است که عبارتند از:

۱ ـ موانع ازدواج (محرّمات النکاح)

۱- وسائل الشیعهٔ، ج۱۴، ابواب المتعهٔ، باب اول.

۲- مقصود این است که آنان جمله ی «الی أجل مسمّی» را به عنوان تفسیر به هنگام قرائت آیه اضافه می کردند.

۳- تفسیر ابن کثیر: ۲: ۲۴۴.

۴- مفتایح الغیب: ۱۰: ۵۱ ـ ۵۲.

ص: ۱۴۹

۲ـ شرایط لازم به هنگام عقد ازدواج مانند: در عده نبودن زن

۳ـ اجرای صیغه ی مخصوص ازدواج

۴ـ لزوم مهریه

۵ـ احکام مربوط به فرزندان و خویشاوندان

۶ـ احکام مربوط به ارث فرزندان از پدر و مادر و بالعکس

۷ـ لزوم عدّه پس از پایان یافتن ازدواج برای زن

تفاوت های ازدواج موقت با ازدواج دایمی در امور ذیل است:

الف) در ازدواج موقّت زن و شوهر از یک دیگر ارث نمی برند.

ب) در ازدواج موقّت نفقه ی زن بر شوهر واجب نیست.

ج) در ازدواج موقّت زن حق همخوابگی با شوهر ندارد.

د) در ازدواج موقّت با پایان یافتن مدّت ازدواج اجرای صیغه ی طلاق لازم نیست.

هـ) پاره ای از تفاوت های دیگر که در کتب فقه بیان شده است.

در هر حال، ازدواج موقت با ازدواج دایمی هر دو از اقسام نکاح شرعی به شمار می روند و در بسیاری از احکام ازدواج یکسانند. اگر چه هریک احکام ویژه ای نیز دارند.

روشن است که داشتن احکام ویژه سبب تباین آن دو نخواهد بود چنان که در دیگر احکام شرعی نیز چنین است، مثلا هبه ی

ص: ۱۵۰

معوّضه و غیر معوّضه، و هبه ی به خویشاوند و غیر خویشاوند احکام ویژه ای دارند، ولی همگی از اقسام یک نوع عقد شرعی به شمار می روند که هبه نام دارد.

از مطالب پیشین روشن شد که در اصل مشروعیت ازدواج موقّت تردیدی نیست، و این مطلب مورد اجماع مسلمانان است، لیکن علمای اهل سنّت با استناد به برخی از دلیل هایی که به نظر شیعه بی اعتبار است مدعی نسخ این حکم شده اند.

ص: ۱۵۱

عدالت صحابه

صحابه و یاران پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) که در زمان حیات آن حضرت به او ایمان آورده و از محضر وی کسب معرفت کرده اند، نزد شیعیان از احترام خاصی برخوردارند، چه آنان که در زمان رسول اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) از دنیا رفتند و یا شهید شدند و چه آنان که پس از درگذشت پیامبر در قید حیات باقی ماندند. همه اینان، از حیث آنکه به پیامبر ایمان آورده و در کنار او بوده اند، از احترام برخوردارند، و هیچ مسلمانی نیست که به صحابه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) (از نظر اینکه صحابه پیامبر بوده است) بدگویی کرده یا اظهار بی مهری نماید، و اگر چنین نسبتی به گروهی از مسلمانان بدهند نسبتی کاملا بی اساس است.

ولی در کنار این مسأله، مطلب دیگری وجود دارد که بایستی بدون هیچ تعصّب یا حبّ و بغضی بدان رسیدگی کرد: آیا همه اصحاب، عادل و پرهیزگار و پیراسته از گناه بوده اند؟ یا آنکه حکم

ص: ۱۵۲

صحابه، از این نظر، حکم بقیه مردم است که نمی توان همگی آنان را عادل و پارسا دانست؟

بـدیهی است رؤیت پیامبر و مصاحبت با او، هرچند امری افتخارآمیز است، ولی برای هیچ انسانی مصونیت از گناه نمی آورد، و نمی توان به همه صحابه به یک نظر نگریست و همگی را عادل و پرهیزگار و پیراسته از گناه دانست، زیرا به شهادت قرآن، آنان در عین داشـتن افتخار «صـحابی بودن» ـ از حیث ایمان و نفاق، و اطاعت و عصـیان در برابر خدا و رسول ـ به اصـناف گوناگونی تقسیم شده اند که با توجه به این تقسیم بندی نمی توان همگان را یکسان اندیشید، و کلا عادل و پرهیزگار دانست.

شکی نیست که قرآن یاران پیامبر را در مواقع مختلف ستوده است. (۱) .

فی المثل از بیعت کنندگان با پیامبر (صـلی الله علیه وآله وسلم) در جریان صلح حدیبیه اظهار رضایت کرده ومی فرماید: (لَقَدْ رَضِیَ اللهُ عَنِ الْمُؤْمِنینَ إِذْ یُبایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ) (فتـح: ۱۸) . امّـا ایـن سـتایش، بیـانگر رضـایت خداونـد از آنـان در حـال بیعـت (إِذْ یُبایِعُونَکَ) است، و دلالت بر تضـمین صلاح و رستگاری همه آنان تا پایان عمر ندارد. لذا اگر فرد یا افرادی از آنان بعداً راه خلاف در پیش گرفته باشند، مسلماً رضایت پیشین الهی، گواه بر پارسایی پیوسته و

۱- سوره توبه آیه ۱۰۰، سوره فتح آیه های ۱۸ و ۲۹، سوره حشر آیه ۸ و ۹.

ص: ۱۵۳

رستگاری ابدی آنان نخواهد بود.

این نوع آیـات، بیـانگر کمالی است که این افراد در آن حالت به دست آورده انـد، و البته اگر تا پایان زنـدگی نیز آن کمال را پاس دارند، رستگار خواهند بود.

بنـابر آنچه گفته شـد، هرگاه دلایل قاطعی از قرآن و سـنت و تاریـخ بر انحراف فرد یا افرادی گواهی داد، نمی توان به اسـتناد به این گونه ستایشها دلایل مزبور را رد کرد.

از باب نمونه، قرآن کریم از برخی از صـحابه به عنوان «فاسق» یاد می کند و می فرماید: (إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا) (حجرات: ۶) . در آیه دیگر نیز دربـاره وی می فرمایـد: (أَفَمَنْ كـانَ مُؤْمِنـاً كَمَنْ كانَ فاسِـقاً لا يَسْـتَوُونَ) (سـجده: ۱۸) . ایـن فرد، به گـواهی قطعی تاریخ، «ولیدبن عقبه» از صـحابه پیامبر بوده است، که در عین کسب دو فضـیلت صحابی بودن و هجرت کردن، نتوانست اعتبار خود را حفظ کند و با جعل دروغ درباره طایفه بنی مصطلق، خداوند از وی به عنوان فاسق یاد کرد. (۱) .

با توجه به این آیه و نظایر آن (۲) و نیز ملاحظه احادیثی که در نکوهش برخی از صحابه در کتب حدیث (۳) وارد شده و همچنین

۱- درباره دو آیه فوق به تفاسیر مراجعه شود.

۲- آل عمران: ۱۵۳ ـ ۱۵۴. احزاب: ۱۲، توبه: ۴۵ ـ ۴۷.

۳- جامع الاصول، ج ۱۱.

ص: ۱۵۴

مطالعه تاریخ زندگی آنان نمی توان همه اصحاب پیامبر را عادل و پارسا دانست.

آنچه که در اینجا مورد بحث و بررسی است همانا مسأله «عدالت همه صحابه» است، نه سبّ صحابه. متأسفانه برخی میان این دو مسأله فرقی نگذاشته و مخالفان در مسأله نخست را به مطلب دوم متهم می سازند.

بنابراین شیعه امامیه، احترام به مصاحبت با پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) را مانع از داوری در افعال پاره ای از صحابه آن حضرت نمی داند و معتقد است که معاشرت با پیامبر به تنهایی نمی تواند سبب مصونیت از گناه تا پایان عمر باشد. اساس داوری شیعه را نیز در این باره، آیات قرآنی و احادیث صحیح و تاریخ قطعی تشکیل می دهد.

ص: ۱۵۵

برخی از خدمات دانشمندان شیعه

تمـدن اسـلامی مرهون تلاشـهای بی وقفه امت اسـلامی است. آنان با داشـتن ملیتهای گوناگون در سایه ایمان و عقیده، در اسـلام و خـدمت به آن ذوب شدند و همه تلاش خود را در مسـیر پیشبرد اهداف عالی اسـلام بکار گرفتند، و در نتیجه تمدنی را پایه گذاری کردند که هم اکنون جامعه بشری مرهون آن تمدن درخشان است.

امّا این یـادآوری لازم است که شـیعه در برافراشـتن بنای شـکوهمند تمـدن اسـلامی نقش مؤثری داشـته است، کافی است در اینجا کتابهای مربوط به علوم و تمدن اسلامی را ورق بزنیم که همه جا نام دانشمندان شیعه می درخشد.

در ادبیـات و علوم ادبی، کـافی است که پایه گـذار آن امیرمؤمنان علی (علیه السـلام) بوده و ادامه دهنـده راه او شاگردش ابوالأسود دوئلی، و پس از آن شخصیت های شیعی که غالباً در عراق می زیستند، مانند: مازنی (متوفای: ۲۴۸) ، ابن سکیت (متوفای: ۲۴۴) ابو اسحاق

ص: ۱۵۶

نحوی (از یاران امام کاظم (علیه السلام)) ، خلیل بن احمد مؤلف کتاب «العین» (متوفای: ۱۷۰) ، ابن درید مؤلف «الجمهرهٔ» (متوفای: ۳۲۱) و صاحب بن عبّاد، مؤلف کتاب «المحیط» (متوفای: ۳۸۶) .

در علم تفسیر، اوّلین مفسر پس از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) امیر مؤمنان (علیه السلام) و ائمه اهل بیت (علیهم السلام) و پس از آنان اصحاب و شاگردان آنان بوده اند. و در طول چهارده قرن، صدها تفسیر بر قرآن به صورت های مختلف نوشته اند.

در علم حدیث، شیعه بر دیگر فرق اسلامی تقدم داشته و سنت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را، روزی که نوشتن حدیث در عصر خلفا ممنوع بود، با نوشتن و مذاکره، حفظ کردند. در این باره می توان از «عبدالله بن ابی رافع» و «علی بن أبی رافع» از یاران امام علی (علیه السلام) و سپس شخصیتهایی از شاگردان امام سجاد و حضرت صادق و باقر (علیهم السلام) یاد کرد.

رُشد حدیث در عصر حضرت صادق (علیه السلام) به جایی رسید که حسن بن علی الوشّاء می گوید: و من در مسجد کوفه نهصد محدّث را دیدم که همگان می گفتند: حدثنی جعفر بن محمد (علیهما السلام) . (۱) .

در قلمرو فقه، در مکتب پیشوایان اهل بیت (علیهم السلام) مجتهدان برجسته ای تربیت شده اند مانند: ابان بن تغلب (متوفای: ۱۴۱) ، زرارهٔ بن اعین (متوفای: ۱۵۰) ، محمد بن مسلم (متوفای: ۱۵۰) ،

۱- رجال نجاشی، شماره ۷۹.

ص: ۱۵۷

صفوان بن یحیی بجلی مؤلف سی کتاب (متوفای: ۲۱۰ هـ) و صدها مجتهد توانا و محقق مانند شیخ مفید، و سید مرتضی و شیخ طوسی و ابن ادریس و محقق حلّی و علامه حلّی که آثار گرانبهایی از خود به یادگار نهاده اند.

شیعه نه تنها در این علوم تلاشگر و خدمتگزار بوده، بلکه در دیگر علوم مانند تاریخ، رجال و درایه، شعر و ادب نیز خدمات شایانی را به جهان اسلام عرضه کرده است که ذکر نام و اسامی آنان در این مختصر نمی گنجد.

آنچه گفته شد مربوط به علوم نقلی است، ولی در علوم عقلی مانند کلام و فلسفه بر تمام مذاهب، تقدم داشته اند، زیرا شیعه بیش از تمام فرقه های اسلامی به عقل بها داده است. و با الهام از گفتارهای امیرمؤمنان و فرزندان معصوم او (علیهما السلام) در تبیین عقاید اسلامی بیش از حد کوشش کرده، و متکلمان عالیقدر و فلاسفه بزرگ به جهان اسلام تحویل داده است، و کلام شیعی یکی از پربارترین مکاتب کلام اسلامی است که علاوه بر کتاب و سنت از عقل و خرد به نحو شایسته بهره می گیرد.

یکی از پایه های تمدن علمی، شناخت عالم طبیعت و قوانین آن است، و در عصر حضرت صادق (علیه السلام) شاگرد نامدار او جابربن حیان در علوم طبیعی به پایه ای رسید که او را امروز پدر شیمی می نامند.

و در تدوین علوم جغرافیا، یعقوبی (متوفای: ۲۹۰) نخستین

ص: ۱۵۸

جغرافی دان است که کتابی به نام «البلدان» نگاشت.

این تلاش همه جانبه توسط دانشمندان شیعی از قرن نخست هجری تا به امروز ادامه داشته و در این راه حوزه ها و مدارس و دانشگاههای فراوانی تأسیس کرده اند که پیوسته در راه علم و دانش خدمتگزار بشریت بوده است. آنچه گفته شد اشاره ای گذرا به نقش شیعه در علم و تمدن اسلامی بود. برای آگاهی بیشتر به کتابهای مربوط به این موضوع رجوع فرمایید. (۱) .

۱- فهرست ابن ندیم، رجال نجاشی، فهرست شیخ طوسی، تأسیس الشیعهٔ، الذریعهٔ إلی تصانیف الشیعهٔ، أعیان الشیعهٔ، و جلد ششم از بحوث فی الملل و النحل و کتب دیگر.

ص: ۱۵۹

شیعه و سنی برادرند

شیعه امامیّه، اختلاف در برخی مسائل فقهی و غیره را مانع از اخوّت اسلامی و وحدت صفوف مسلمین در برابر دشمنان اسلام نمی داند و همچنین معتقد است که با برگزاری مناظرات و مذاکرات علمی در محیط آرام، می توان به بسیاری از مشکلات و اختلافات فکری و فقهی (که احیاناً مانع اتحاد و همبستگی سیاسی مسلمین جلوه می کند) خاتمه بخشید. اصولا بستن باب انتقاد و مذاکره علمی بر روی اندیشمندان، مایه مرگ دانش، و میراییِ تفکر و اندیشه است. از این روی بزرگان شیعه در تمام اعصار کوشیده اند که با طرح مباحث علمی و عقیدتی به روشن ساختن حقایق بپردازند و عملا نیز از هر نوع اتحاد و همدلی مسلمین بر ضدّ دشمنان قسم خورده اسلام همواره استقبال کرده اند.

و شعار همه متفکران و مصلحان شیعه این است که:

«بُنی الإسلامُ علی دعامتین: کلمة التوحید، و توحید الکلمة».

ص: ۱۶۰

اسلام بر دو پایه استوار گردیده است:

۱ ـ یکتاگرایی و یکتاپرستی

۲ ـ اتحاد و همبستگی مسلمانان.

منابع

ص: ۱۶۱

اثباة الهداة، شیخ حرّ عاملی

ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری

اصل الشیعة واصولها، کاشف الغطاء

اصول الکافی، شیخ کلینی

اعیان الشیعه، سید محسن عاملی

الاعتصام شاطبی

الامام الصادق والمذاهب الاربعة، اسد حیدر

التاریخ، ابن خلدون

التفسیر، ابن کثیر

التفسیر، نسفی (در حاشیه تفسیر خازن)

الخصائص الکبری، جلال سیوطی

الخصائص، نسائی

الخصال، شیخ صدوق

الدر المنثور، جلال سیوطی

ص: ۱۶۲

الذریعهٔ، علامه طهرانی

الرجال، نجاشی

السنن، ابن ماجه

السنن، ترمذی

السیرهٔ النبویهٔ، ابن هشام

الشیعهٔ والتشیع، محمد جواد مغنیه

الصحیح، بخاری

الصحیح، مسلم

الصواعق المحرقهٔ، ابن حجر عسقلانی

الغدیر، علّامه امینی

الفهرست، ابن ندیم

الفهرست، شیخ طوسی

المراجعات، سید شرف‌الدّین عاملی

المستدرک، حاکم نیشابوری

المسند، احمد حنبل

المنار، رشید رضا

المناقب، حافظ محمد بن سلیمان کوفی.

المناقب، خوارزمی

المیزان، علّامه طباطبایی

النهایه، ابن اثیر

امتاع الاسماع، مقریزی

بحارالانوار، علّامه مجلسی

ص: ۱۶۳

بحوث فی الملل والنحل، سبحانی

بدایهٔ المجتهد، ابن رشد

تاریخ الاسلام، حسن ابراهیم حسن

تاریخ الامم والملوک، طبری

تاریخ الخلفاء، جلال سیوطی

تاریخ الخمیس، دیاربکری

تاریخ الشیعه، محمدحسین مظفر

تاریخ بغداد، خطیب

تأسیس الشیعهٔ لعلوم الاسلام، سیدحسن صدر

تصحیح الاعتقاد، شیخ مفید

تهذیب الاصول، امام خمینی قدس سره

جامع الاصول، ابن اثیر

جامع البیان، طبری

حدیث الثقلین، وشنوی

روح المعانی، آلوسی

سفینهٔ البحار، محدث قمی

شرح موطأ مالک، زرقانی

شیعه در اسلام، علامه طباطبائی

ضحی الاسلام، احمد امین مصری

عبقات الانوار، میر حامد حسین

علل الشرایع، شیخ صدوق

عمدهٔ القاری، بدرالدین عینی

ص: ۱۶۴

عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق

غایهٔ المرام، بحرانی

فتح الباری، ابن حجر عسقلانی

قاموس اللغهٔ، فیروزآبادی

کشف الغمه، اربلی

کشف المراد، علّامه حلّی

کفایهٔ الاثر، خزّاز قمی

کمال الدین، شیخ صدوق

کنز العمّال، متقی هندی

لسان العرب

ما نزل من القرآن فی علی، ابونعیم اصفهانی

مجمع البیان، طبرسی

مفاتیح الغیب، فخر رازی

منتخب الاثر، صافی گلپایگانی

من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق

میزان الاعتدال، ذهبی

نشأهٔ التشیع، سید طالب خرسان

نفحات الازهار فی خلاصهٔ عبقات الانوار- میلانی

نور الابصار، شبلنجی

نهج‌البلاغه، سید رضی

وسائل الشیعهٔ، شیخ حرّ عاملی

ینابیع المودهٔ، قندوزی

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحیم

جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ فى سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه

ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...

د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز)طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...

ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت : ۲۳۷۳ شناسه ملی : ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳- (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵(۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت :۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳و شماره حساب شبا : -IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۶۰۹-۵۳به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹